هذا الکتاب الشریف المسمی بجزوئه
کتاب السوء المسئلة

منازل الآخرة

قیامت و بازار مینو نهند
منازل اعمال نیکو دهند

بضاعت بچندانکه آوری
دگر مفلسی شرمساری بری

مطالب الفاخرة

تألیف مرحوم ثقة المحدثین الحاج شیخ عباس القمی طاب ثراه

چاپ گراوری

مرکز فروش تهران خیابان ناصر خسرو

کتابفروشی علمیه اسلامیه

چون این کتاب شریف دارای مطالب مهم دینی و راهنمای سعادت ابدی است و مورد
توجه و علاقه مندی عموم مؤمنین است لذا اینجانب از لحاظ خدمت برادران
اسلامی و ترویج چنین کتاب نفیسی اقدام بگراور آن نموده با بهترین خط و با
دقت کامل در تصحیح و مقابله بطبع رسانیده تا همگی از مطالعه
آن بهره مند شده حقیر را بدعای خیر یاد
شاد فرمایند اقل
حاج سید محمود

کتابفروشی علمیه اسلامیه
تهران گراوری
بصیر الصنایع
۱۳۶۷

هذا الكتاب الشريف المسمى ... منازل الآخرة ... الفاخرة ... الحاج شيخ عباس القمي طاب ثراه ... گراوری ... خيابان ناصرخسرو ... علميه اسلاميه

چون این کتاب شریف دارای مطالب مهم دینی و راهنمای سعادت ابدی است و مورد توجه و علاقه مندی عموم مؤمنین است لذا اینجانب از لحاظ خدمت برادران اسلامی و ترویج چنین کتاب نفیسی اقدام بگراور آن نموده با بهترین خط و با دقت کامل در تصحیح و مقابله بطبع رسانیده تا همگی از مطالعه آن بهره مند شده حقیر را بدعای خیر یاد شاد فرمایند اقل حاج سید محمود ...

بصیر الصنایع — تهران گراوری

هذا الکتاب الشریف المسمی

منازل الآخرة

مطالب الفاخرة

قیامت و بازار مینو نهند
منازل باعمال نیکو دهند

بضاعت بچند آنکه آوری
وگر مفلسی شرمساری بری

تألیف مرحوم ثقة المحدثین الحاج شیخ عباس القمی طاب ثراه

چاپ گراوری

مرکز فروش طهران خیابان ناصر خسرو

کتابفروشی علمیه اسلامیه

چون این کتاب شریف دارای مطالب مهم دینی و راهنمای سعادت ابدی است و مورد توجه و علاقه مندی عموم مؤمنین است لذا اینجانب از لحاظ خدمت برادران اسلامی و ترویج چنین کتاب نفیسی اقدام بگراور آن نموده با بهترین خط و با دقت کامل در تصحیح و مقابله بطبع رسانیده تا همگی از مطالعه آن بهره مند شده حقیر را بدعای خیر یاد و شاد فرمایند اقل

حاج سید محمود

طهران گراوری

بصیر الصنایع



باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۷۲۹ ع

رده‌بندی دیویی: ۱۳۶۷ م ۷۷۳ ق ۲۹۷/۴۴ مرجع ☐

سرشناسه: قمی، عباس، ۱۲۵۴-۱۳۱۹.

عنوان قراردادی:

عنوان: منازل الآخرة و مطالب الفاخرة.

شرح پدیدآور:

کاتب: فتح الله خوانساری، محمد صانعی تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: بصیر الصنایع تاریخ نشر: ۱۳۶۷ ق

صفحه شمار: ۱۲۴ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۷×۱۱ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: صدیقه اخوی تاریخ ثبت: شهریور ۱۳۸۴

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. معاد. ۲. مرگ. ۳. معاد - احادیث. ۴. مرگ - احادیث. ۵. زندگی پس از مرگ.

شناسه(های) افزوده: الف. کتابچی، محمود، مصحح. ب. خوانساری، فتح الله، کاتب. ج. صانعی، محمد، کاتب. د. اخوی، صدیقه، واقف. ه. عنوان.

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸

کتاب مستطاب منازل الآخرة

بسم الله الرحمن الرحیم

قال رسول الله صلى الله علیه وآله اعلموا انکم عن قلیل راحلون والى الله صائرون ولا یغنی عنکم هنالك الا صالح عمل قدمتموه او حسن ثواب حزتموه فانکم انما تقدمون على ما قدمتم وتجازون على ما اسلفتم فلا تخدعنکم زخارف دنیا دنیة عن مراتب جنات عالیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام على محمد واله الطاهرین

وبعد چنین گوید این فقیر بی بضاعت و متمسک باحادیث اهل بیت رسالت (عباس بن محمد رضا القمی ختم الله له بالحسنی والسعاده) که عقل و نقل حکم میکند شخصیکه عزم سفری نمود بایست زاد و توشهٔ برای سفر خود مهیا کند بقدریکه در آن سفر بکار است آنوقت سفر کند پس بنا براین سفر آخرت که ما را در پیش است و هیچوجه چاره و گزیری از آن نیست سزاوارتر است بزاد و توشه چنانچه روایت شده وقتی جناب ابوذر غفاری رضه بمکه معظمه مشرف شده پس ایستاد نزد در کعبه و ندا کرد مردم را که برای حج از اطراف عالم آمده بودند و در مسجد الحرام جمع گشته بودند فرمود ایها الناس منم جندب بن سکن غفاری منم خیرخواه شما و مهربان برشما بسوی من آئید مردم از اطراف دور او جمع گشتند فرمود ای مردم هرگاه یکی از شما اراده کند سفری برود هر آینه از زاد و توشه برای خود برگیرد بقدریکه در آن سفر لازم دارد

و چاره از آن ندارد پس هرگاه چنین است سفر آخرت سزاوارتر است بزاد و توشه برای آن پس مردی برخاست و گفت پس ما را راهنمائی کن ای ابوذر فرمود حج حجة لعظائم الامور وصم یوماً لزجرة النشور وصل رکعتین فی سواد اللیل لوحشة القبور الخبر و حضرت امام حسن مجتبی ع در مرض ارتحال خود جنادة بن ابی امیه را که موعظه فرمود اول چیزیکه باو فرمود این بود استعد لسفرک وحصل زادک قبل حلول اجلک یعنی مهیای سفر آخرت شو و توشه آنسفر را پیش از رسیدن اجل تحصیل نما بلکه چون سفر آخرت سفریست بعید و هولناک و منزلهای سخت و عقبات شدیده و جاهای دشوار دارد و محتاج هست بزاد و توشه بسیار که بایدآنی از آن غفلت نمود و شب و روز در فکر آن بوده چنانکه روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در هر شب هنگامیکه مردم بخوابگاه خود میرفتند صدای نازنینش بلند میشد بحدیکه می شنیدند صدای آن حضرت را تمام اهل مسجد و کسانیکه همسایه مسجد بودند میفرمود تجهزوا وتزودوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل یعنی آماده شوید و اسباب سفر خود را مهیا کنید خدا شما را رحمت کند همانا منادی مرگ ندای الرحیل در میان شما در داده و کم کنید توقف خود را بر دنیا و بیرون روید از دنیا در حالیکه با خود داشته باشید زاد و توشهٔ از اعمال صالحه پس بدرستیکه در جلو شما عقبه های کئود یعنی جاهای بسیار دشوار و منزلهای هولناک است که باید از آنجاها عبور کنید و چاره نیست از آن اینک ما بعضی از آن عقبه های سخت و منزلهای هولناک اشاره میکنیم و بعضی از چیزها که نافع است برای سختی و هول آن محل بکمال اختصار در ضمن چند فصل ذکر میکنیم و اگر حق تعالی مرا توفیق داد

وهلتی در اجل حاصل شد شاید ان شاء الله کتابی مفصل در این باب تصنیف کنم و اگرچه در این زمان بعضی اشخاصی را که از روی جد و حقیقت طالب این نحو مطالب باشند و بهمین ملاحظه این مختصر را نیز با حال افسردگی و کم رغبتی نوشتم و از حق تعالی مسئلت مینمایم تأیید و توفیق خود را

إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ

فصل اول منزل این سفر مرگ است

و این منزل عقبات گشوده و جاهای دشوار دارد اینک ما بذکر دو عقبه آن اشاره میکنیم

عقبه اول سکرات موت و شدت جان کندن است

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ

و این عقبه ایست بسیار دشوار که شدائد و سختیها از هر طرف بمحتضر رو میکند از طرفی شدت مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قوا از اندام از طرف دیگر گریستن اهل و عیال و وداع آنها با او و غم یتیمی و بیکسی شدن بچهای خود از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته ها و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف آنها کرده و بوسیله زیاد آنها را تحصیل نموده بلکه بسا شده که بسیاری از آنها مال مردم بوده بظلم و غصب آنها را مالک شده و آنکه چقدر حقوق بر اموال او تعلق گرفته و نداده حالا ملتفت خرابیهای کار خود شده که کار گذشته و راه اصلاح آنها بسته فَكَانَ كَمَا قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَذَكَّرُ اَمْوَالاً جَمَعَهَا اَغْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَاَخَذَهَا مِنْ مُصَرَّحَاتِهَا وَمُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ جَمْعِهَا وَاَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبْقَى لِمَنْ وَرَائَهُ يَنْعَمُونَ بِهَا

فَيَكُونُ الْمَهْنَا لِغَيْرِهِ وَالْعِبْءُ عَلَى ظَهْرِهِ و از طرفی هول رودن بنشأه که غیر از این نشأه است و چشمش می بیند چیزهائی را که پیش از این نمیدید فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ

فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ

و می بیند حضرت رسول و اهل بیت طهارت ص و ملائکه رحمت و ملائکه غضب را حاضر شده اند تا درباره او چه حکم شود و چه سفارش نمایند و از طرف دیگر ابلیس و اعوان او برای آنکه او را بشک اندازند جمع شده اند و میخواهند کاری کنند که ایمان او از او گرفته شود و بی ایمان از دنیا بیرون رود و از طرفی آمدن ملک الموت که آیا بچه هیئت خواهد بود و بچه نحو جان او را قبض خواهد نمود الی غیر ذلک قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَاجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ

سَكَرَاتُ الْمَوْتِ فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِ

شیخ کلینی روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را درد چشمی عارض شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعیادت آن حضرت تشریف برد دید او را که صیحه و فریاد میکشد فرمود که آیا این صیحه از جزع و بی تابی است یا از شدت درد است امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله من هنوز دردی نکشیدم که سخت تر از این درد باشد فرمود یا علی چون ملک الموت نازل شود بجهت قبض روح کافر با خود بیاورد سیخی از آتش پس بیرون کشد روح او را با آن سیخ پس صیحه کشد جهنم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون این را شنید برخاست و نشست و گفت یا رسول الله اعاده فرما برمن این حدیث را زیرا که درد مرا فراموشی داد پس گفت آیا از امت شما کسی باین نحو قبض روح

میشود فرمود بلی حاکمی که جور کند وکسیکه مال یتیم را بظلم وستم بخورد وکسیکه شهادت دروغ دهد

و اما چیزهائیکه باعث آسانی سکرات موت است

از جمله شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که خواهد
که حقتعالی بر او آسان کند سکرات مرگ را پس باید صله ارحام وخویشان خود کند و بپدر
و مادر خود نیکی و احسان نماید پس هر گاه چنین کند خداوند آسان کند بر او دشواریهای
مرگ را و در حیات خود فقر باو نرسد هرگز روایت شده که حضرت رسول ص حاضر شد
نزد جوانی در وقت وفات پس باو فرمود بگو لا اله الا الله پس بسته شد زبان آنجوان
ونتوانست بگوید و هرچه حضرت مکرر کرد او نتوانست بگوید پس حضرت فرمود بآن زنیکه
نزد سر آن جوان بود که آیا این جوان مادر دارد عرض کرد بلی من مادر او میباشم فرمود آیا
تو خشمناکی بر او گفت بلی والان شش سال است که با او تکلم نکرده ام حضرت فرمود که
راضی شو از او آنزن گفت رضی الله عنه برضاک یا رسول الله وچون این کلمه را که مشعر برضایت
او بود از پسرش گفت زبان آن جوان باز شد حضرت باو فرمود بگو لا اله الا الله گفت لا اله الا الله
حضرت فرمود چه میبینی عرض کرد مرد سیاهی قبیح المنظر با جامه های چرک و بوئی گندیده دید
که نزد من آمده وگلو و راه نفس مرا گرفته حضرت فرمود بگو (یا مَن یَقبَلُ الیَسیرَ وَ یعفو عَنِ الکثیر
اِقبَل مِنّی الیَسیرَ وَاعفُ عَنّی الکَثیرَ اِنَّکَ اَنتَ الغَفورُ الرَّحیم) آن جوان این کلمات را
گفت آنوقت حضرت باو فرمود نگاه کن چه میبینی گفت میبینم مردی سفید رنگ نیکو صورت
خوشبو با جامه های خوب نزد من آمد وآن سیاه پشت کرده ومیخواهد برود حضرت فرمود این

کلمات را اعاده کن اعاده کرد حضرت فرمود چه میبینی عرض کرد دیگر آن سیاه را نمی بینم
وآن شخص سفید نزد منست پس در آن حال آن جوان وفات کرد **مؤلف گوید**
که خوب در این حدیث تأمل کن ببین اثر عقوق چه اندازه است که این جوان با آنکه از صحابه
شمرده میشود و مثل پیغمبر رحمت صلوات الله علیه وآله بعیادت او آمده و ببالین او نشسته
وخود آن جناب کلمه شهادت تلقین او فرموده نتوانست باین کلمه تلفظ کند مگر وقتی که مادرش
از او راضی شد آنوقت زبانش باز شد وکلمه شهادت گفت و دیگر از حضرت صادق ع
مرویست هر که بپوشاند برادر خود را جامه زمستانی یا تابستانی حق است بر خداوند تعالی
که او را بپوشاند از جامه های بهشت و آنکه آسان کند بر او سکرات مرگ وگشاد کند بر او
قبر او را واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقول است که هر که بخوراند برادر خود را
حلوائی حقتعالی برطرف کند از او تلخی مرگ را و دیگر از چیزهائیکه برای تعجیل راحت
محتضر نافع است خواندن سوره یس والصافات وکلمات فرج است (لا اله الا الله الحلیم
الکریم تا آخر که در نمازها خوانده میشود) نزد او و **شیخ صدوق** از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که هر که یکروز از آخر ماه رجب روزه بگیرد حقتعالی او را ایمن گرداند از
شدت سکرات مرگ و از هول بعد از مرگ و از عذاب قبر و بدانکه از برای روزه گرفتن بیست و
چهار روز از رجب ثواب زیادی رسیده از جمله آنکه ملک الموت بصورت جوانی آید با لباس
خوبی و قدحی از شراب بهشت وقت قبض روح او حاضر شود وآن شراب را باو بیاشاماند تا سکرات
مرگ بر او آسان شود و از حضرت رسول (ص) مرویست که هر که در شب هفتم رجب چهار رکعت

نماز کند در هر رکعت بخواند حمد یکمرتبه و توحید ۳ مرتبه و فلق و ناس و بعد از فراغ ده مرتبه
صلوات بفرستد و ده مرتبه تسبیح اربع بخواند حقتعالی او را در سایه عرش جای دهد و عطا
کند باو ثواب روزه دار ماه رمضان را و استغفار کند برای او ملائکه تا فارغ شود از این نماز
و آسان کند بر او جان دادن و فشار قبر را و از دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت ببیند
و ایمن گرداند حقتعالی او را از فزع اکبر و **شیخ کفعمی** از حضرت رسول (ص) روایت کرده
است که هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند حقتعالی چهار هزار گناه کبیره او را بیامرزد و او را
از سکرات مرگ و فشار قبر و صد هزار هول قیامت نجات دهد و از شر شیطان و لشکرهای
او محفوظ گردد و قرضش ادا شود و غم و همش زایل گردد

دعا این است

أَعْدَدْتُ لِكُلِّ هَوْلٍ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَلِكُلِّ هَمٍّ وَغَمٍّ ما شاءَ اللهُ وَلِكُلِّ نِعْمَةٍ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَلِكُلِّ رَخاءٍ الشُّكْرُ لِلّٰهِ وَلِكُلِّ أُعْجُوبَةٍ سُبْحانَ اللهِ وَلِكُلِّ ذَنْبٍ أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ
لِكُلِّ مُصِيبَةٍ إِنّا لِلّٰهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ وَلِكُلِّ ضِيقٍ حَسْبِيَ اللهُ وَلِكُلِّ قَضاءٍ
وَقَدَرٍ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ وَلِكُلِّ عَدُوٍّ اعْتَصَمْتُ بِاللهِ وَلِكُلِّ طاعَةٍ وَ
مَعْصِيَةٍ لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

و بدان نیز که از برای این ذکر شریف هفتاد مرتبه فضل عظیم است از جمله آنکه وقت مردن او را
مژده و بشارت دهند و آن ذکر این است (یا أَسْمَعَ السّامِعِینَ وَیا أَبْصَرَ الْمُبْصِرِینَ
وَیا أَسْرَعَ الْحاسِبِینَ وَیا أَحْکَمَ الْحاکِمِینَ)

شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود ملول نشوید از قرائت

إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها زیرا که هر که این سوره را در نوافل خود بخواند نرساند حقتعالی باو زلزله ابدا
و نمیرد بزلزله و نه بصاعقه و نه بآفتی از آفات دنیا تا بمیرد و در وقت مردن او ملکی کریم از
نزد حق تعالی بر او نازل شود و بنشیند نزد سر او و بگوید ای ملک الموت رفق و مدارا کن بولی الله
زیرا که او مرا بسیار یاد میکرد الخ

عقبه دوم عدیله عند الموت است

یعنی عدول کردن از حق بباطل در وقت مردن و آن چنان است که شیطان نزد
محتضر حاضر شود و وسوسه کند و او را در تشکیک اندازد تا او را از ایمان بیرون کند و از
این حیث است که در دعاها استعاذه از آن شده و جناب فخر المحققین رحمه الله فرموده
که هر که خواهد از آن سالم بماند استحضار کند ادله ایمان و اصول خمسه را با ادله قطعیه و صفای
خاطر و بسپرد آنرا بحقتعالی که در وقت حضور موت باو رد فرماید باین طریق که بگوید بعد از ذکر
عقاید حقه اَللّٰهُمَّ یا أَرْحَمَ الرّاحِمِینَ إِنِّی قَدْ أَوْدَعْتُکَ یَقِینِی هٰذا وَثَباتَ
دِینِی وَأَنْتَ خَیْرُ مُسْتَوْدَعٍ وَقَدْ أَمَرْتَنا بِحِفْظِ الْوَدائِعِ فَرُدَّهُ عَلَیَّ وَقْتَ
حُضُورِ مَوْتِی پس برحسب فرمایش آن بزرگوار خواندن دعای عدیله معروف و استحضار
معنی آن در خاطر برای سلامت جستن از خطر عدیله عند الموت نافع است و **شیخ طوسی**
رحمه الله از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق عرض کردم که
شیعیان شما میگویند که ایمان بر دو قسم است یکی مستقر و ثابت و دیگر آنکه بامانت سپرده
شده است و زایل میگردد پس بمن بیاموز دعائی را که هر گاه آنرا بخوانم ایمان من کامل گردد و زایل
نشود فرمود که بگو بعد از هر نماز واجب رَضِیتُ بِاللهِ رَبًّا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِالْقُرْآنِ كِتَابًا وَبِالْكَعْبَةِ قِبْلَةً
وَبِعَلِيٍّ وَلِيًّا وَإِمَامًا وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ
عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَيْهِمْ أَئِمَّةً اللَّهُمَّ إِنِّي رَضِيتُ بِهِمْ أَئِمَّةً فَارْضَنِي لَهُمْ
إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

از چیزهائیکه نافع است برای حسن عاقبت مواظبت باوقات نمازهای فریضه

و در جزء حدیثی است که در مشرق و مغرب عالم اهل بیتی نیست مگر آنکه ملک الموت در هر شبانه روز در اوقات نماز پنج مرتبه باشیان نظر میکند پس هرگاه کسی را که میخواهد قبض روح کند از کسانی باشد که مواظبت داشته بنماز و نمازها را در اوقات خود بجا آورده ملک الموت تلقین کند او را شهادتین و دور کند از او ابلیس ملعون را و در روایت شده که حضرت صادق علیه السلام نوشت برای شخصی که اگر خواسته باشی که ختم شود بخوبی عمل تو تا آنکه قبض روح تو شود در حالیکه تو در افضل اعمال بوده باشی پس بزرگ شمار حق خدا را از آنکه صرف کنی نعمتهای خدا را در معصیت های خدا و آنکه مغرور شوی بحلم خدا از تو و گرامی دار هر که را که یافتی که ما را ذکر میکند یا ادعا میکند مودت و دوستی ما را پس باکی نیست بر تو در گرامی داشتن او را خواه راست بگوید یا دروغ همانا بتو نفع میرساند نیت تو و باو میرسد ضرر دروغ او فقیر گوید که برای عاقبت بخیر شدن و از شقاوت بسعادت رسیدن نافع است خواندن

دعای یازدهم صحیفه کامله یَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ الخ و خواندن دعای تمجید که در کافی و غیره نقل شده و حقیر در کتاب باقیات صالحات بعد از ادعیه ساعات نقل کرده ام و خواندن نمازیکه وارد شده در یکشنبه ذی القعده و مداومت باین ذکر شریف
رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
و مداومت به تسبیح حضرت زهرا ع و در انگشت کردن انگشتر عقیق خصوص اگر عقیق سرخ باشد و خصوص اگر بر آن نقش باشد محمد نبی الله و علی ولی الله و خواندن سوره قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ در هر جمعه و خواندن هفت مرتبه بعد از نماز صبح و نماز مغرب بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و آنکه در شب بیست و دوم رجب هشت رکعت نماز گذارد در هر رکعت حمد یکمرتبه و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ هفت مرتبه بخواند و بعد از فراغ ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه استغفار کند و سید بن طاوس از حضرت رسول ص روایت کرده که هر که در شب ششم شعبان چهار رکعت نماز گذارد در هر رکعت حمد یکمرتبه و پنجاه مرتبه توحید بخواند حقتعالی قبض فرماید روح او را بر سعادت و گشاده گرداند قبر او را و بیرون شود از قبر خود در حالیکه صورتش مثل ماه باشد أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ مؤلف گوید که این نماز بعینه نماز حضرت امیر المؤمنین ع است که فضیلت بسیار دارد و من در اینمقام شایسته و مناسب دیدم دو حکایت ذکر کنم حکایت اول نقل است از فضیل بن عیاض که یکی از رجال طریقت است شاگردی داشت که اعلم شاگردان او محسوب میشد وقتی ناخوش شد هنگام احتضار

فضیل ببالین او آمد و نزد سر او نشست و شروع کرد بخواندن یس آن شاگرد محتضر گفت
مخوان این سوره را ای استاد پس فضیل ساکت شد و باو گفت بگو لا اله الا الله گفت نمیگویم
آنرا بجهت آنکه العیاذ بالله من بیزارم از آن پس باین حال مرد فضیل از مشاهده اینحال بسی درهم
شد و بمنزل خود رفت و بیرون نیامد پس او را در خواب دید که او را بسوی جهنم میکشند
فضیل از او پرسید که تو اعلم شاگردان من بودی چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت
و بعاقبت بد مردی گفت برای سه چیز که در من بود اول نمامی و سخن چینی کردن
دوم حسد بردن سوم آنکه من علتی داشتم و بطبیبی عرضه کرده بودم او بمن گفته بود
که در هر سال یکقدح شراب بخور که اگر نخوری این علت در تو باقی خواهد ماند پس من بر
حسب قول آن طبیب شراب میخوردم باین سه چیز که در من بود عاقبت من بد شد و
باین حال مردم مؤلف گوید که در ذیل این حکایت مناسب دیدم این خبر را
ذکر کنم شیخ کلینی از ابی بصیر روایت کرده که گفت داخل شدم ام خالد معبدیه
بر حضرت صادق ع و من در خدمت آنحضرت بودم عرض کرد فدای تو شوم همانا مرا فرو
میگیرد قرقره و صداها در شکم و معالجه کردند طبیبهای عراق مرا بآشامیدن نبیذ که یک قسم
از شراب است با قاووت و من از خوردن آن توقف کردم و دانستم کراهت شما را
از آن پس دوست داشتم که از خود شما سؤال کنم از بابت آن آن حضرت فرمود چه
مانع شد ترا از خوردن آن گفت من در دین خود قلاده طاعت ترا بگردن افکنده ام تا
روز قیامت بگویم جعفر بن محمد ع مرا امر کرد و مرا نهی کرد حضرت رو کرد بابی بصیر و فرمود

ای ابا محمد آیا گوش نمیدهی بحرف این زن و مسائل او پس فرمود بآن زن نه بخدا اذن نمیدهم ترا
در خوردن یکقطره از آن همانا پشیمان خواهی شد از خوردن آن وقتی که برسد جانت باینجا و
اشاره کرد بحنجره اش و سه دفعه فرمود این را پس فرمود آیا فهمیدی چه گفتم حکایت دیگر
شیخ بهائی عطر الله مرقده در کشکول ذکر نموده که شخصی از ارباب نعمت و ناز را مرگ در رسید
در حال او را بکلمه شهادتین تلقین کردند او در عوض این شعر را میخواند

يا رُبَّ قائِلَةٍ يَوْماً وَقَدْ تَعِبَتْ	أَيْنَ الطَّرِيقُ إلى حَمَّامِ مِنْجابِ

و سبب خواندن او این شعر را عوض کلمه شهادت آن بود که روزی زن عفیفه خوش صورتی
از منزل خود در آمد که برود بحمام معروف بحمام منجاب پس راه حمام را پیدا نکرد و از راه رفتن
خسته شد مردی را بر در منزلی دید از او پرسید که حمام منجاب کجاست او اشاره کرد بمنزل
خود و گفت حمام این است آن زن بخیال حمام داخل خانه آن مرد شد آنمرد فوراً در را بروی او بست
و عزم کرد با او زنا کند آن زن بیچاره دانست که گرفتار شده و چاره ندارد جز آنکه بتدبیر
خود را از چنگ او خلاص کند لاجرم اظهار کرد کمال رغبت و سرور خود را باینکار و آنکه من
چون بدنم کثیف و بدبو است که میخواستم بجهت آن بحمام بروم خوبست یکقدر عطر
و بوی خوش برای من بگیری که من خود را برای تو خوشبو کنم و قدری هم طعام حاضر کنی
که با هم طعام بخوریم و زود بیائی که من مشتاق توام آن مرد چون کثرت رغبت
آنزن را بخود دید مطمئن شد او را در خانه گذاشت و بیرون شد برای گرفتن عطر و طعام

(۱) حاصل مضمون شعر آنکه کجا شد آن زنیکه خسته شده بود از راه رفتن و میپرسید که کجاست راه حمام منجاب

چون آن مرد پا از خانه بیرون گذاشت آن زن از خانه بیرون رفت و خود را خلاص کرد چون مرد برگشت زن را ندید و بجز حسرت چیزی عایدش نشد الحال که آن مرد در حال احتضار است در فکر آن زن افتاده و قصه آن روز را در شعر عوض کلمه شهادت میخواند ای برادر تأمل کن در این حکایت ببین اراده یک گناه از این مرد چگونه او را منع کرد از اقرار بشهادت وقت مردن با آنکه از او چیزی صادر نشده جز آنکه آن زن را داخل خانه نمود و قصد زنا کرد بدون آنکه زنا از او صادر شود و از این نحو حکایت بسیار است و بدانکه شیخ کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود هر که منع کند و ندهد یک قیراط از زکوة را پس وقت مردن میخواهد بمذهب یهود بمیرد یا نصاری **فقیر گوید** قیراط بیست و یکدینار است و قریب بهمین مضمون وارد شده در حق کسی که مستطیع باشد و حج نرود تا وفات کند **لطیفه** نقل است از بعض عارفین که نزد محتضری حاضر شد جماعتی از او استدعا کردند که آن محتضر را تلقین کند او این رباعی را تلقین او کرد

گر من گنه جمله جهان کردستم	لطف تو امیدست که گیرد دستم
گوئی که بوقت عجز دستت گیرم	عاجزتر از این مخواه کاکنون هستم

فصل یکی از منازل هولناک سفر آخرت قبر است

که در هر روز میگوید انا بیت الغربة انا بیت الوحشة انا بیت الدود منم خانهٔ غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم و این منزل عقبات بسیار سخت و جاهای دشوار و هولناک دارد

و ما در اینجا چند عقبه از آن اشاره میکنیم **عقبه اول**

وحشت قبر است

در کتاب من لایحضره الفقیه است که چون میت را نزدیک قبر آورند بناگاه او را داخل قبر مکنند بدرستیکه برای قبر هولهای بزرگ است و پناه برد حامل آن بخداوند از هول مطلع و بگذارد میت را نزدیک قبر و اندکی صبر کند تا استعداد دخول را بگیرد پس اندکی او را پیشتر برد و اندکی صبر کند آنگاه او را بکنار قبر برد **مجلسی اول** در شرح آن فرموده هرچند روح از بدن مفارقت کرده است و روح حیوانی مرده است اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از بدن بالکلیه زائل نشده هست و خوف ضغطه قبر و سؤال منکر و نکیر و رومان فتان قبور و عذاب برزخ هست با آنکه از جهت دیگران عبرت است که تفکر کنند چنین واقعه در پیش دارند **و در حدیث حسن** از یونس منقول است که گفت حدیثی از حضرت امام موسی کاظم ع شنیده ام که در هر خانه که بخاطرم میرسد آن خانه با وسعتش بر من تنگ میشود و آن این است که فرمودند چون میت را بکنار قبر بری ساعتی او را مهلت ده تا استعداد سؤال منکر و نکیر بکند انتهی — و روایت شده از براء بن عازب که یکی از معروفین صحابه است که ما در خدمت حضرت رسول ص بودیم که نظرش افتاد بجماعتی که در محلی جمع گشته بودند پرسید برچه این مردم اجتماع کرده اند گفتند جمع شده اند قبر میکنند براء گفت چون حضرت اسم قبر شنید شتاب کرد در رفتن بسوی آن تا خود را بقبر رسانید پس بزانو

نشست کنار قبر من رفتم بطرف دیگر مقابل روی آنحضرت تا تماشا کنم که آن حضرت چه میکند دیدم گریست بحدیکه از اشک چشم خود تر گردید پس از آن رو کرد بما و فرمود اِخوانی لِمِثلِ هذا فاعِدّوا یعنی برادران من از برای مثل این مکان تهیه ببینید و آماده شوید شیخ بهائی نقل کرده که بعضی از حکما را دیدند که در وقت مرگ خود دریغ و حسرت میخورد با و گفتند که اینچه حالی است که از تو مشاهده میشود گفت چه گمان میبرید بکسیکه میرود بسفر طولانی بدون توشه و زاد و ساکن میشود در قبر وحشتناکی بدون مونسی و وارد میشود بر حاکم عادلی بدون حجتی و قطب راوندی روایت کرده که حضرت عیسی ع صدا زد مادر خود مریم ع را بعد از مردنش و گفت ای مادر با من تکلم کن آیا میخواهی که بدنیا برگردی گفت بلی برای آنکه نماز گذارم برای خدا در شب بسیار سرد و روزه بگیرم در روز بسیار گرم ای پسر جان من این راه بیمناک است . و روایت شده که حضرت فاطمه ع در وصیّت خود با امیرالمؤمنین ع گفت چون وفات کردم شما مرا غسل بده و تجهیز کن و نماز گذار بر من و مرا داخل در قبر کن و در لحد بسپار و خاک بر روی من بریز و بنشین نزد سر من مقابل صورتم و قرآن و دعا برای من بسیار بخوان زیرا که آن ساعت ساعتی است که مرده محتاج است بانس گرفتن با زنده و سیّد بن طاوس از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود نمیگذرد بر میّت ساعتی سخت تر از شب اول قبر پس رحم نمائید مردگان خود را بصدقه و اگر نیافتی چیزیکه صدقه بدهی پس یکی از شماها دو رکعت نماز کند و بخواند در رکعت اول فاتحه الکتاب یکمرتبه و قل هو الله احد

دو مرتبه و در رکعت دوم فاتحه یکمرتبه و الهیکم التکاثر ده مرتبه و سلام دهد و بگوید

اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد وابعث ثوابها الی قبر ذلک المیّت فلان

بن فلان پس حقتعالی میفرستد همان ساعت هزار ملک بسوی قبر آن میت با هر ملکی جامه و حلّه و تنگی قبر او را وسعت دهد تا روز نفخ صور و عطا کند بنماز کننده بعدد آنچه آفتاب بر آن طلوع میکند حسنات و بالا برده میشود برای او چهل درجه نماز دیگر برای رفع وحشت شب اول قبر دو رکعت نماز گذارد در رکعت اول حمد و آیة الکرسی یکمرتبه و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه انّا انزلناه بخواند و چون سلام دهد بگوید اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد وابعث ثوابها الی قبر فلان بجای فلان نام میت را بگوید حکایت شیخ ما ثقة الاسلام نوری نوّر الله مرقده در دار السلام از شیخ خود معدن الفضائل و المعالی مولانا الحاج ملا فتحعلی سلطان آبادی عطّر الله مضجعه نقل کرده که فرمود عادت و طریقه من بر آن بود که هر کس از دوستان اهل بیت را که خبر فوتش را می شنیدم دو رکعت نماز در شب دفن او برای او میگذاشتم خواه آن میّت را بشناسم یا نشناسم و هیچکس بر این طریقه من مطلع نبود تا آنکه روزی یکی از دوستان مرا در راهی ملاقات کرد گفت دیشب خواب دیدم فلان شخص را که در این ایام وفات کرده و پرسیدم از حال او و از آنچه بر او گذشته بعد از مردن گفت من در سختی و بلا بودم و تمام حال کارم بعقاب بود الّا آنکه دو رکعت نماز یکه فلانی خواند و اسم شما را برد آن دو رکعت نماز مرا از عذاب نجات داد خدا رحمت کند پدرش را با این احسانیکه از او بمن رسید مرحوم حاج ملا فتحعلی آنگه فرموده آن شخص از من پرسید که آن

نماز چه نمازی بود پس من او را خبر دادم بطریقه مستمره خود برای اموات و نیز از چیزهائیکه
نافع است برای وحشت قبر آنکه رکوع نماز را کامل و تمام کند چنانکه از حضرت امام محمد باقر ع
مرویست که کسیکه تمام کند رکوع خود را داخل نشود او را وحشتی در قبرش و نیز آنکه در هر روزی
صد مرتبه بگوید لا اِلهَ اِلّا اللهُ المَلِکُ الحَقُّ المُبینُ بوده باشد برای او امانی از فقر و
از وحشت قبر و بکشد بسوی خود توانگری را و گشوده شود درهای بهشت چنانکه در خبر وارد شده است
و نیز آنکه بخواند سوره یس را پیش از آنکه بخوابد و آنکه بخواند نماز لیلة الرغائب را و من آن
نماز را با بعضی از فضائل آن در مفاتیح الجنان در اعمال ماه رجب ذکر کردم و روایت شده که
هر که دوازده روز از ماه شعبان را روزه بگیرد زیارت کنند او را در قبر او هر روزی هفتاد
هزار ملک تا وقت دمیدن در صور و هر که عیادت کند مریضی را حق تعالی موکل فرماید باو
ملکی که عیادت کند او را در قبرش تا وقتی که وارد محشر شود و از ابی سعید خدری منقول است
که گفت شنیدم که حضرت رسول ص میفرمود بعلی ع یا علی شاد شو و مژده بده که نیست برای
شیعه تو حسرتی وقت مردن و نه وحشتی در قبور و نه اندوهی در روز نشور

عقبه دوم ضغطه و فشار قبر است

وآن عقبه ایست بسیار دشوار که تصورش دنیا را بر انسان تنگ میکند قالَ
امیرُالمؤمنینَ ع یا عِبادَ اللهِ ما بَعدَ المَوتِ لِمَن لا یُغفَرُ لَهُ اَشَدُّ مِنَ المَوتِ القَبرُ
فَاحذَروا ضیقَهُ وَضَنکَهُ وَظُلمَتَهُ وَغُربَتَهُ اِنَّ القَبرَ یَقولُ کُلَّ یَومٍ اَنا

قال الفرزدق اخاف وراء الموت ان لم یعافنی اشد من الموت التهابا واضیقا اذا جائنی یوم القیمة قائد عنیف وسواق یسوق الفرزدقا
لقد خاب من ابن آدم من مشی الی النار مغلول القلادة ازرقا

بَیتُ الغُربَةِ اَنا بَیتُ الوَحشَةِ اَنا بَیتُ الدّودِ وَالقَبرُ رَوضَةٌ مِن رِیاضِ
الجَنَّةِ اَو حُفرَةٌ مِن حُفَرِ النّارِ اِلی اَن قالَ وَاَنَّ مَعیشَةَ الضَّنکِ الَّتی حَذَّرَ اللهُ
مِنها عَدُوَّهُ عَذابُ القَبرِ اِنَّهُ یُسَلَّطُ عَلَی الکافِرِ فی قَبرِهِ تِسعَةً وَتِسعینَ تِنّیناً
فَیَنهَشنَ لَحمَهُ وَیَکسِرنَ عَظمَهُ یَتَرَدَّدنَ عَلَیهِ کَذلِکَ اِلی یَومِ یُبعَثُ
لَو اَنَّ تِنّیناً مِنها نَفَخَ فِی الاَرضِ لَم تُنبِت زَرعاً یا عِبادَ اللهِ اِنَّ اَنفُسَکُمُ
الضَّعیفَةَ وَاَجسادَکُمُ النّاعِمَةَ الرَّقیقَةَ الَّتی یَکفیها الیَسیرُ تَضعُفُ عَن هذا

و روایت شده که حضرت صادق ع در آخر شب که از خواب برمیخاست صدا را
بلند مینمود بحدیکه اهل خانه بشنوند و میگفت اَللّهُمَّ اَعِنّی عَلی هَولِ المُطَّلَعِ وَوَسِّع عَلَیَّ ضیقَ
المَضجَعِ وَارزُقنی خَیرَ ما قَبلَ المَوتِ وَارزُقنی خَیرَ ما بَعدَ المَوتِ و از دعاهای آن حضرت است
اَللّهُمَّ بارِک لی فِی المَوتِ اَللّهُمَّ اَعِنّی عَلی سَکَراتِ المَوتِ اَللّهُمَّ اَعِنّی
عَلی غَمِّ القَبرِ اَللّهُمَّ اَعِنّی عَلی ضیقِ القَبرِ اَللّهُمَّ اَعِنّی عَلی ظُلمَةِ القَبرِ
اَللّهُمَّ اَعِنّی عَلی وَحشَةِ القَبرِ اَللّهُمَّ زَوِّجنی مِنَ الحورِ العینِ

بدانکه عمده عذاب قبر از عدم استبرا از بول و استخفاف بآن یعنی سهل
شمردن آن و از نمامی و سخن چینی کردن و غیبت نمودن و دور شدن مرد است
از اهل خود و از روایت سعد بن معاذ مستفاد میشود که بدخلقی مرد با اهل خود و

۱ در مصباح کفعمی است که کسیکه (البارئ) را که اسم خداوند تعالی است بسیار
بسیار بگوید باقی بماند بآن در قبرش

در شگونی با ابل نیز موجب فشار قبر شود و در روایتی از حضرت صادق ع مرویست که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه از برای او فشار قبر است و در روایتی دیگر است که آن کفاره آن چیزی است که آن مومن تضییع کرده و شیخ صدوق ره از حضرت صادق ع روایت کرده که مردی از احبار[1] را در قبرش نشاندند و گفتند ما صد تازیانه بتو میزنیم از عذاب خدا گفت من طاقت ندارم پس کم کردند تا رسانیدند بیکی و گفتند چاره از یک تازیانه نیست گفت بچه سبب مرا میزنید گفتند بسبب آنکه نماز خواندی روزی بغیر وضو و گذشتی بر ضعیفی پس او را یاری نکردی پس او را یک تازیانه از عذاب الله زدند که قبرش مملو از آتش شد و نیز از آنحضرت روایت کرده که هر مؤمنی که برادر مؤمن او از او حاجتی بخواهد و او توانائی داشته باشد که آن حاجت را برآورد و برنیاورد حقتعالی مسلط فرماید بر او در قبر او مار عظیمی که او را شجاع گویند که پیوسته بگزد انگشتان او را و در روایت دیگر است که بگزد انگشت نر او را تا روز قیامت خواه آمرزیده باشد یا معذب باشد

و اما چیزهائیکه باعث نجات از فشار قبر و عذاب آنست پس بسیار است

و ما در اینجا اکتفا میکنیم بذکر پانزده چیز[2] اول از حضرت امیر المومنین ع روایت

(1) یعنی عالم یهود و محتمل است که اخیار با خاء معجمه و یاء مثناة بوده باشد

(2) مخفی نماند که از برای نجات از عذاب قبر غیر از آنچه ذکر میشود چیزهای دیگر نیز وارد شده مانند خواندن دعای معروف بصحیفه و دعای مستجاب کاظمی که هر دو در بلد الامین است و سه دفعه خواندن دعای یستشیر و غیر ذلک و گذاشتن دعای جمیده در کفن برای کفایت از نکیر و منکر

شده که هر که در هر جمعه سوره نساء بخواند ایمن شود از فشار قبر دوم روایت شده که هر که مداومت کند بخواندن سوره زخرف حقتعالی او را ایمن گرداند در قبرش از جانوران زمین و از فشار قبر سوم روایت شده که هر که سوره ن والقلم را در فریضه یا نافله بخواند حقتعالی او را پناه دهد از فشار قبر چهارم از حضرت صادق ع منقولست که هر که بمیرد مابین زوال روز پنجشنبه تا زوال روز جمعه حقتعالی او را پناه دهد از فشار قبر پنجم از حضرت امام رضا ع منقولست که فرمود بر شما باد بنماز شب نیست بنده که برخیزد آخر شب و بجا آورد هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر و استغفار کند در قنوت وتر هفتاد مرتبه مگر آنکه پناه داده شود از عذاب قبر و از عذاب جهنم و طولانی شود عمرش و گشاده شود معیشتش ششم از حضرت رسول ص مرویست که هر که بخواند الهیکم التکاثر را در وقت خواب نگاهداشته شود از عذاب قبر هفتم آنکه بخواند در هر روزی ده مرتبه اَعْدَدْتُ لِکُلِّ هولٍ لا اله الا الله الخ و این دعا گذشت در عقبه سکرات موت هشتم آنکه دفن شود در نجف اشرف زیرا که از خواص آن تربت شریف آنست که ساقط میشود عذاب قبر و حساب منکر و نکیر از کسیکه در آن مدفون شود نهم از چیزهائیکه نافع است برای رفع عذاب قبر گذاشتن جریدتین یعنی دو چوب تر است با میت و روایت شده که برطرف میشود عذاب از میت مادامیکه آن چوب تر است و نیز روایت شده که حضرت رسول ص گذشتند بر قبری که عذاب میکردند صاحب آن قبر را پس حضرت طلبید جریده یعنی شاخ درختی که برگش را کنده بودند و بدو نصف کرد نصفی را نزد سر میت فرو کرد و نصف دیگر را نزد پاها و نیز نافع است آب پاشیدن بر قبر چه آنکه وارد شده عذاب برداشته میشود

ازمیت مادامیکه نم وتری در خاک قبر باشد دهم آنکه روز اول رجب ده رکعت نماز کند در
هر رکعت یکمرتبه حمد و سه مرتبه توحید بخواند تا محفوظ بماند از فتنه قبر و عذاب روز قیامت
و در شب اول رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت بحمد و توحید خواندن برای رفع عذاب
قبر نافع است یازدهم آنکه چهار روز از ماه رجب روزه بگیرد و همچنین است روزه
گرفتن دوازده روز از شعبان دوازدهم از چیزهائیکه باعث نجات است از عذاب قبر
خواندن سوره تبارک الملک است بالای قبر میت چنانکه قطب راوندی از ابن عباس نقل کرده
که مردی خیمه زد بر روی قبری و ندانست که آن قبر است پس خواند سوره تبارک الذی بیده
الملک پس شنید صیحه زننده که گفت این سوره منجیه است پس این مطلب را بحضرت
رسول صلعم عرض کرد آنحضرت فرمود آنسوره نجات دهنده است از عذاب قبر و شیخ کلینی
از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود سوره ملک مانعه است منع میکند از عذاب
قبر سیزدهم از دعوات راوندی نقل شده که حضرت رسول ص فرمود هر که بگوید نزد قبر
میتی وقتی که دفن شود سه مرتبه اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَنْ لا تُعَذِّبَ
هذَا الْمَیِّتَ حق تعالی بردارد از او عذاب را تا روزیکه دمیده شود در صور چهاردهم شیخ
طوسی در مصباح متهجد روایت کرده از حضرت رسول ص که هر که در شب جمعه دو رکعت
نماز کند بخواند در هر رکعت حمد و پانزده مرتبه اذا زلزلت حقتعالی ایمن گرداند او را از عذاب قبر
و از هولهای روز قیامت پانزدهم و نیز از برای رفع عذاب قبر نافع است سی
رکعت نماز کردن در شب نیمه رجب در هر رکعت حمد یکمرتبه و توحید ده مرتبه و همچنین است

در شب شانزدهم و شب هفدهم رجب نیز و آنکه در شب اول شعبان صد رکعت نماز کند بحمد و توحید و چون
از نماز فارغ شود پنجاه مرتبه توحید بخواند و آنکه در شب بیست و چهارم شعبان دو رکعت نماز کند و بخواند
در هر رکعت حمد یکمرتبه اِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ ده مرتبه و برای روز نیمه رجب پنجاه رکعتی بحمد و توحید و فلق و
ناس وارد است که برای رفع عذاب قبر نافعست مانند صد رکعت نماز شب عاشورا

عقبه سوم سؤال منکر و نکیر است در قبر

از حضرت صادق ع روایت شده که فرمود نیست از شیعه ما هر که انکار کند سه چیز را معراج و سؤال
در قبر و شفاعت و روایت شده که آن دو ملک بهیئت هولناکی می آیند صدای ایشان
مثل رعد غرنده و چشمهایشان مثل برق خیره کننده سؤال کنند که پروردگارت کیست و پیغمبرت
کیست و دینت چیست و نیز سؤال کنند از ولی و امام او پس در آن حال چون جواب دادن
سخت است بر میت و محتاج است باعانت لاجرم برای مرده دو جا تلقین ذکر کرده اند یکی
وقتی که او را در قبر گذارند و بهتر آنستکه بدست راست دوش راست او را و بدست چپ دوش
چپ او را بگیرند و حرکت دهند و تلقین کنند و دیگر وقتی که او را دفن کردند سنت است که ولی
میت یعنی اقرب خویشان او بعد از آنکه مردم از سر قبر او برگردند نزد سر میت نشیند و بصدای
بلند او را تلقین کند و خوبست که دو کف دست را روی قبر گذارد و دهان را نزدیک قبر برد
و اگر دیگری را نائب کند نیز خوبست و وارد شده است که چون این تلقین را کند منکر بنکیر میگوید
بیا برویم تلقین حجتش کردند احتیاج بپرسیدن نیست پس برمیگردند و سؤال نمیکنند و
در کتاب من لا یحضره الفقیه است که چون ذر پسر جناب ابوذر غفاری (رض) وفات کرد ابوذر

بر سر قبر او ایستاده و دست بر قبر مالید و گفت رحمت کند خدای ترا ای ذر بخدا سوگند
که تو نسبت بمن نیکو کار بودی و شرط فرزندیرا بجا میاوردی الحال که ترا از من گرفته اند
من از تو خشنودم بخدا قسم که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی بمن نرسید
وَمَا لِي إِلَى أَحَدٍ سِوَى اللهِ مِنْ حَاجَةٍ و نیست برای من بغیر حقتعالی باحدی
حاجت واگر نبود هول مطّلع یعنی جاهای هولناک آن عالم که بعد از مرگ دیده میشود هر آینه
مسرور میشدم که من بجای تو رفته باشم ولکن میخواهم چند روزی تلافی مافات کنم و
تهیه آن عالم را ببینم و بتحقیق که اندوه از برای تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو
یعنی همگی در غم آنم که عبادات و طاعاتیکه برای تو نافع است بکنم و این معنی مرا باز داشته
است از آنکه غم مردن و جدائی ترا از خود بخورم والله که گریه نکردم از جهت تو که مرده و
از من جدا شده ولیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد فَلَيْتَ شِعْرِي
مَا قُلْتَ وَمَا قِيلَ لَكَ پس کاش میدانستم که تو چه گفتی و بتو چه گفتند خداوندا بخشیدم
باو حقوقی را که براو واجب کردی از برای من پس تو هم بخش حقوق خود را که براو واجب
کرده بودی چه آنکه تو سزاوارتری بجود و کرم از من و از حضرت صادق؏ منقولست
که چون مؤمن را داخل قبر کنند نماز در طرف راست او واقع شود و زکوة در طرف چپ او
و (بِرّ) یعنی نیکوئی و احسان او مشرف براو شود و صبر او در ناحیهٔ قرار گیرد پس وقتی
که دو ملک سؤال بیایند صبر گوید بنماز و زکوة و بِرّ دریابید شما صاحب خود را یعنی
میت را نگاهداری کنید پس هرگاه عاجز شدید از آن من هستم نزد آن علامهٔ مجلسی

فرموده در محاسن بسند صحیح از آنحضرت یعنی حضرت صادق یا حضرت باقر؏ روایت کرده است
چون مؤمن بمیرد با او داخل میشود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوش روتر و خوشبوتر
و پاکیزه تر است از باقی صورتها پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی
در پیش رو و یکی در پشت سر و یکی در پائین پا و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر پس سؤال
یا عذاب از هر جهت که میاید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت
تر است بسایر صورتها میگوید شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب
راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکوتم آنکه در پیش رو است گوید من روزه ام
آنکه در عقب سر است گوید من حجّم و عمره ام و آنکه در پائین پا است گوید من بِرّ و احسان برادران
مؤمنم پس آنها گویند باو تو کیستی که از همه ما بهتر و خوش روتر و خوشبوتری گوید من ولایت
آل محمدم صلوات الله علیهم اجمعین و شیخ صدوق در فضیلت روزه شعبان روایت
کرده که هر که نه روز از آن را روزه دارد مهربان شوند منکر و نکیر براو وقت سؤال از او
و از حضرت باقر؏ فضیلت بسیار وارد شده برای کسیکه احیا دارد شب بیست و سوم ماه
رمضان را و صد رکعت نماز در آن گذارد از جمله آنکه حقتعالی دفع کند از او هول نکیر و منکر را و
بیرون میاید از قبرش نوری که روشنی دهد برای اهل جمع و از حضرت رسول ص
روایت شده که در خضاب چهارده خصلت است و یکی از آنها را شمرده آنکه منکر و نکیر از او
حیا میکنند و دانستی قبل از اینکه از خواص تربت پاک نجف آنست که حساب منکر و
نکیر ساقط است از کسی که در آن مدفون است الحال بجهت تأیید آن میگوئیم

حکایت علامه مجلسی ره در تحفه از ارشاد القلوب و فرحة الغری نقل کرده که مرد صالحی از اهل کوفه گفت من در شب بارانی در مسجد کوفه بودم ناگاه دربرا که در جانب قبر مسلم است کوبیدند چون در را گشودند جنازه را داخل کردند و در صفه که در جانب قبر مسلم است گذاشتند یکی از ایشان را خواب ربود در خواب دید که دو شخص نزد جنازه حاضر شدند و یکی بدیگری گفت که ببین مارا با او حسابی هست تا از او بگیریم پیش از آنکه از رصافه بگذرد که بعد از آن ما نزدیک او نمیتوانیم رفت پس بیدار شد و خواب را برای رفیقان خود نقل کرد در همانساعت آن جنازه را برداشتند و داخل نجف کردند که از حساب و عذاب نجات یابد قُلتُ وَلِلّهِ دَرُّ مَنْ قالَ

اذا مِتُّ فادفنی الی جنبِ حیدرٍ — ابی شُبّرٍ اکرِم بِهِ وَشُبَیرِ
فَلَستُ اخافُ النار عِندَ جوارِهِ — وَلا اتّقی مِن مُنکَرٍ وَ نکیرِ
فعارٌ علی حامی الحمی وَ هُوَ فی الحمی — اِذا ضَلَّ فی البیداءِ عِقالُ بعیرِ

حکایت از استاد اکبر محقق بهبهانی ره نقل است که فرموده در خواب دیدم حضرت ابو عبدالله الحسین ع را پس گفتم ای سید و مولای من آیا سؤال میکنند از کسی که دفن شده در جوار شما فرمود کدام ملک است که او را ان جرئت باشد که از او سؤال کند مؤلف گوید که در مثال عرب است که میگویند اَحمی مِن مُجیرِ الجَرادِ یعنی فلانی حمایت کردنش از کسیکه در پناه اوست بیشتر است از پناه دهنده ملخها و قصه آن چنانست که مردی بادیه نشین از قبیله طی که نامش مدلج بن سوید بود روزی در خیمه خود نشسته بود دید جماعتی از طایفه طی آمدند و جوالها و ظرفهائی با خود دارند پرسید چه خبر است گفتند ملخهای بسیار در اطراف

خیمه شما فرود آمده اند آمده ایم آنها را بگیریم مدلج که این را شنید برخاست و سوار بر اسب خود شد و نیزه خود را بردست گرفت و گفت بخدا سوگند است که هر کس متعرض این ملخها شود من او را خواهم کشت اَیَکُونُ الجَرادُ فی جَواری ثُمَّ تُریدُونَ اَخذَهُ آیا این ملخها در جوار و پناه من باشند و شما آنها را بگیرید چنین چیزی نخواهد شد و پیوسته از آنها حمایت کرد تا آفتاب گرم شد و ملخها پریدند و رفتند آنوقت گفت این هنگام ملخها از جوار من منتقل شدند دیگر خود دانید با آنها

حکایت از کتاب حبل المتین نقل است که میر معین الدین اشرف که یکی از صلحا خدام روضه رضویه علی ساکنها الاف السلام و التحیة بوده نقل کرده که در خواب دیدم که در دار الحفاظ یا کشیکخانه مبارک هستم بیرون آمدم از روضه متبرکه بجهت تجدید وضوء پس چون رسیدم بصفه امیر علیشیر دیدم جماعت بسیاری را که داخل در صحن مطهر شدند و در جلو آنها شخص نورانی خوش صورت عظیم الشانی بود و در دست جماعتی از آن اشخاص که پشت سر او بودند کلنگها بود پس همینکه بوسط صحن مقدس رسیدند آن شخص بزرگوار که در جلو آن جماعت بود با آنها فرمود که بشکافید این قبر را و بیرون بیاورید این خبیث را و اشاره کرد بقبر مخصوصی پس چون شروع کردند بکندن قبر از شخصی پرسیدم که این شخص بزرگوار که امر میفرمایند کیست گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است پس در این حال دیدم که امام ثامن ضامن حضرت امام رضا ع از روضه مبارکه بیرون آمد و خدمت حضرت امیر المؤمنین ع رسید و سلام کرد آن حضرت رد سلام نمود پس امام رضا ع عرض کرد که ای جدّاه از شما مسئلت و خواهش میکنم که عفو بفرمائید از این شخص که مدفون است در اینجا و ببخشید بمن تقصیر او را فرمود که میدانی این فاسق فاجر شرب خمر

میکرد عرض کرد بلی لکن وصیت کرد در وقت مرگ خویش که او را در جوار من دفن کنند پس ما
امید داریم از شما که عفو بفرمایید از او فرمود تو بخشیدم تقصیرات او را پس تشریف برد
آن حضرت و من از وحشت بیدار شدم و بیدار کردم بعض خدام آستانه مبارکه را و آمدیم
بهمان موضع که در خواب دیدم دیدیم که قبر تازه ایست و بیرون ریخته شده قدری از
خاک آن پس پرسیدم که صاحب این قبر کیست گفتند مردی از اتراک است که دیروز در
اینجا دفن شده است **فقیر گوید** که در حکایت تشرف حاجی علی بغدادی بخدمت امام
عصر ارواحنا فداه و سؤالات از آن حضرت نقل شده که گفت گفتم بآن حضرت سیدنا
صحیح است که میگویند هر کس زیارت کند حضرت حسین ع را در شب جمعه پس برای او امانست
فرمود آری والله و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست گفتم سیدنا مسئله
فرمود بپرس گفتم سنه یکهزار و دویست و شصت و نه ۱۲۶۹ حضرت امام رضا ع را زیارت کردیم
و در ورود یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف بود
ملاقات کردیم و او را ضیافت نمودیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا علیه السلام
گفت بهشت است امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا ع
خورده ام چه حق دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام
حضرت روییده در مهمانخانه آن جناب این صحیح است علی بن موسی الرضا ع میاید
او را از منکر و نکیر خلاص میکند فرمود آری والله جد من ضامن است **فصل**

و از منازل مهوله برزخ است

که حقتعالی ذکر آن فرموده در سوره مؤمنون **وَمِن وَرَائِهِم بَرزَخٌ إِلَىٰ يَومِ يُبعَثُونَ**
و حضرت صادق ع در جزء حدیثی فرمود لکن بخدا سوگند که من میترسم بر شما از برزخ راوی
گفت گفتم چیست برزخ فرمود قبر است از زمان مردن تا روز قیامت **از لب لباب**
قطب راوندی نقل شده که در خبر است که مردگان می آیند در هر شب جمعه از ماه رمضان
پس فریاد میکنند هر یک از ایشان بآواز گریان که ای اهل من ای فرزندان من ای خویشان
من مهربانی کنید بما بچیزی خدا رحمت کند شما را ما را بخاطر بیاورید فراموش مکنید ما را رحم
کنید بر ما و بر غربت ما پس بدرستیکه ما ماندیم در زندان تنگی و اندوه و زاری و غمی و
سختی پس رحم کنید بر ما و بخل مکنید بدعا و صدقه برای ما شاید خدا رحم کند ما را پیش از آنکه
شما مانند ما شوید ای دریغ که ما توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا بشنوید سخن ما را و
فراموش مکنید ما را بدرستیکه این زیادتیهای معاش که در دست شماست در دست ما بود
ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و منع کردیم حق را پس گردید آنها وبال برای ما و منفعت
برای دیگران مهربانی کنید بما بیک درهم یا قرص نانی یا پاره از چیزی پس فریاد
میکنند چقدر نزدیک است که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع ندهد چنانکه ما گریه میکنیم و
نفع نمیدهد ما را پس کوشش کنید پیش از آنکه مثل ما شوید **و در جامع الاخبار** نقل
شده که بعضی از صحابه حضرت رسول ص از آن حضرت نقل کرده که فرمودند هدیه بفرستید
برای مردگان خود پس گفتم که چیست هدیه مردها فرمود صدقه و دعا و فرمود ارواح
مؤمنین میآیند هر جمعه بآسمان دنیا مقابل خانه ها و منزلهای خود و فریاد میکنند

هر یک از ایشان بآواز حزین با گریه ای اهل من و اولاد من و ای پدر من و مادر من و خویشان من مهربانی کنید بر ما خدا رحمت کند شما را آنچه بود در دست ما و عذاب و حساب او بر ماست و نفعش برای غیر ما و هر یک فریاد میکنند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما بدرهمی یا بقرص نانی یا بجامهٔ که خداوند بپوشاند شما را از جامه بهشت پس گریست رسول خدا و گریه کردیم ما و آن جناب از زیادی گریه قدرت بر سخن گفتن نداشت پس فرمود اینها برادران دینی شمایند که در خاک پوسیده شدند بعد از سرور و نعمت پس ندا میکنند بعذاب و هلاکت بر جانهای خود و میگویند وای بر ما اگر انفاق میکردیم آنچه را که در دست ما بود در طاعت و رضای خداوند محتاج نبودیم بسوی شما برمیگردند با حسرت و پشیمانی و فریاد میکنند زود بفرستید صدقه مردگان را و نیز در آن کتاب از آن حضرت مرویست که هر صدقه ایکه برای میتی بدهی میگیرد آنرا ملکی در طبقی نور که درخشان است شعاع آن و میرسد بهفت آسمان پس می ایستد برلب قبر پس فریاد میکند السَّلام علیکم یا اَهلَ القبُور اهل شما فرستادند این هدیه را بسوی شما پس میت میگیرد آنرا و داخل در قبر خود میکند و بآن خوابگاهش فراخ میشود پس فرمود آگاه شوید هر کس مهربانی کند مردهٔ را بصدقه پس برای اوست نزد خدا از اجر مانند احد و میباشد روز قیامت در سایه عرش خداوندیکه نیست سایهٔ جز سایه عرش خدا و زنده و مرده نجات مییابند باین صدقه و حکایت شده که امیر خراسان را در خواب دیدند که میگفت بفرستید برای من آنچه را که می اندازید برای سگان خود که من محتاجم بآن

علامه مجلسی ره در زاد المعاد فرموده باید مردگان را فراموش نکنند زیرا که دست ایشان از اعمال خیر کوتاه گردیده و از جانب فرزندان و خویشان و برادران مؤمن امید وارند و احسان ایشان را چشم براهند خصوصاً در دعا کردن در نماز شب و بعد از نمازهای فریضه و در مشاهد مشرفه پدر و مادر را زیاده از دیگران باید دعا کرد و اعمال خیر برای ایشان بعمل آورد و در خبر است که بسا فرزندیکه در حال حیات پدر و مادر عاق ایشان باشد و بعد از فوت ایشان نیکو کار گردد بسبب اعمال خیریکه از برای ایشان بعمل آورد و بسا فرزندیکه در حال حیات پدر و مادر نیکو کار باشد و بعد از فوت ایشان عاق گردد بسبب آنکه اعمال خیریکه باید برای ایشان بعمل آورد کم بعمل آورده و عمده خیرات برای پدر و مادر و سایر خویشان آنستکه قرض ایشان را ادا کند و ایشان را از حقوق خدا و خلق بری گرداند و حج و سایر عباداتیکه از ایشان فوت شده باشد سعی کند باستیجار یا تبرع بجا آورد و در حدیث صحیح منقولست که حضرت صادق ع در شب از برای فرزندان خود و در هر روز برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز میکردند و در رکعت اول انا انزلناه و در رکعت دوم انا اعطیناک را میخواندند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بسا باشد که میت در تنگی و شدتی بوده باشد و حقتعالی باو وسعت دهد و تنگی را از او بردارد پس باو گویند که این فرح که ترا رو داد بسبب نمازی است که فلان برادر مؤمن برای تو کرد راوی پرسید دو میت را در دو رکعت نماز شریک میتوانم کرد فرمود بلی و فرمود که میت شاد میشود و فرح می یابد بدعا و استغفاری که برای او

کنند چنانچه زنده شاد میشود بهدیهٔ که برای او برند و فرمود که بر میّت داخل میشود در قبرش نماز و روزه و حج و تصدق و سایر اعمال خیر و دعا و ثواب آن اعمال برای کسیکه کرده و برای مرده هردو نوشته میشود و در حدیث دیگر فرمود که هر که از مسلمانان برای میّتی عمل صالحی بکند خدا ثواب او را مضاعف میگرداند و میّت بآن عمل منتفع میگردد و در روایتی وارد شده است که هرگاه شخصی بنیّت میّتی تصدقی بکند حقتعالی جبرئیل را میفرماید که با هفتاد هزار ملک نزد قبر او میروند و هر یک طبقی در دست دارند از نعمتهای الهیه و هر یک باو میگویند السلام علیک اید دوست خدا این هدیه فلان مؤمن است برای تو پس قبر او روشن میشود و حقتعالی هزار شهر در بهشت باو کرامت میفرماید و هزار حوری باو تزویج میفرماید و هزار حلّه باو میپوشاند و هزار حاجت او را روا میکند **مؤلف گوید** که شایسته است من در اینجا نقل کنم چند حکایت نافعه از منامات صادقه و مبادا که اعتنائی تمامی بانها و خیال کنی که آنها خواب است از خوابهای پریشان یا افسانه ایست که نقل میکنند از برای صبیان بلکه هنوز تأمّل کن در آنها که تأمّل در آنها هوش از سر ربايد و خواب از چشمان

فسانه ها همه خواب آورد فسانهٔ من	ز چشم خواب رباید فسانه عجبی است

حکایت شیخ ثقة الاسلام نوری عطّر الله مرقده در دار السلام نقل فرموده که حدیث کرد مرا سیّد فاضل مؤید ارشد ورع عالم تقی امیر سید علی بن عالم جلیل و فقیه نبیل قدوه ارباب تحقیق **و من یشدّ الرواحل الیه من کل فجّ عمیق المبرء من کل شین و درن الامیر سید حسن الحسینی الاصفهانی البه الله** حلل الامان و حشره مع سادات الجنان گفت که چون علامه والدم وفات کرد من در نجف اشرف مقیم بودم و اشتغال بتحصیل علوم داشتم و امور آن مرحوم بدست بعض از اخوان من بود و من تفصیل علم بآن نداشتم و چون هفت ماه از وفات آن بزرگوار گذشت والدهٔ ام برحمت الهی پیوست جنازه آنمرحومه را بنجف آوردند دفن کردند در یکی از روزها در خواب دیدم که گویا نشسته ام در اطاق سکنای خودم که ناگاه مرحوم والدم وارد شد بر من برخاستم و سلام کردم براو پس نشست در صدر مجلس و نوازش کرد مرا در سؤال از من و بر من معلوم شد در آنوقت که او مرده است پس گفتم باو که شما در صفهان وفات کردید چگونه شد که شما را در اینجا می بینم فرمود بلی لکن بما منزل دادند بعد از وفات در نجف اشرف و مکان ما الان در نجف است گفتم والده نزد شما است فرمود نه وحشت کردم از آنکه گفت نه فرمود او نیز در نجف است لکن در مکان دیگر است آنوقت فهمیدم و جهش آنست که پدرم عالم است و محلّ عالم بالاتر است از محلّ جاهل پس سؤال کردم از حال آنمرحوم فرمود من در ضیق و تنگی بودم و الان الحمد لله حالم خوبست و از آن شدّت و تنگی گشایش و فرجی برای من حاصل شده من از روی تعجّب گفتم که آیا شما هم در ضیق و شدّت واقع شدید فرمود بلی حاج رضا پسر آقا بابا مشهور بنعلبند از من طلبی داشت از جهت طلب او حال من بسختی کشید پس تعجّب من زیاد شد و از خواب بیدار شدم با حال ترس و تعجّب و نوشتم صورت خواب را برای برادرم که وصیّ آنمرحوم بود و از او درخواست نمودم که بنویسید برای من که آیا

حاج رضای مذکور طلب دارد از مرحوم والدیانه برادرم برای من نوشت که من در دفتریکه
اسامی طلبکاران بود مراجعه کردم هرچه تفحص کردم اسم این مرد در آنجا نبود من ثانیاً نوشتم
که از خود آن شخص سؤال کنید برادرم بعد از آن برای من نوشت که من سؤال کردم از او
گفت بلی من هجده تومان از آن مرحوم طلبکارم و غیر از خدا هیچکس مطلع نیست بر آن و بعد از فوت
ایشان از شما پرسیدم که اسم من در دفتر طلبکاران آن مرحوم هست شما گفتید نه پس من با خود
گفتم که اگر ادعای طلب خود کنم قدرت بر اثبات آن ندارم چون حجّت و بیّنه نداشتم و اعتمادم
بآن مرحوم بود که در دفتر خود ثبت میکند معلوم شد که مسامحه نموده پس مأیوس از وصول
طلب خود شدم و اظهار نکردم پس من صورت خواب شما را برای او نقل کردم و خواستم که وجه
او را بدهم گفت من ابرا کردم ذمّهٔ او را بجهت خبر دادنش از طلب من حکایت و نیز
شیخ اجلّ محدث متبحّر ثقة الاسلام نوری نوّر الله مرقده در دار السلام نقل کرده از عالم فاضل
صالح ورع تقی حاج ملا ابو الحسن مازندرانی که گفت من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوی مسمّی
بملا جعفر ابن عالم صالح ملا محمد حسین طبرستانی از اهل قریه ایکه آن را تیلک گویند وقتیکه
طاعون عظیم آمد که تمام بلاد را گرفت اتفاق افتاد که جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند
در حالتی که او را وصیّ خود قرار داده بودند و او برحسب وصیّت آنها اموال ایشان را جمع
نموده و هنوز بمحلّ و مصرف نرسانده او نیز بطاعون هلاک شد و آن مالها ضایع شد و
بمصارفیکه باید برسد نرسید و چون حقتعالی بر من منّت نهاد و روزی فرمود مرا زیارت
عتبات عالیات و مجاورت قبر ابو عبد الله الحسین ع شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی

در گردنش زنجیری است که آتش از آن شعله میکشد و دو طرف آن بدست دو نفر است
و آن شخصیکه زنجیر بگردنش است زبانش بلند است و آویخته شده تا سینه اش چون مرا دید
بقصد من نزدیک آمد چون نزدیک رسید دیدم رفیقم ملا جعفر است تعجب کردم از
حال او خواست با من تکلّم کند و استغاثه نماید که آن دو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از
عقب برگردانیدند و نگذاشتند تکلّم کند ثانیاً ملا جعفر نزدیک من آمد و خواست حرف
بزند او را کشیدند و نگذاشتند تا سه دفعه من از مشاهدهٔ آنحال و آنصورت هولناک سخت
ترسیدم و صیحهٔ عظیمی کشیدم و بیدار شدم و از صیحهٔ من بیدار شد یکنفر از علماء که در نزد
من خوابیده بود پس من قصّهٔ خواب را برای او نقل کردم و اتفاقاً این وقتی را که من از
خواب برخاستم وقت باز کردن درهای صحن مطهّر و حرم شریف بود پس من برفیقم گفتم
خوبست مشرّف شویم بحرم و زیارت کنیم و استغفار کنیم برای ملا جعفر شاید حقتعالی بر
او ترحّم فرماید اگر این خواب رؤیای صادقه باشد پس بحرم مشرّف شدیم و آنچه را
که قصد داشتیم بعمل آوردیم و گذشت از اینمطلب قریب بیست سال و برای من
معلوم نشد از حال ملا جعفر چیزی و من بگمان خود چنان فهمیدم که این عذاب
برای او بسبب تقصیر او باشد در اموال مردم و بالجمله چون منّت نهاد حقتعالی بر
من بزیارت خانه اش و از اعمال حج فارغ شدیم و مراجعت را بمدینه مشرّفه موفق شدیم
مرا مرضی عارض شد سخت بحدیکه مرا باز داشت از حرکت و راه رفتن پس من برفقای
خود التماس کردم که مرا بشستشو دهید و لباسهایم را عوض کنید و مرا دوش گیرید

و بروضهٔ مطهرهٔ حضرت رسول ص ببرید پیش از آنکه مرگ مرا دریابد پس رفقا بجا آوردند
آنچه گفته بودم و چون داخل روضهٔ مطهره شدم بیهوش افتادم و رفقا مرا گذاشتند و
پی شغل خود رفتند چون بهوش آمدم مرا دوش گرفتند و بردند نزدیک شبکهٔ ضریح مقدس
تا زیارت کردم آنگاه مرا بردند بطرف پشت نزدیک بیت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها که محل زیارت آن مظلومه است پس نشستم و زیارت کردم آن حضرت را و طلب
شفا برای خود نمودم و بآن بی بی خطاب کردم که بما رسیده از اخبار کثرت محبت شما
بفرزندت امام حسین ع و من مجاور قبر شریف آن حضرتم پس بحق آن بزرگوار که شفای
مرا از خداوند تعالی بخواهید پس بجانب حضرت رسول ص توجه کردم و آنچه حاجت
داشتم عرض کردم از جمله طلب کردم شفاعت آن حضرت را برای جماعتی از رفقایم
که وفات کرده بودند و اسمهای آنها را یک یک ذکر میکردم تا رسیدم باسم ملا
جعفر در این حال یادم آمد خوابیکه از او دیده بودم عالم منقلب شد پس الحاح کردم در طلب مغفرت
و سؤال شفاعت برای او و عرض کردم که من بیست سال پیش از این او را بحال بد دیدم
و نمیدانم خوابم راست بوده یا از اضغاث احلام و خوابهای پریشان بوده بهر جهت
آنچه ممکنم بود از تضرع و دعا در حق او بجا آوردم پس در حال خود خفتی دیدم برخاستم
تنها بدون اعانت رفیق بمنزل آمدم و مرضم ببرکت حضرت زهرا صلوات الله علیها
برطرف شد و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم در اُحُد منزل کردیم و چون وارد اُحُد
شدیم و زیارت کردیم شهدا را آنجا را خوابیدم در خواب دیدم ملا جعفر رفیق خود را

بهیئت خوبی جامه های بسیار سفید در تن دارد و عمامه با حنک بر سر دارد و عصائی
در دست گرفته نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت مرحبا بالاخوة والصداقة شایسته است
که رفیق با رفیق خود چنین کند که تو با من کردی من در این مدت در تنگی و بلا و شدت
و محنت بودم پس تو از روضهٔ مطهره بیرون نیامدی مگر آنکه خلاص کردی مرا از آن
گرفتاریها والان دو روز یا سه روز است که مرا فرستادند بحمام و پاکیزه کردند
مرا از قذارات و کثافات و حضرت رسول ص این جامه ها را برای من فرستاده و
حضرت صدیقه ع این عبا را برای من مرحمت فرموده و امر من بحمد الله بخوبی و عافیت منجر شد
و من آمدم برای مشایعت تو و آنکه بشارت دهم ترا پس خوش حال باش که بسلامت بر
میگردی بسوی اهل خود و آنها هم سالم میباشند پس بیدار شدم شکر گویان و خوشحال
شیخ مرحوم [illegible] فرموده که شایسته است برای شخص زیرک خبیر که تأمل کند در دقایق
این رؤیا زیرا که آن مشتمل است بر چیزهائیکه برطرف میکند کوری دل را و خاشاک در چشم را

حکایت و نیز در دار السلام است که شیخ اجل اورع جناب حاج ملا علی از والد
ماجدش جناب حاج میرزا خلیل طهرانی ره نقل فرموده که من در کربلای معلی بودم و مادرم
در تهران پس شبی در خواب دیدم که مادرم نزد من آمد و گفت ای پسر من مردم و مرا آوردند
بسوی تو و بینی مرا شکستند پس من ترسان از خواب بیدار شدم و از این خواب
چندی گذشت که کاغذی آمد از بعضی اخوان که نوشته بود والده ات وفات کرد
و جنازه اش را نزد شما فرستادیم چون جنازه کش ها آمدند گفتند جنازهٔ والدهٔ شما را

در کاروانسرای نزدیک ذی الکفل گذاشتیم چون گمان کردیم شما در نجف میباشید پس من سبب
خواب را فهمیدم ولکن متحیر ماندم در معنی کلام آن مرحومه که گفته بود بینیم را شکستند تا
آنکه جنازه اش را آوردند کفن را از روی او گشودم دیدم بینی او شکسته شده سبب را
از حاملین آن پرسیدم گفتند ما سببش را نمیدانیم جز آنکه در یکی از کاروانسراها تابوت آن مرحومه را
ما روی تابوتهای دیگر گذاشته بودیم مالها باهم لگدکاری کردند لگد زدند و جنازه را افکندند
زمین شاید در آنوقت این آسیب بآن مرحومه رسیده دیگر غیر از این ما سببی برای او نمیدانیم
پس من جنازهٔ مادرم را آوردم در حرم جناب ابی الفضل ع و مقابل آن جناب گذاشتم و عرض کردم
ای اباالفضل مادر من نماز و روزه اش را نیکو بجا نیاورد و الحال دخیل تست پس برطرف کن
از او اذیت و عذاب را در برزخ بضمانت تو ای سید من که پنجاه سال برای او روزه
و نماز بدهم پس او را دفن کردم و در دادن نماز و روزه برای او مسامحه شد و مدتی گذشت
که شبی در خواب دیدم که شور و غوغائی بر در خانه من است از خانه بیرون شدم ببینم چیست
دیدم مادرم را بر درختی بسته اند و تازیانه براو میزنند گفتم برای چه او را میزنید چه گناهی کرده
گفتند ما از جانب حضرت ابی الفضل ع مأموریم که او را بزنیم تا فلان مبلغ پول بدهد من داخل خانه
شدم و آن پولی که طلب میکردند آوردم بایشان دادم و مادرم را از درخت باز کردم
و بمنزل بردم و مشغول بخدمت او شدم پس چون بیدار شدم حساب کردم آن مقدار
پولی را که در خواب از من گرفتند موافق بود با پول پنجاه سال عبادت پس من آن
مبلغ را برداشتم و بردم خدمت سید اجل آقا میرزا سید علی صاحب کتاب ریاض

رضوان الله علیه و گفتم این پول پنجاه سال عبادت است مستدعیم لطف فرموده برای مادرم
بدهید قال شیخنا الأجل صاحب دار السلام احلّه الله دار السلام و فی هذه الرؤیا من
عظم الأمر و خطر العاقبة و عدم جواز التهاون بما عاهد الله علی نفسه و علو
مقام اولیائه المنتجبین ما لا یخفی علی من تأملها بعین البصیرة و نظر الاعتبار

حکایت و نیز آن بزرگوار از والد صالح خود نقل فرموده که در طهران در یکی از حمامها در سر
حمام آن خادمی بود که او را پادو میگوئیم و او نماز و روزه بجا نمیآورد روزی آمد نزد یکی از
معمارها و گفت میخواهم برای من حمامی بنا کنی معمار گفت تو از کجا پول میآوری گفت تو
چکار داری پول بگیر و حمام بساز پس آن معمار حمامی برای او ساخت معروف باسم او و
اسمش علی طالب بود مرحوم حاج ملا خلیل میگوید که وقتی در نجف اشرف بودم که خواب
دیدم علی طالب آمد نجف اشرف در وادی السلام پس من تعجب کردم و گفتم تو چگونه باین
مکان شریف آمدی و حال آنکه تو نه نماز میکردی و نه روزه میگرفتی گفت ای فلان من
مردم و مرا گرفتند با غل و زنجیرها که ببرند بسوی عذاب که حاج ملا محمد کرمانشاهی جزاه الله
خیراً فلانی را نایب گرفت برای من که حج بجا آورد و فلانی را اجیر کرد برای روزه و
نماز من و از برای من زکوة و مظالم داد بفلانی و فلان و چیزی بر ذمهٔ من نگذاشت
مگر آنکه ادا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود خداوند تعالی جزای خیر باو بدهد پس من
از خواب بیدار شدم و تعجب داشتم از آن خواب تا آنکه بعد از مدتی جماعتی از طهران آمدند
احوال علی طالب را از ایشان پرسیدم پس مرا خبر دادند بهمان نحو که در خواب دیده بودم

حتی اشخاصی که نائب شده بودند برای حج و نماز و روزهٔ او مطابق بودند با آنچه در خواب بمن گفته بود و نام برده بود پس من تعجب کردم از صدق رؤیای خود و مطابق بودنش با واقع مخفی نماند که این خواب تصدیق میکند اخباری را که وارد شده که ثواب روزه و نماز و حج و سایر خیرات بمیت میرسد و آنکه گاهی که مرده در تنگی و شدت است بواسطه آن اعمال فرجی برای او حاصل میشود و نیز تصدیق میکند اخباری را که فرمودند هیچ مؤمنی نیست که در شرق و غرب عالم بمیرد مگر آنکه روحش را بوادی السلام می برند و در بعض اخبار است که گویا می بینیم ایشان را که حلقه حلقه نشسته اند و با هم حدیث میگویند و حاج ملا محمد کرمانشاهی مذکور از علمای اخیار و صلحای ابرار طهران بوده **حکایت** از بعض ثقات فاضل و عارف کامل قاضی سعید قمی ره نقل شده که فرمود بما رسیده از کسیکه ثقه و محل اعتماد است از استاد اساتید ما شیخ بهاء الملة والدین العاملی قدس سره که روزی رفت بزیارت بعض ارباب حال که در مقبرهٔ از مقابر اصفهان مأوی گزیده بود آن شخص عارف بشیخ گفت من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم و آن امر اینست که دیدم جماعتی جنازهٔ را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلان موضع و رفتند چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشأه نبود متحیر ماندم براست و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد که ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوک است میرود نزد آن قبر پس رفت تا رسید بآن قبر من تعجب بسیار کردم از آمدن او نزد آن قبر پس چون نشست نزد آن قبر دیدم مفقود شد گویا داخل در قبر شد پس

از اینواقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بد پلیدتر بود پس نگاه کردم دیدم سگی میرود بر اثر آن جوان تا رسید بآن قبر و پنهان شد پس من در تعجب شدم و در حال تعجب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد بدحال و بدهیئت با بدن مجروح و از همان راهیکه آمده بود برگشت من عقب او رفتم و از او خواهش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید گفت من عمل صالح این میت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم که ناگاه این سگی که دیدی آمد او عمل غیر صالح او بود من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم بحق صحبت او آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنانچه می بینی و مرا نگذاشت که با او باشم دیگر نتوانستم در قبر او بمانم بیرون آمدم و او را واگذاشتم چون عارف مکاشف این حکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود راست گفتی فنحن قائلون بتجسد الاعمال و تصویرها بالصور المناسبة بحسب الاحوال

مؤلف گوید که تصدیق این حکایت را این خبر که شیخ صدوق در اول امالی روایت کرده و ملخصش اینست که قیس بن عاصم منقری با جماعتی از بنی تمیم خدمت حضرت رسول (ص) رسیدند و از آن حضرت موعظهٔ نافعه خواستند آنحضرت ایشان را موعظه فرمود بکلمات خویش از جمله فرمود ای قیس چاره نیست از برای تو از قرینی که دفن شود با تو و او زنده است و دفن میشوی تو با او و تو مرده پس اگر او کریم باشد گرامی خواهد داشت ترا و اگر لئیم باشد وا خواهد گذاشت ترا و محشور نخواهی شد مگر با او و مبعوث نشوی مگر با او و سؤال کرده نخواهی شد مگر از او پس قرار مده آنرا مگر صالح زیرا که اگر صالح باشد انس خواهی گرفت

با او و اگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگر از او و او عمل تست پس قیس عرض کرد یا نبی الله دوست داشتم که این موعظه بنظم آورده شود تا ما افتخار کنیم بآن بر هر که نزدیک ماست از عرب و هم آنرا ذخیره میکردیم آن جناب فرستاد حسان بن ثابت شاعر را حاضر کنند که بنظم آورد آنرا صلصال بن دلهمس حاضر بود و بنظم در آورد آن را پیش از آنکه حسان بیاید و گفت

تخیّر خلیطاً فعالک ما … قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل
ولابدّ بعد الموت من ان تعدّه … لیوم ینادی المرء فیه فیقبل
فان کنت مشغولاً بشیء فلا تکن … بغیر الذی یرضی به الله تشغل
فلن یصحب الانسان من بعد موته … ومن قبله الّا الذی کان یعمل
الا انّما الانسان ضیف لاهله … یقیم قلیلاً بینهم ثمّ یرحل

شیخ صدوق ره از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت رسول ص فرمود که حضرت عیسی بن مریم ع گذشت بقبری که صاحب آن قبر را عذاب میکردند پس از یکسال دیگر باره حضرت عیسی از آنجا عبور کرد دید عذاب از صاحب آن قبر برداشته شده پس گفت ای پروردگار من گذشتم باین قبر در سال گذشته دیدم صاحبش در عذاب بود و امسال که براو گذشتم میبینم که عذاب از او برداشته شده پس وحی رسید بعیسی علیه السلام که یا روح الله از برای صاحب این قبر فرزند صالحی بود که بحد بلوغ رسید پس راهی را اصلاح و درست کرد و یتیمی را پناه و جای داد پس من آمرزیدم اورا بسبب این عمل که فرزندش بجا آورد

فصل یکی از منازل هولناک آخرت قیامت است

که هولش عظیم بلکه از هر هولی اعظم و فزع کبر است و حقتعالی در وصف آن فرموده ثقلت فی السموات والارض لا تأتیکم الا بغتة سنگین و گران و عظیم است قیامت از حیث شدّتها و هولهای او در آسمانها و زمین یعنی بر اهل آنها از ملائکه و جن و انس نیاید شمار امگر ناگهان قطب راوندی از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت عیسی ع از جبرئیل پرسید که قیامت برپا خواهد شد جبرئیل چون اسم قیامت شنید لرزه گرفت او را بحدیکه افتاد و غش کرد پس چون بحال آمد گفت یا روح الله نیست مسئول بامر قیامت اعلم از سائل پس آیه شریفه را که ذکر شد خواند و شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی ره از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که وقتی حضرت رسول ص نشسته بود و جبرئیل نزد آن حضرت بود که ناگاه نظر جبرئیل بجانب آسمان افتاد و رنگش تغییر کرد از ترس بحدیکه مانند زعفران شد پس خود را چسبانید برسولخدا ص و بآن حضرت پناه برد پس حضرت رسول نظر افکند بآنجا که جبرئیل نظرش افتاده بود دید ملکی را که پر کرده مشرق و مغرب را که گویا قاب زمین است پس آن ملک رو کرد به پیغمبر و گفت یا محمد ص من رسول خدایم بسوی تو که ترا مخیر سازم که پادشاه باشی و رسول بهتر است بسوی تو یا بنده باشی و رسول پس حضرت التفات کرد بسوی جبرئیل دید رنگش بحال اول برگشته و بحال آمده جبرئیل عرض کرد بلکه اختیار کنید که رسول و بنده باشید پس پیغمبر ص گفت میخواهم بنده و رسول باشم پس آن ملک پای راست را بلند کرد و گذاشت

درمیان آسمان دنیا و پای چپ را بلند کرد و گذاشت در آسمان دوم بعد از آن پای راست را
گذاشت در آسمان سوم بهمین نحو رفت تا آسمان هفتم هر آسمانرا یک گام خود کرد و هرچه بالا رفت
کوچک شد تا آنکه باندازهٔ مرغ کوچکی شد پس حضرت رو بجبرئیل کرد و فرمود همانا من مشاهده
کردم از تو ترس شدیدی و ندیدم چیزیرا که مرا بیشتر ترساننده باشد از تغییر کردن رنگ تو
جبرئیل گفت یا رسول الله مرا ملامت مفرما آیا دانستید که این ملک کی بود این اسرافیل حاجب
الرب بود و از زمانیکه حقتعالی آسمانها و زمین را خلق فرموده از مکان خود پائین نیامده (۱)
من او را دیدم که بسوی زمین میاید گمان کردم که آمده است برای برپا کردن قیامت
پس از ترس قیامت رنگم چنان تغییر کرد که مشاهده فرمودید پس چون دیدم که برای امر
قیامت نیامده بلکه حق تعالی چون شما را برگزیده بجهت بزرگی شما او را بنزد شما فرستاده
رنگم بحال اول آمد و نفسم بسوی من برگشت انتهی الخبر و در روایتی است که نیست ملک مقربی
و نه آسمانی و نه زمینی و نه بادی و نه کوهی و نه صحرائی و نه دریائی مگر آنکه میترسند از روز جمعه
برای آنکه قیامت برپا میشود در آن فقیر گوید شاید ترسیدن آسمان و زمین و سایر
چیزها که ذکر شد ترسیدن اهل آنها و موکلین آنها باشد چنانکه مفسرین در معنی آیهٔ
ثقلت فی السموات والارض گفته اند و روایت شده که چون حضرت رسول صلعم قیامت را
ذکر مینمود شدید میشد صوت آن حضرت و سرخ میشد رخسار آن جناب

(۱) شاید مراد آن باشد که بیک نفری تنها و بی خبر پائین نیامده باین نحو که اینجا آمده تا منافات نداشته باشد
با پائین آمدن او با جبرئیل و میکائیل برای هلاک قوم لوط یا نحو آن والله العالم

شیخ مفید (ره) در ارشاد نقل کرده که چون حضرت رسول صلعم از غزوه تبوک بمدینه مراجعت
فرمود عمرو بن معدیکرب بخدمت آن حضرت رسید حضرت باو فرمود اسلام بیاور
ای عمرو تا خدا ترا ایمن بگرداند از فزع اکبر یعنی ترسیکه بزرگترین ترسها است عمرو گفت
ای محمد فزع اکبر کدامست من کسی هستم که ترس بر من وارد نمیشود مؤلف گوید که
از این کلام معلوم میشود دلیری و قوت قلب عمرو و نقل شده که او از شجاعان نامی
روزگار بوده و فتوح عجم بسیاری از آن بدست او واقع شده و شمشیر او صمصامه
معروف بود وقتی با او بیک ضربت تمام قوائم شتر را از هم جدا کرد و عمر بن الخطاب
در زمان خلافت خود از او خواهش کرد که آن شمشیر را نشان او دهد عمرو آنرا حاضر کرد عمر
آنرا کشید و بر محلی زد که تیزی او را امتحان کند ابدا اثر نکرد عمر آنرا دور افکند و گفت
این چیزی نیست عمرو گفت ای امیر شما از من شمشیر طلبیدید نه بازو یکه شمشیر را میزد
(۱) عمر از سخن عمرو بدش آمده او را اعتاب کرد و بقولی او را بزد و بالجمله چون عمرو
گفت من از فزع اکبر نمیترسم حضرت رسول صلعم فرمود ای عمرو چنین نیست که گمان کرده
همانا صیحهٔ زده شود بر مردم یک صیحه که باقی نماند میتی مگر آنکه زنده شود و نماند زنده
مگر آنکه بمیرد مگر آنهائیکه خدا خواسته نمیرند پس یک صیحهٔ دیگر برایشان زده شود که تمامی
زنده شوند و صف بکشند و آسمان شکافته شود و کوهها متلاشی و پراکنده شود و پارها
از آتش جهنم جدا شود مانند کوهها و افکنده شود پس نماند صاحب روحی مگر دلش

وعادة السیف ان یزهو بجوهره | ولیس یعمل الا فی یدی بطل

کنده شود و گناهش را یاد کند و مشغول بخود شود مگر کسیکه خدا خواسته باشد پس کجائی
تو ای عمرو از این عمرو گفت همانا من میشنوم امری را که عظیم و بزرگ است پس ایمان آورد
بخدا و رسول با قوم خود و بالجمله روایت در این باب بسیار است که از همگی استفاده میشود که هول
قیامت هول بسیار بزرگیست و بحدی قیامت هولناک است که اموات و مردگان عالم
برزخ و قبر نیز هول و وحشت آنرا دارند بنحویکه بعضی از مردگان که بدعای اولیاء خدا زنده شده
اند دیده شدند که موهایشان تمام سفید بوده سبب سفیدی موی آنها را پرسیدند گفتند
ما را وقتیکه امر کردند بزنده شدن گمان کردیم که قیامت برپا شده و از وحشت و هول قیامت
تمامی موهای ما سفید شد اینک ما در اینجا ذکر میکنیم بعض چیزها را که سبب تخلص از شدائد
قیامت و ایمنی از فزع اکبر خواهد بود و آنها ده امر است اوّل روایت شده که
هر که بخواند سورهٔ یوسف را در هر روز یا در هر شب روز قیامت که مبعوث شود جمالش مانند
جمال یوسف باشد و نرسد باو فزع و ترسی روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که هر که بخواند سوره دخان را در نمازهای فریضه و نافله حق تعالی او را مبعوث فرماید در جمله
آنهائیکه ایمن و بی ترسند و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که هر که بخواند سورهٔ
احقاف را در هر شب یا در هر جمعه نرسد باو ترسی در دنیا و ایمن گرداند حقتعالی او را از ترس
روز قیامت و نیز از آن حضرت منقولست که هر که بخواند سورهٔ والعصر را در نمازهای نافلهٔ
خود مبعوث شود در روز قیامت با صورت سفید و روشن و دهانش بخنده گشوده باشد و
چشمش روشن باشد تا داخل بهشت شود دوّم شیخ کلینی از حضرت امام جعفر صادق ع

نقل کرده که حضرت رسول ص فرمود هر که احترام و تعظیم کند کسی را که در اسلام موی خود را
سفید کرده ایمن گرداند خدای تعالی او را از فزع و ترس روز قیامت سوّم و نیز از
آن حضرت روایت کرده که فرمود که هر که بمیرد در راه مکّه خواه در وقت رفتن باشد
یا در وقت برگشتن ایمن و بی ترس گردد از فزع اکبر یعنی ترس بزرگ روز قیامت و شیخ
صدوق از آن حضرت روایت کرده که فرمود هر که بمیرد در یکی از دو حرم یعنی حرم مکّه و حرم
مدینه زادهما الله شرفاً و تعظیماً خداوند مبعوث فرماید او را از جملهٔ آنهائیکه ایمن و بی
ترسند چهارم شیخ کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود هر که دفن شود
در حرم یعنی حرم مکّه معظّمه ایمن گردد از فزع اکبر پنجم شیخ صدوق از حضرت رسول ص
نقل کرده که هر که پیش آید او را فاحشه (۱) یا شهوتی پس اجتناب کند از آن بجهت ترس
از خداوند عزّ و جلّ حقتعالی حرام فرماید بر او آتش جهنم را و ایمن گرداند او را از ترس بزرگ
روز قیامت ششم و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود هر که دشمن گیرد
نفس خود را نه مردم را ایمن گرداند حقتعالی او را از ترس روز قیامت هفتم
شیخ اجلّ علی بن ابراهیم قمی از حضرت امام محمّد باقر ع روایت کرده که هر که فرو خورد
خشم خود را و حال آنکه ممکن باشد او را که جاری و روان گرداند آنرا پر کند خداوند دل
او را از امن و ایمان روز قیامت هشتم حقتعالی در سورهٔ نمل فرموده مَن
جاءَ بالحَسَنَةِ فَلَهُ خَیرٌ مِنها وَهُم مِن فَزَعٍ یَومَئِذٍ آمِنُونَ هر که آورد در روز قیامت

(۱) فاحشه یعنی زنا و هر بدی که از حدّ گذرد

حسنه را پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزع آن روز ایمنند از حضرت امیرالمؤمنین ع
روایت شده که فرمود حسنه در این آیه معرفت و ولایت و محبت اهل بیت است
نهم شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود هر که اعانت کند
برادر مؤمن اندوهگین تشنه را از توانائی خود و آسایش دهد او را از غم و اندوهش یاری کند
او را بر قضاء حاجتش برای او باشد از حقتعالی هفتاد و دو رحمت که یکی از آنها را حقتعالی
در دنیا باو مرحمت فرماید که اصلاح کند باو امر معاشش را و ذخیره نماید هفتاد و یک رحمت
دیگر را برای ترسها و هولهای روز قیامت مؤلف گوید که در خصوص قضاء حوائج برادران
دینی روایات بسیار نقلشده از جمله از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که کسیکه برود پی حاجت
برادر مسلمان خود حقتعالی او را در سایه هفتاد و پنج هزار فرشته در آورد و برندارد قدمی مگر
آنکه بنویسد برای او حسنه و محو فرماید از او سیئه و بالا برد برای او درجه و چون فارغ شود
از حاجت او بنویسد برای او اجر کسیکه حجه و عمره بجا آورده باشد و از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که قضاء حاجت مرد مؤمنی افضل است از حجه و حجه و حجه و شمرد تا ده حج
در روایت شده که در بنی اسرائیل هرگاه عابدی بنهایت عبادت میرسید اختیار میکرد
از همه عبادات کوشش و سعی کردن در حاجتهای مردم را و شیخ جلیل شاذان بن جبرئیل
قمی روایت کرده از حضرت رسول ص که در شب معراج این کلمات را دید که بر در دوم
بهشت نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله از برای هر چیزی
حیله ایست و حیله سرور در آخرت چهار خصلت است دست مالیدن بر سر یتیمان

و مهربانی کردن بر بیوه زنان و رفتن پی حاجت مؤمنان و پرستاری از فقیران
و مسکینان الی غیر ذلک لهذا علماء و بزرگان دین خیلی اهتمام در قضاء حوائج مؤمنین
داشتند و حکایاتی از ایشان در این باب نقلشده که جای نقلش نیست دهم شیخ
کلینی از حضرت امام رضا نقل کرده که هر که بیاید نزد قبر برادر خود و بگذارد دست خود را
بر قبر و بخواند اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَةِ القَدر را هفت مرتبه ایمن گردد روز فزع اکبر
مؤلف گوید که در روایت دیگر است که رو بقبله کند و دست بگذارد در روی قبر
و این ایمن بودن از ترس بزرگ روز قیامت ممکن است برای خواننده باشد چنانچه
ظاهر خبر است و محتمل است برای میت باشد چنانچه از بعضی روایات ظاهر میشود و
این فقیر دیدم در مجموعه که شیخ اجل افقه ابو عبدالله محمد بن مکی عاملی معروف بشیخ شهید
بزیارت قبر استاد خود شیخ اجل عالم فخر المحققین نجل آیة الله علامه حلی ره آمد و گفت
نقل میکنم از صاحب این قبر و او نقل کرد از والد ماجدش بسند خود از امام رضا ع هر که
زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بخواند نزد او سوره قدر را و بگوید اَللّٰهُمَّ جافِ
الاَرضَ عَن جُنُوبِهِم وَصاعِد اِلَیکَ اَرواحَهُم وَزِدهُم مِنکَ رِضواناً وَ
اَسکِن اِلَیهِم مِن رَحمَتِکَ ما تَصِلُ بِهِ وَحدَتَهُم وَتُونِسُ وَحشَتَهُم
اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ
ایمن شود از فزع اکبر خواننده و میت مؤلف گوید که قبر فخر المحققین بنابر آنچه از
کلام مجلسی اول در شرح فقیه ظاهر میشود در نجف اشرف است و شاید نزدیک قبر والدش

علامه (ره) در ایوان مطهر باشد

فصل از جاهای هولناک قیامت ساعتی ست که آدمی از قبر خود بیرون آید و این ساعت یکی از آن سه ساعتی است که سخت ترین ساعات و وحشتناک ترین آنهاست بر فرزند آدم

حقتعالی در سوره معارج فرموده فذرهم یخوضوا ویلعبوا (۱) الی اخر السورة یعنی بگذار ایشان را که وارد شوند در باطل خود و بازی کنند تا ملاقات کنند روز خود را آن روز یکه موعود شده اند روزیکه بیرون آیند از قبرهایشان در حالیکه شتاب کننده باشند که گویا بسوی علمی بر پا شده سرعت میکنند چنانکه لشگر پراکنده که علم خود را بر پا بینند بجانب او شتاب کنان روند در حالیکه چشمهایشان فرو افتاده که نمیتوانند از هول نظر کنند و فرو گرفته ایشانرا خواری اینست آن روزیکه وعده داده میشدند از ابن مسعود روایت شده که گفت من نشسته بودم در خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع که آن جناب فرمود همانا در قیامت پنجاه موقف است هر موقفی هزار سال اول موقف بیرون آمدن از قبر است که حبس میشوند هزار سال با بدن برهنه و پای برهنه با حال گرسنگی و تشنگی پس هر که بیرون آید از قبر خود در حالی که ایمان داشته باشد بخدا و بهشت و دوزخ و بعث و حساب و قیامت و مقر باشد بخدا و تصدیق کننده باشد پیغمبرش را و آنچه را که از

(۱) بقیة الآیات (حَتّیٰ یُلاقُوا یَومَهُمُ الَّذی یُوعَدُونَ یَومَ یَخرُجُونَ مِنَ الأَجداثِ سِراعاً کَأَنَّهُم اِلیٰ نُصُبٍ یُوفِضُونَ خاشِعَةً أَبصارُهُم تَرهَقُهُم ذِلَّةٌ ذٰلِکَ الیَومُ الَّذی کانُوا یُوعَدُونَ)

که از جانب خدا آمده نجات خواهد یافت از گرسنگی و تشنگی و حضرت امیرالمؤمنین ع در نهج البلاغه فرموده وذلک یوم یجمع الله فیه الاولین والاخرین لنقاش الحساب وجزاء الاعمال خضوعا قیاما قد الجمهم العرق و رجفت بهم الارض واحسنهم حالا من وجد لقدمیه موضعا ولنفسه متسعا وصف کرده آن حضرت روز قیامت را و بیرون آمدن مردم را از قبرها فرموده که آن روزی است که جمع میفرماید حقتعالی در آن خلق اولین و آخرین را برای رسیدگی بحساب ایشان بدقت و مناقشه و جزا دادن ایشان را موافق اعمالشان و حال مردم در آن روز باین نحو است که خاضع و فروتن ایستاده اند و عرق ایشان تا دهنهای ایشان رسیده و زمین ایشانرا بسختی و شدت می جنباند و از همگی مردم حال آن کسی بهتر است که برای قدمهای او جائی باشد و بقدریکه بخواهد نفس بکشد محل نفس داشته باشد و شیخ کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده که مثل مردم روز قیامت در وقتی که ایستاده اند برای امر پروردگار عالمین مانند تیر است در ترکش یعنی همچنانکه تیرها را دسته کرده در ترکش جای میدهند بحدیکه از تنگی جای تکان نمیخورند همینطور جای آدمی نیز تنگ است در آن روز بحدی که نیست از برای او مگر موضع قدم او و قدرت ندارد که از محل خود جدا شود و بالجمله این موقف موقفی است عظیم و شایسته است در اینجا ذکر کنیم چند خبری در حال بعض اشخاص در وقت بیرون آمدن ایشان از قبرشان اول شیخ صدوق ره روایت کرده از ابن عباس از حضرت رسول ص که آن حضرت فرمود شک کننده در فضل علی بن ابیطالب ع

برانگیخته شود روز قیامت از قبر خود و در گردن او طوقی باشد از آتش که در آن سیصد شعبه باشد که بر هر شعبهٔ از آن شیطانی باشد که رو ترش کند در روی او و آب دهن افکند در صورت او

دوم شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که حقتعالی برانگیزاند روز قیامت مردمانی را از قبرهاشان که بسته شده باشد دستهاشان بگردنهاشان بحدّیکه قدرت نداشته باشند که بگیرند بدستهاشان باندازهٔ یک سر انگشت با ایشان ملائکه باشند که سرزنش کنند ایشانرا سرزنش سختی گویند این اشخاص کسانی هستند که منع کردند خیر کمی ایشانرا از خیر بسیار اینها اشخاصی هستند که حقتعالی بایشان عطا داده پس منع کردند ایشان حق خدا را که در اموالشان بود

سوم شیخ صدوق روایت کرده از حضرت رسول ص در حدیثی طولانی که هر که نمّامی و سخن چینی کند مابین دو نفر مسلط کند حقتعالی بر او در قبرش آتشی که بسوزاند او را تا روز قیامت پس چون از قبر خود بیرون آید مسلط فرماید حقتعالی بر او مار سیاه بزرگی که گوشت او را بدندان بکند تا داخل جهنم شود

چهارم ونیز از آن حضرت روایت کرده که هر که پر کند چشم خود را از نگاه کردن بزن نامحرم حقتعالی محشور فرماید او را روز قیامت درحالیکه میخ دوز کرده باشند او را بمیخ های آتشی تا حق تعالی حکم فرماید مابین مردم پس امر شود که او را ببرند بآتش (۱)

(۱) ولنعم ما قیل (مگر در بتان که هنر کار) نگرستن گرستن آرد بار
شاهدان زمانه خرد و بزرگ دیده را یوسف و دل را گرگ جعد مفتول دل گسل باشد
زلف مرغول (۱) غول دل باشد (۱) مرغول پیچ و تاب

پنجم ونیز از آن حضرت ص روایت کرده که فرمود شارب الخمر محشور میشود در روز قیامت درحالیکه رویش سیاه و چشمهایش کبود باشد و مایل و کج شده باشد کنج دهانش وجاری باشد آب دهانش و بیرون کرده باشد زبانش را از قفایش ودر علم الیقین محدّث فیض است که روایت شده در صحیح که شارب الخمر محشور میشود در روز قیامت درحالیکه کوزهٔ در گردنش است و قدح در دستش و بویش گندیده تر است از مرداری که بر روی زمین است لعنت میکند او را هر که میگذرد بر او از خلایق

ششم شیخ صدوق از حضرت رسول ص روایت کرده که فرمود می آید روز قیامت شخص دورو درحالیکه بیرون کرده زبانش را از قفای خود و یک زبان دیگر است برای او که بیرون آورده از پیش رو درحالیکه شعله میکشند از آتش تا افروخته کنند جسد او را پس گفته شود اینست آن کسیکه در دنیا دو رو و دو زبان بوده و شناخته میشود بان روز قیامت

وبدانکه خیرهائیکه نافع است برای این موقف بسیار است و ما بچند خیر از آن اشاره میکنیم

اول در حدیثی وارد شده که هر که تشییع کند جنازهٔ را حقتعالی موکل فرماید باو ملائکه که با ایشان باشد رایاتی تشییع کنند او را از قبرش تا محشرش

دوم شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده که هر که برطرف کند از مؤمنی اندوهی حقتعالی برطرف کند از او اندوه های آخرت را و بیرون آید از قبر خود درحالیکه دلش خنک و سرد باشد

سوم شیخ کلینی و صدوق از سدیر صیرفی روایت کرده اند در خبری

طولانی کرگفت فرمود حضرت صادق ع که چون حقتعالی مؤمن را از قبرش بیرون آورد
بیرون شود با او مثالی یعنی قالب و کالبدی که پیش روی او باشد پس هرچه ببیند مؤمن
هولی از هولهای روز قیامت آن مثال باو گوید اندوهناک مشو و مترس و مژده باد ترا
بسرور و کرامت از حقتعالی و پیوسته او را بشارت دهد تا در مقام حساب پس حقتعالی
حساب کشد او را حساب آسانی و امر فرماید او را ببهشت و آن مثال در جلو او باشد پس
مؤمن گوید باو خدا رحمت کند ترا خوب رفیقی بودی برای من بیرون آمدی با من
از قبر من و پیوسته بشارت دادی مرا بسرور و کرامت از حقتعالی تا دیدم من آنرا پس تو کیستی گوید
من آن سرور و شادی هستم که داخل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا حقتعالی خلق
فرموده مرا از آن تا بشارت دهم ترا (چهارم) و نیز شیخ کلینی از حضرت صادق ع روایت
کرده که فرمود هر که بپوشاند برادر مؤمن خود را لباس زمستانی یا تابستانی حق است
بر حقتعالی که بپوشاند او را از جامه های بهشت و آنکه آسان کند بر او سختیهای مرگ را
و گشاد کند بر او قبر او را و آنکه وقتی که از قبر خود بیرون آید ملاقات کند ملائکه را بمژده یعنی
ملائکه او را بشارت و مژده دهند و اشاره بهمین است آیه شریفه وَتَتَلَقّیهِمُ الْمَلٰئِکَةُ
هٰذا یَوْمُکُمُ الَّذی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ (پنجم) سید بن طاوس ره در کتاب اقبال
روایت کرده از حضرت رسول ص که هر کسیکه بگوید در ماه شعبان هزار مرتبه لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَلا نَعْبُدُ اِلّا اِیّاهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ بنویسد حقتعالی
برای او عبادت هزار سال و محو کند از او گناه هزار سال و بیرون بیاید از قبرش

روز قیامت و رویش درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و از صدیقین نوشته شود
(ششم) خواندن دعای جوشن کبیر است در اول شهر رمضان (ختم ذکره ختم)
شایسته است که ما در اینجا یک خبری که مناسب مقام است نقل کنیم شیخ اجل امین الدین
طبرسی (ره) در مجمع البیان نقل کرده از براء بن عازب که گفته نشسته بود معاذ بن جبل نزدیک
حضرت رسول ص در منزل ابی ایوب انصاری پس معاذ گفت یا رسول الله خبر ده مرا از
قول حقتعالی یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْواجاً یعنی روزیکه دمیده شود در صور
پس بیائید شما فوج فوج حضرت فرمود ای معاذ سؤال کردی از امر عظیمی پس رها کرد
چشمهای خود را (۱) پس فرمود محشور شوند ده صنف از امت من متفرق و پراکنده
که خداوند جدا کرده باشد ایشان را از مسلمانان و تغییر داده باشد صورتشان را باین صورتها
بعضی بر صورت بوزینه باشند بعضی بر صورت خوکها بعضی نگونسار باشند باین طریق
که پاهایشان از بالا و صورتهایشان از زیر و بکشند ایشانرا بصورتها بمحشر بعضی
بعضی کور باشند که رفت و آمد کنند بعضی کران و گنگان باشند که چیز فهم نکنند
بعضی بمکند زبانهایشانرا پس روان باشد چرک از دهانشان عوض آب دهانشان بنحویکه
پلید شمرند ایشانرا اشخاصیکه در قیامت جمع شده اند بعضی بریده باشد دستها
و پاهایشان بعضی آویخته باشند بتنه های درخت آتشی بعضی گندیده تر باشند از
مردار بعضی پوشیده باشند جبه های تمام و دراز از قطران که تمام اندام ایشان را

(۱) شاید مراد آن باشد که گریه کرد

گرفته باشد و چسبیده باشد بپوست های ایشان پس آنهائیکه بصورت بوزینه اند
ایشان اشخاصی هستند که سخن چینی و نمامی میکنند و آنهائیکه بصورت خوکها باشند
ایشانند اهل سحت یعنی کسبهای حرام مثل رشوه.. و اما آنانکه نگونسارند پس خورندگان
ربا میباشند و آنانکه کورند کسانی هستند که بجور حکم میکنند و آنانکه کر و گنگ میباشند
اشخاصی هستند که بعملهای خود عجب میکنند و آنانیکه میمکند زبانهایشانرا علماء و
قاضیانند که اعمالشان مخالف است با اقوالشان و آنانکه دستها و پاهایشان
بریده است کسانی باشند که اذیت میکنند همسایگانرا و آنانکه بدار آتشی آویخته شده اند
کسانی هستند که سعایت و سخن چینی میکنند برای مردم نزد سلطان و آنانکه گندیده
ترند از مردار اشخاصی هستند که بهره میبرند از شهوات و لذات و منع میکنند حق خدا را که در
اموالشان است و آنانکه پوشیده اند جبه های از قطران پس ایشانند اهل فخر و کبر

فصل یکی از مواقف مهوله قیامت موقف میزان و سنجیدن اعمالست

قال الله تعالی فی اوائل سورة الاعراف والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت
موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین
خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون
یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر که سنگین باشد ترازوها

(۱) مفسرین گفته اند سبب آنکه میزانرا بصیغه جمع حقتعالی ذکر فرموده میشود آن باشد که هر نوعی از انواع طاعات را میزانی باشد و میشود نیز جمع موزون باشد یعنی اعمال سنجیده او

او یعنی حسنات او پس ایشانند رستگاران و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس
ایشانند که زیان کردند جانهای خود را بسبب آنچه بودند که بآیات ظلم میکردند یعنی انکار
میکردند عوض آنکه تصدیق کنند و در سوره قارعه فرموده القارعة ما القارعة
تا آخر سوره قارعه یعنی قیامت بجهت آنکه میکوبد دلها را بفزع و ترس پس معنی چنین باشد
قیامت و چیست قیامت و چه دانا کرد ترا که چیست آن [illegible] میباشند مردم
مانند پروانه پراکنده و میباشند کوهها مانند پشم رنگشده و حلاجی شده پس اما
آنکه گران آمد سنجیده هایش یعنی حسنات و خیراتش پس او در عیشی است پسندیده و اما
آنکه سبک آمد سنجیده هایش پس ماوایش هاویه است و چه دانا کرد ترا که چیست هاویه آن
آتشی است بسیار سوزنده بدانکه برای سنگین کردن میزان اعمال شاید هیچ عملی مثل
صلوات بر حضرت رسول و آل آن جناب صلوات الله علیهم اجمعین و مثل حسن خلق نباشد
و من در اینجا ذکر چند خبر در فضیلت صلوات و سه روایت با چند حکایت در حسن خلق
کتاب خود را زینت میدهم

اما اخبار در فضل صلوات

اول شیخ کلینی ره بسند معتبر روایت کرده که حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق ع
فرمودند گذاشته نمیشود در میزان چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد ص و همانا گذاشته
شود اعمال شخص در میزان پس سبک باشد میزانش پس بیرون آورند صلوات او را بگذارند
در میزانش پس سنگین شود میزانش دوم از حضرت رسول ص مرویست که فرمود من روز

قیامت نزد میزانم پس هر که گناهانش بسیار باشد که کفهٔ سیئاتش را سنگین کند
بیاورم من صلوات او را که بر من فرستاده تا سنگین کنم بآن کفهٔ حسناتش را سوم
و نیز شیخ صدوق ره از حضرت امام رضا ع نقل کرده که فرمود هر که قدرت نداشته
باشد بر چیزیکه گناهانش را بر طرف کند پس بسیار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که
آن خراب و ویران میکند گناهان را چهارم از دعوات راوندی نقلست که
حضرت رسول ص فرمود که هر که صلوات بفرستد بر من هر روز سه مرتبه و در هر شب
سه مرتبه از روی محبت و شوق بمن حقست بر خداوند عز و جل که بیامرزد گناهان او را
که در آنشب و آنروز کرده پنجم و نیز از آن حضرت مروی است که در رؤیا
دیدم عمویم حمزة بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابیطالب را که در پیش آنها طبقی است
از سدر پس یکساعتی از آن میل کردند پس از آن سدر مبدل شد بانگور پس یکساعتی از
آن خوردند پس از آن انگور رطب شد پس یکساعتی از آن میل کردند من نزدیک
ایشان رفتم و گفتم پدرم فدای شما باد چه عملی یافتید که از همه اعمال افضل باشد گفتند
پدران و مادران ما فدای تو باد یافتیم ما افضل اعمال را صلوات بر تو و سقایت آب
و محبت علی بن ابیطالب ع ششم و نیز از آن حضرت مرویست که هر که
صلوات بفرستد بر من در کتابی پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامیکه
اسم من در آن کتاب است هفتم شیخ کلینی از حضرت صادق ع روایت
کرده که فرمود هرگاه ذکر پیغمبر ص شود پس بسیار بفرستید صلوات بر او پس هر کسیکه

هر که صلوات فرستد بر پیغمبر ص یکمرتبه صلوات بفرستد حقتعالی بر او هزار صلوات در
هزار صف از ملائکه و باقی نماند از مخلوقات الهی چیزی مگر آنکه صلوات فرستد بر آن بنده
بجهت صلوات خدا و صلوات ملائکه اش پس کسی که رغبت نکند در این پس او جاهلی است
مغرور که بیزار است از او خدا و رسول و اهل بیتش فقیر گوید که شیخ صدوق در معانی الاخبار
روایت کرده از حضرت صادق ع در معنی آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ
عَلَى النَّبِيِّ الآیه که آن حضرت فرمود صلوات از خداوند عز و جل رحمت است و از
ملائکه تزکیه است و از مردم دعا است و در همان کتاب روایت است که راوی گفت
ما چگونه صلوات بفرستیم بر محمد و آل محمد فرمود میگوئید صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَصَلَوَاتُ
مَلَائِكَتِهِ وَأَنْبِيَائِهِ وَرُسُلِهِ وَجَمِيعِ خَلْقِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالسَّلَامُ
عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ گفت گفتم چه ثواب است برای
کسی که این صلوات را بر پیغمبر ص بفرستد فرمود ثوابش بیرون آمدن از گناهانش است
مثل روزیکه از مادر متولد شده هشتم شیخ ابو الفتوح رازی روایت کرده از
حضرت رسول ص که فرمود در شب معراج چون باسمان رسیدم ملکی دیدم هزار دست
داشت در هر دستی هزار انگشت و مشغول بود بحساب کردن و شماره کردن بانگشتان
از جبرئیل پرسیدم که کیست این ملک و چه چیز را حساب میکند جبرئیل گفت این ملکی است
موکل بدانه های باران حفظ میکند که چند قطره از آسمان بزمین نازل شده پس من
گفتم بآن ملک که تو میدانی از زمانیکه حقتعالی دنیا را خلق کرده است چند قطره

باران از آسمان بزمین آمده گفت یا رسول الله قسم بآن خدائیکه ترا بحق فرستاده بسوی خلق غیر از آنکه من میدانم چند قطره نازل شده از آسمان بزمین بتفصیل میدانم چند قطره در بیابان وچند قطره در معموره وچند قطره در بستان وچند قطره در شوره زار وچند قطره در قبرستان حضرت فرمود من تعجب کردم از حفظ وتذکر او در حساب خود پس گفت یا رسول الله با این حفظ وتذکر و دستها و انگشتان که دارم حساب کردن یک چیز را قدرت ندارم گفتم کدام حساب است آن گفت قومی از امت تو که در جائی حاضر میشوند و اسم تو برده میشود نزد ایشان پس صلوات میفرستند بر تو من قدرت ندارم ثواب آنها را شماره کنم نهم شیخ کلینی روایت کرده در ذیل این صلوات عصر جمعه اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِیٰاءِ الْمَرْضِیّیْنَ بِاَفْضَلِ صَلَوٰاتِکَ وَبٰارِکْ عَلَیْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَکٰاتِکَ وَالسَّلٰامُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکٰاتُهُ هر که این صلوات را هفت مرتبه بگوید خداوند رد کند براو بعد دهر بنده حسنه وعملش در آن روز مقبول باشد وبیاید در روز قیامت در حالیکه مابین دیدگانش نوری باشد دهم روایت شده که هر که بعد از نماز صبح ونماز ظهر بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ نمیرد تا امام قائم ع را درک نماید

واما روایات در حسن خلق پس چنین است

روایت اول از انس بن مالک منقول است که گفت وقتی در خدمت حضرت رسول ص بودم وبر تن شریف آن جناب بردی بود که حاشیه وکنار آن غلیظ ودرشت

بود که ناگاه عربی بیابانی نزدیک آمد ورداى آن حضرت را گرفت وسخت کشید بنحویکه حاشیه ردا در بن گردن آن جناب اثر کرد پس گفت ای محمد بار کن براین دو شتر من از مالی که نزد تست زیرا که آن مال خداست نه مال تو ونه مال پدر تو حضرت در جواب او سکوت نمود آنگاه فرمود مال مال خدا است ومن بنده خدا هستم پس فرمود آیا قصاص بکنم از تو ای اعرابی گفت نه حضرت فرمود چرا گفت زیرا که شیوه وخلق تو آنست که بدی را به بدی مکافات نکنی حضرت خندید وامر فرمود که بر یک شترا و جو بار کنند وبر شتر دیگرش خرما وباو مرحمت فرمود مؤلف گوید که ذکر کردن من این روایات را در اینمقام بجهت تبرک وتیمن است نه برای بیان حسن خلق حضرت رسول خدا ص یا ائمه هدی ع زیرا که شخصی را که حقتعالی در قرآن کریم بخلق عظیم یاد فرماید وعلماء فریقین در سیرت وخصال حمیده اش کتابها نوشته باشند وعشری از اعشار آنرا احصار نموده باشند دیگر چیز نوشتن من در این

باب سماحت است

ولقد اجاد من قال

مُحَمَّدٌ سَیِّدُ الْکَوْنَیْنِ وَالثَّقَلَیْنِ — وَالْفَرِیقَیْنِ مِنْ عُرْبٍ وَمِنْ عَجَمِ
فاقَ النَّبِیّینَ فی خَلْقٍ وَفی خُلُقٍ — ولم یدانوه فی علم ولا کرم
وکلهم من رسول الله ملتمس — غرفا من البحر او رشفا من الدیم
وهو الذی تم معناه وصورته — ثم اصطفاه حبیبا باری النسم
منزه عن شریک فی محاسنه — فجوهر الحسن فیه غیر منقسم
فمبلغ العلم فیه انه بشر — وانه خیر خلق الله کلهم

روایت دوم از عصام بن مصطلق شامی نقلشده که گفت وقتی داخل مدینهٔ معظمه شدم دیدم حسین بن علی ع را پس بعجب آورد مرا روش نیکو و منظر پاکیزه او پس حسد واداشت مرا که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی که در سینه داشتم از پدر او پس نزدیک شدم گفتم توئی پسر ابوتراب (معلوم باشد که اهل شام از حضرت امیر المومنین ع بابوتراب تعبیر میکردند و گمان میکردند که باین اسم تنقیص آنجناب میکنند و حال آنکه هر وقت ابوتراب میگفتند گویا حلی و حلل بآن حضرت میپوشانیدند) بالجمله عصام گفت گفتم بامام حسین ع توئی پسر ابوتراب فرمود بلی فبالغت فی شتمه و شتم ابیه یعنی هرچه توانستم دشنام و ناسزا بآن حضرت و پدرش گفتم فنظر الی نظرة عاطف رؤف پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین الی قوله تعالی ثم لا یقصرون و این آیات اشارت است بمکارم اخلاق که حقتعالی پیغمبرش را بآن تادیب فرمود از جمله آنکه بیسور از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقع زیادتر نباشد و بدی را ببدی مکافات ندهد و از نادانان رو بگرداند و در مقام وسوسهٔ شیطان پناه بخدا گیرد ثم قال خفض علیك استغفر الله لی ولك پس فرمود بمن آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خود همانا اگر تو طلب یاری کنی از ما ترا یاری کنیم و اگر طلب عطا کنی ترا عطا کنیم و اگر طلب ارشاد کنی ترا ارشاد کنیم عصام گفت من از جسارتهای خود پشیمان شدم آن حضرت بفراست یافت پشیمانی مرا فرمود لا تثریب علیکم الیوم

یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین و این آیهٔ شریفه حکایت کلام حضرت یوسف پیغمبر است ببرادران خود که در مقام عفو از تقصیرات آنها فرمود که عتاب و ملامتی نیست بر شما بیامرزد خداوند شماها را و اوست ارحم الراحمین پس آنجناب فرمود بمن که تو از اهل شامی عرض کردم بلی فرمود شنشنة اعرفها من اخزم و این مثلی است که حضرت بآن تمثل جست حاصل آنکه این دشنام و ناسزا گفتن بما عادت و خوی اهل شام است که معاویه در میان آنها سنت گذاشت پس فرمود حیانا الله وایاك هر حاجتی که داری بنحو انبساط و گشاده روئی حاجات خود را از ما بخواه که می یابی مرا در نزد فضل ظن خود بمن انشاء الله تعالی عصام گفت این اخلاق شریفهٔ آنحضرت در مقابل آن جسارتها و دشناهها که از من سر زد چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم که بزمین فرو روم لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالیکه پناه بمردم میبردم بنحویکه آن جناب ملتفت من نشود و مرا نبیند لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصی دوست تر از آن حضرت و از پدرش مؤلف گوید که صاحب کشاف در ذیل آیهٔ شریفه لا تثریب علیکم الیوم که حضرت سید الشهداء ع بآن تمثل جست روایتی از حسن خلق یوسف صدیق نقل کرده که ذکرش در اینجا مناسب است و آن روایت اینست که برادران یوسف ع پس از آنکه شناختند یوسف را برای آن جناب پیغام دادند که تو ما را میخوانی صبح و شام در سر سفره خود ما خجالت میکشیم و حیا میکنیم از تو بواسطهٔ آن تقصیراتیکه از ما سر زده نسبت بجناب تو حضرت یوسف ع فرمود چرا حیا میکنید و حال آنکه شما سبب عزت و شرف من هستید زیرا که اگرچه من بر اهل مصر سلطنت دارم لکن ایشان بهمان

چشم اول بمن نگاه میکنند و میگویند سبحان من بلغ عبداً ابیع بعشرین درهماً ما بلغ یعنی منزه است خداوندیکه رسانیده بنده را که به بیست درهم خریده شده باین مرتبه از رفعت و بتحقیق که من الآن بواسطه شما شرف پیدا کردم و در چشمها بزرگ شدم زیرا که دانستند که شما برادران منید و من عبد نبودم بلکه نوادهٔ ابراهیم خلیلم و نیز روایت شده که چون حضرت یعقوب و یوسف بهم رسیدند یعقوب پرسید ای پسر جان بگو برایم که چه بر سرت آمد گفت بابا مپرس از من که برادرانم با من چه کردند بلکه بپرس که حقتعالی با من چه کرد روایت شده شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که در مدینهٔ طیبه مردی بود از اولاد خلیفهٔ دوم که پیوسته حضرت امام موسی ع را اذیت میکرد و ناسزا بآن جناب میگفت هر وقت که آن حضرت را میدید و بامیرالمؤمنین ع دشنام میداد تا آنکه روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگذار این فاجر را بکشیم حضرت ایشان را نهی کرد از اینکار نهی شدیدی و زجر کرد ایشان را و پرسید که آن مرد کجاست عرض کردند در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است حضرت سوار شد از مدینه بدیدن او تشریف برد وقتی رسید که او در مزرعه خود توقف داشت حضرت بهمان نحو که سوار بر حمار بود داخل مزرعهٔ او شد آنمرد صدا زد که زراعت ما را پایمال از آنجا نیا حضرت بهمان نحو که میرفت رفت تا باو رسید و نشست نزد او و با او بگشاده روئی و خنده سخن گفت و سؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعت خود کرده گفت صد اشرفی فرمود چه مقدار امید داری از آن بهره ببری گفت غیب نمیدانم فرمود من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود گفت امید دارم که دویست اشرفی عاید بشود

پس حضرت کیسهٔ زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود باو مرحمت کرد و فرمود این را بگیر و زراعتت نیز باقیست و حقتعالی روزی خواهد فرمود در آن آنچه امید داری عمری برخاست و سر آنحضرت را بوسید و از آن جناب درخواست کرد که از تقصیرات او بگذرد و او را عفو فرماید حضرت تبسم فرمود و برگشت و پس از این عمیر را در مسجد دیدند نشسته چون نگاهش بآن جناب افتاد اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ اصحابش بوی گفتند که قصهٔ تو چیست تو پیش از این غیر این میگفتی گفت شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید شروع کرد بآن حضرت دعا کردن اصحابش با او مخاصمه کردند و او نیز با ایشان مخاصمه کرد پس حضرت فرمود بکسان خود که کدام یک بهتر بود آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من اراده کردم همانا من اصلاح کردم امر او را بمقدار پولی و کفایت کردم شر او را بآن

و اما حکایات در حسن خلق پس چنین است

حکایت نقل است که روزی مالک اشتر (ره) میگذشت در بازار کوفه و بر تن آنجناب بود پیراهنی از خام و بر سرش عمامهٔ از خام بود یکی از مردمان بازاری که او را نمی شناخت بنظر حقارت باو نگاه کرد و از روی استهزاء و استخفاف بندقه یعنی گلوله گلین بجانب آنجناب افکند مالک از او بگذشت و چیزی باو نگفت پس بآن مرد گفتند که آیا دانستی که با چه کس این اهانت و استهزاء نمودی گفت نه گفتند این شخص مالک اشتر یار امیرالمؤمنین ع بود آنمرد را ترس و لرزه گرفت و عقب مالک رفت تا او را دریابد و عذرخواهی نماید مالک را یافت که در مسجد رفته و بنماز ایستاده چون از نماز فارغ شد

آن شخص افتاد روی پاهای مالک که ببوسد مالک فرمود چه امر است گفت عذر میخواهم از آن جسارتیکه کرده ام مالک فرمود باکی نیست بر تو بخدا سوگند که من داخل مسجد نشدم مگر برای آنکه استغفار کنم برای تو **مؤلف گوید** ملاحظه کن که چگونه این مرد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کسب اخلاق کرده با آنکه از امراء لشگر آن حضرت است و شجاع و شدید الشوکة است و شجاعتش بمرتبه ایست که ابن ابی الحدید گفته که اگر کسی قسم بخورد که در عرب و عجم شجاع تر از اشتر نیست مگر استادش امیر المؤمنین ع گمان میکنم که قسمش راست باشد چه بگویم در حق کسیکه حیات او منهزم کرد اهل شام را و ممات او منهزم کرد اهل عراق را و علی ع در حق او فرمود که اشتر برای من چنان بود که من برای رسول خدا ص بودم و باصحاب خود فرمود که کاش در میان شما مثل او دو نفر بلکه یکنفر مثل او داشتم و شدت شوکتش بر دشمن از تأمل در این اشعار که از آن بزرگوار است معلوم میشود

بقیت وفری (۱) وانحرفت عن العلی	ولقیت اضیافی بوجه عبوس
ان لم اشن علی ابن هند غارة	لم تخل یوماً من نهاب نفوس
خیلاً کامثال السعالی شزباً	تغدو ببیض فی الکریهة شوس
حمی الحدید علیهم فکانه	ومضان برق او شعاع شموس

بالجمله با این مقام از جلالت و شجاعت و شدت شوکت حسن خلق او بمرتبه رسیده که یک مرد سوقی با او اهانت و استهزاء مینماید ابداً تغییر حالی برای او پیدا نمیشود بلکه

(۱) وفر یعنی توانگری و بسیاری مال

میرود در مسجد نماز بخواند و دعا و استغفار برای او نماید و اگر خوب ملاحظه کنی این شجاعت و غلبه او بر نفس و هوای خود بالاتر است از شجاعت بدنی او و قال امیر المؤمنین علیه السلام اشجع الناس من غلب هواه **حکایت** شیخ مرحوم در خاتمه مستدرک در ترجمه سلطان العلماء و المحققین و افضل الحکماء و المتکلمین وزیر اعظم و استاد متأخر و متقدم ذو الفیض القدسی جناب خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره نقل کرده که روزی کاغذی بدستش رسید از شخصی که در آن کلمات زشت و بدگوئی بایشان داشت از جمله این کلمه قبیحه در آن بود که (یا کلب بن کلب) محقق مذکور چون آن کاغذ را مطالعه فرمود جواب آنرا بمتانت و عبارات خوش مرقوم داشت بدون یک کلمه زشتی از جمله مرقوم فرموده که قول تو خطاب بمن (ای سگ) این صحیح نیست زیرا که سگ بچهار دست و پا راه میرود و ناخنهایش طویل و دراز است و لکن من منتصب القامه ام و بشره ام ظاهر و نمایان است نه آنکه مانند کلب پشم دار باشد و ناخنهایم پهن و ناطق و ضاحکم پس این فصول و خواصی که در من است بخلاف فصول و خواص کلب است و بهمین نحو جواب کاغذ او را نگاشت و او را در غیابت جب اهانت گذاشت **مؤلف گوید** که این خلق شریف از این محقق جلیل عجبی ندارد زیرا که آیة الله علامه حلی ره در حق او فرموده که این شیخ افضل اهل عصر خود بود و در علوم عقلیه و نقلیه کتب بسیاری در علم حکمت و احکام شرعیه بر مذهب امامیه تصنیف فرموده و بزرگترین کسی که ما مشاهده کردیم در آفاق این بزرگوار اشرف از همه بود در اخلاق این فقیر گوید اینجا جای تمثل باین شعر است

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی	از دولت آن زلف چو سنبل شنوی

خواجه این حسن خلق را از رجوع بدستور العمل و کردار ائمه اطهار (ع) اخذ کرده آیا نشنیده که حضرت امیر المؤمنین (ع) شنید که مردی قنبر را دشنام میدهد قنبر خواست که دشنام او را باو برگرداند که حضرت او را ندا کرد (مهلاً یا قنبر) آرام باش ای قنبر بگذار که این شخص دشنام دهنده خوار شود همانا بسکوت خود خوشنود میکنی خداوند رحمن را و بخشم در میاوری شیطان را و شکنجه میکنی دشمن خود را قسم بآن خدائیکه دانه را شکافت و مردم را آفرید که مؤمن خوشنود نمیکند خدا را بچیزی مثل حلم و خشمناک نمیکند شیطان را بچیزی مثل خاموشی و شکنجه نمیکند احمق را بچیزی مثل سکوت از جواب او بالجمله مخالف و مؤالف خواجه را ستایش نموده اند جرجی زیدان در آداب اللغة العربیه در ترجمه او گفته که کتابخانه اتخاذ کرد و مملو کرد آنرا از کتب که عددش زیاده از چهارصد هزار مجلد بود «واقام المنجمین و الفلاسفة و وقف علیها الاوقاف فزها العلم فی بلاد المغول علی یده هذا الفارسی کانه قبس منیر فی ظلمة مدلهمة و این حقیر در کتاب فوائد الرضویه که در تراجم علماء امامیه است ترجمه این بزرگوار را باندازه که فراخور آن کتاب بود نگاشتم و نوشتم که اصل آن جناب از وشاره است که یکی از بلوک جهرود دو فرسخی بلده قم است لکن ولادت باسعادتش در طوس واقع شده در یازدهم جمادی الاولی سنه پانصد و نود و هفت و در اواخر روز دوشنبه هجدهم ذی الحجه سنه ۶۷۲ وفات کرد و در بقعه منوره کاظمیه سلام الله علی ساکنیها بخاک رفت و بر لوح مزارش نوشتند

(وَکلبهم باسطٌ ذراعیه بالوصید)

بعضی تاریخ فوت آن جناب را بنظم در آورده گفته

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که چه او مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه بروز هجدهم در گذشت در بغداد

حکایت نقل شده که روزی شیخ الفقهاء العظام مرحوم حاج شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء (ره) در اصفهان پیش از آنکه نماز شروع کند بفقراء وجهی قسمت نمود پس از اتمام آن نماز را ایستاد یکی از سادات فقیر خبردار شد بین دو نماز خدمت شیخ رسید و عرض کرد که مال جدم را بمن بازده فرمود تو دیر آمدی و اکنون دیگر چیزی نمانده که بتو بدهم سید در غضب شد و آب دهان خود را بر محاسن مبارک شیخ افکند شیخ از محراب برخاست و دامن خود را گرفت و در میان صفوف جماعت گردش کرد و فرمود هر که ریش شیخ را دوست دارد بسید اعانت کند پس مردم دامن شیخ را پر از پول نمودند شیخ آنها را بسید داد پس از آن نماز را ایستاد خوب ملاحظه کن در این خلق شریف که بچه مرتبه رسیده در این بزرگوار که رئیس مسلمین و حجة الاسلام و فقیه اهل بیت (ع) بوده و فقاهتش بمرتبه بوده که کتاب کشف الغطاء را در سفر تصنیف کرده و نقل شده که میفرمود اگر کتب فقهیه را همه را بشویند من از حفظ از طهارات تا دیات را مینویسم و اولادش تمامی فقها و علماء جلیل بوده اند شیخ ما ثقة الاسلام نوری (ره) در حال آن جناب فرموده که اگر کسی تفکر و تأمل کند در مواظبت آن بزرگوار بر سنن و آداب و مناجاتش در اسحار و گریستن و تذلل او برای پروردگار و مخاطبات او با نفس خود که میگفت تو جعیفر بودی پس جعفر شدی پس شیخ جعفر گشتی پس شیخ عراق گشتی پس رئیس مسلمین شدی یعنی فراموش مکن

اوائل خود را خواهد یافت او را که از همان کسانی است که حضرت امیر المؤمنین ع وصف ایشان را فرموده برای احنف بن قیس فقیر گوید که آن حدیثی است طویل در ذکر اوصاف اصحاب خود که برای احنف فرموده بعد از قتال اهل جمل از جمله فقراتش این است فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ فِي لَيْلِهِمْ وَقَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ وَهَدَأَتِ الْاَصْوَاتُ وَسَكَنَتِ الْحَرَكَاتُ مِنَ الطَّيْرِ فِي الْوُكُورِ وَقَدْ نَهْنَهَهُمْ (۱) هَوْلُ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَالْوَعِيدُ عَنِ الرُّقَادِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرىٰ اَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ فَاسْتَيْقَظُوا لَهَا فَزِعِينَ وَقَامُوا اِلَى صَلٰوتِهِمْ مُعْوِلِينَ بَاكِينَ تَارَةً وَاُخْرىٰ مُسَبِّحِينَ يَبْكُونَ فِي مَحَارِيبِهِمْ وَيَرِنُّونَ يَصْطَفُّونَ لَيْلَةً مُظْلِمَةً بَهْمَاءَ يَبْكُونَ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ يَا اَحْنَفُ فِي لَيْلَتِهِمْ قِيَامًا عَلٰى اَطْرَافِهِمْ مُنْحَنِيَةً ظُهُورُهُمْ يَتْلُونَ اَجْزَاءَ الْقُرْآنِ لِصَلٰوتِهِمْ قَدِ اشْتَدَّتْ اَعْوَالُهُمْ وَنَحِيبُهُمْ وَزَفِيرُهُمْ اِذَا زَفَرُوا خِلْتَ النَّارَ قَدْ اَخَذَتْ مِنْهُمْ اِلٰى حَلَاقِيمِهِمْ وَاِذَا اَعْوَلُوا حَسِبْتَ السَّلَاسِلَ قَدْ صُفِّدَتْ فِي اَعْنَاقِهِمْ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ فِي نَهَارِهِمْ اِذًا لَرَأَيْتَ قَوْمًا يَمْشُونَ عَلَى الْاَرْضِ هَوْنًا وَيَقُولُونَ لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا وَاِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا قَدْ قَيَّدُوا اَقْدَامَهُمْ مِنَ التُّهَمَاتِ وَاَبْكَمُوا اَلْسِنَتَهُمْ اَنْ يَتَكَلَّمُوا فِي اَعْرَاضِ النَّاسِ وَسَجَمُوا اَسْمَاعَهُمْ اَنْ يَلِجَهَا خَوْضُ خَائِضٍ وَكَحَلُوا اَبْصَارَهُمْ بِغَضِّ الْبَصَرِ عَنِ الْمَعَاصِي وَانْتَحَوْا دَارَ السَّلَامِ الَّتِي مَنْ دَخَلَهَا كَانَ اٰمِنًا مِنَ الرَّيْبِ وَالْاَحْزَانِ یعنی اگر ببینی ایشان را در شبهای ایشان در وقتی که چشمها بخواب رفته و صداها ساکت شده و مرغها در آشیانه‌ها آرام گرفته اند می‌بینی ایشان را

(۱) یعنی باز داشته ایشان را

که هول روز قیامت و بیم وعید باز داشته ایشان را از خفتن همچنانکه حقتعالی فرموده (آیا ایمن شدند اهل قری از اینکه بیاید ایشان را عذاب ما در شب در حالیکه ایشان خوابیده باشند) پس شبها بیدار باشند بحال ترس از هول قیامت و بنماز ایستاده باشند در حالیکه بانگ کنند و گریه کنند و بتسبیح مشغول باشند میگریند در محرابشان و فریاد میکشند گسترانیده اند قدمها را برای عبادت باحال گریه در شب تاریک سیاه پس اگر ببینی ایشان را ای احنف که در شبها روی پاها ایستاده اند خم شده کمرهایشان میخوانند اجزاء قرآن را در نمازشان شدید شده فریاد و گریه و بانگشان و قتیکه بانگ میکنند خیال میکنی که آتش گرفته ایشان را تا حلقومشان و وقتی که صدای ایشان بگریه بلند شود گمان میکنی که در بند و زنجیر کرده اند گردنهایشان را پس هر گاه ببینی ایشان را در روز می‌بینی مردمانی را که راه میروند بر زمین باهستگی و بردباری و میگویند برای مردم خوبی و وقتی که سخن گویند با ایشان نادانان گویند سلام و هرگاه بگذرند بلغو و بیهوده بگذرند گرامی در بند کرده باشند قدمهای خود را از موضع های تهمت و گنگ کرده باشند زبانهای ایشان را از آنکه تکلم کنند در عرضهای مردم و منع کرده باشند گوشهای خود را از آنکه داخل شود در آن حرفهای باطل و سرمه چشم خود کرده اند هم گذاشتن آنرا از نظر بر معاصی و قصد کرده اند دار السلام را که هر که داخل آن شود ایمن خواهد بود از ریب و احزان اقول ويناسب هنا نقل كلام من راهب عظيم الشأن وهو ما نقل عن قثم الزاهد قال رأيت راهبًا على باب بيت المقدس كالواله فقلت له اوصني فقال كن كرجل احتوشته السباع فهو خائف مذعور يخاف ان يسهو فتفترسه او يلهو فتنهشه فليله ليل مخافة اذا امن فيه المغترون ونهاره نهار حزن اذا فرح فيه

البطالون ثم انه ولی و ترکنی فقلت له زدنی فقال ان الظمان یقنع بیسیر الماء

حکایت نقلست که روزی کافی الکفات صاحب بن عباد شربتی طلبید یکی از غلامانش قدح شربتی حاضر کرد بدو داد صاحب چون خواست بیاشامد یکی از خواص او باو گفت مخور این را زیرا که زهر در آن آمیخته اند و غلامیکه قدح را بدست صاحب داده بود ایستاده بود صاحب گفت دلیل بر صحت قول تو چیست گفت تجربه کن این را بده بهمان کس که بتو داده تا معلوم شود صاحب گفت که من این را اجازه نمیدهم و حلال نمیدانم گفت پس تجربه کن باینکه بده بمرغی بیاشامد گفت حیوانی را عقوبت کردن جایز نیست پس قدح را رد کرد و امر کرد بر زمین ریزند و بآن غلام فرمود که برو از نزد من و داخل خانه من مشو ولکن امر فرمود شهریه او را بدهند و قطع نکنند و فرمود یقین را بشک دفع نباید کرد و عقوبت کردن بقطع روزی کسی از ناکسی است

مؤلف گوید که صاحب بن عباد از وزرای آل بویه و ملجاء خواص و عوام و مرجع ملت و دولت و از خانواده شرف و عزت بوده و همان کس است که در ادبیت و فضل و کمال و علم عربیت اعجوبهٔ دهر و یگانه عصر خویش بوده نقل شده که در وقتی که می نشست برای املاء خلق بسیاری بواسطه استفاده از جنابش جمع میگشتند بحدیکه شش نفر مستملی بودند یعنی کلام او را بمردم میرسانند و کتب لغتی که در نزد او بود در حال حمل و نقل محتاج بشصت شتر بود و علویین و سادات و علماء و فضلاء نزد او محلی منیع و مرتبتی رفیع داشتند و از علماء ترویج میکرد و ایشان را بتصنیف و تألیف تشویق مینمود بجهت خاطر او شیخ فاضل خبیر ماهر جناب حسن بن محمد قمی تاریخ قم را تألیف کرده و شیخ اجل رئیس المحدثین جناب صدوق ره بجهت او کتاب عیون اخبار الرضاء را

تصنیف فرموده و ثعالبی بجهت او یتیمة الدهر را جمع کرده و کثرت احسان و افضال او بر فقهاء و علماء و سادات و شعراء معروف است در هر سال پنجهزار اشرفی میفرستاد ببغداد برای فقهاء آنجا و در ماه رمضان بعد از عصر هر کس بر او داخل میشد نمیگذاشت برود مگر بعد از آنکه نزد او فطار کند لاجرم در هر شب از شبهای ماه رمضان منزلش از هزار نفر افطار کننده خالی نبوده و عطا و صدقاتش در ماه رمضان مقابل بود با آنچه که در تمام سال بمردم میداد و اشعار بسیار در مناقب امیر المؤمنین ع و مثالب اعداء آنحضرت سروده و وفاتش در بیست و چهارم صفر سنه سیصد و هشتاد و پنج ۳۸۵ در ری واقع شد و جنازه اش را باصفهان حمل کردند قبرش در صفهان معروف و مزار است

از جمله مواقف مهوله موقف حساب است

قال الله تعالی فی سورة الانبیاء اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَهُمْ فی غفلة مُعْرِضُونَ نزدیک شده از برای مردم وقت حسابشان و ایشان در غفلتند و اعراض کرده اند از تفکر در آن و تهیه و استعداد برای آن وقال تعالی فی الطلاق وَکَاَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ عَتَتْ عَنْ اَمْرِ رَبِّها وَرُسُلِه فَحاسَبْناها حِساباً شَدیداً الآیات و بسا از قریه (یعنی اهل قریه) که سرکشی کردند از فرمان پروردگار خود و پیغمبران خدا پس حساب کردیم ایشانرا حسابی سخت و عذاب کردیم ایشانرا عذابی سخت و بد پس چشیدند عقوبت کارهای خود را و بود انجام کارشان خسران و زیان آماده فرمود خدا برای ایشان عذاب سختی پس بپرهیزید از خدای صاحبان

عقلها الی غیر ذلک   و شایسته است که ما در اینجا تبرک بجوئیم بذکر چند خبر **اول** شیخ صدوق ره بطریق اهل بیت ع روایت کرده که حضرت رسول ص فرمود در روز قیامت بر داشته نمیشود قدمهای بنده تا سؤال کنند از او چهار چیز از عمر او که در چه چیز فانی و تمام کرده و جوانی خود را که در چه چیز کهنه کرده و از مالش که از کجا پیدا کرده و در چه چیز خرج نموده و از محبت ما اهل بیت **دوم** شیخ طوسی ره از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود اول چیزی که از بنده حساب میکشند نماز است پس اگر قبول شد ماسوای او قبول میشود **سوم** شیخ صدوق روایت کرده که روز قیامت صاحب قرض میاید و شکایت میکند اگر آنکه قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنه ندارد گناهان صاحب قرض را بر او میگذارند **چهارم** شیخ کلینی از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده که از برای اهل شرک نصب ترازو نمیشود و دیوانها گشوده نمیشود ایشان را فوج فوج بیحساب بجهنم میبرند و نصب موازین و نشر دواوین از برای اهل اسلام است **پنجم** شیخ صدوق از حضرت صادق ع روایت کرده که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی در دنیا پس فقیر گوید پروردگارا از برای چه مرا باز میداری بعزت تو قسم که میدانی بمن ولایتی و حکومتی نداده بودی که عدالت کنم در آن یا جور کنم و مال زیادی بمن نداده بودی که حق تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفاف میدادی بقدر آنچه میدانستی که مرا کافیست و مقدر کرده بودی پس خداوند جلیل فرماید که

راست میگوید بنده مؤمن من بگذارید تا داخل بهشت شود و آن غنی میماند تا آنقدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامد کفایت کند آنها را پس از آن داخل بهشت شود پس فقیر گوید باو که چه چیز ترا نگاهداشت گوید طول حساب پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر میشد و خدا می‌بخشید تا آنکه مرا رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید مرا بتوبه کاران پس تو کیستی گوید من آن فقیرم که با تو در محشر بودم گوید نعیم بهشت ترا تغییر داده است که من ترا نشناختم **ششم** شیخ طوسی از آن حضرت روایت کرده است که چون روز قیامت شود حقتعالی ما را موکل گرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از خداست از خدا سؤال میکنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان خواهد بود و آنچه از حق ماست بایشان می‌بخشیم پس حضرت این آیه را خواند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ
هفتم شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که فرمود اینست و جز این نیست که دقت میکند حقتعالی با بندگان در حساب روز قیامت بقدر آنچه در دنیا بایشان داده از عقل **حکایت** از خط شیخ شهید علیه الرحمه نقل شده که احمد بن ابی الحواری گفت که آرزو کردم ابو سلیمان دارانی (۱) را در خواب ببینم تا آنکه بعد از یکسال او را در خواب دیدم گفتم باو یا معلم چه کرد حقتعالی با تو گفت ای احمد یکوقتی آمدم از باب صغیر دیدم بار شتری از درمنه و آن گیاهی است که بعربی آنرا شیح میگویند پس من یک چوب

(۱) ابو سلیمان دارانی عبد الرحمن بن احمد بن عطیة زاهد معروف است که در سنه ۲۳۵ در داریا که از قرای دمشق است وفات کرد و قبرش در آنجا معروف است و احمد بن ابی الحواری از اصحاب اوست کذا فی معجم البلدان

از آن گرفتم نمیدانم که با آن خلال کردم یا آنکه در دندان کردم و دور افکندم الحال مدّت یکسال است که من مبتلا بحساب آن هستم مؤلف گوید که استبعاد ندارد این حکایت بلکه تصدیق میکند آنرا آیه شریفه یا بنی انها ان تک مثقال حبّة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله (۱) و قول امیرالمؤمنین در یکی از خطب خود الیست الموس عن مثقال حبّة من خردل مسئولة یعنی آیا نیست که از نفوس از هموزن یکدانه خردل سؤال خواهد شد و در کاغذیکه بمحمد بن ابی بکر نوشته فرموده واعلموا عباد الله ان الله عزّ وجلّ سائلکم عن الصغیر من عملکم والکبیر و بدانید بندگان خدا که خداوند عزّ وجلّ سؤال خواهد کرد از شما از هر کوچک و بزرگ از عمل شما و در کاغذیکه با بن عباس مرقوم داشته فرموده اما تخاف نقاش الحساب آیا نمیترسی از مناقشه در حساب و اصل مناقشه از نقش الشوکه است یعنی بیرون کرد خار را یعنی همچنانکه در بیرون آوردن خار از بدن کمال دقّت و کاوش و باریک بینی را بعمل می آورند تا آنرا پیدا کرده و بیرون آورند همینطور در حساب دقّت و باریک بینی را بعمل می آورند و بدانکه بعضی از محققین گفته که نجات نمی یابد از خطر میزان و حساب مگر کسیکه حساب کند در دنیا نفس خود را و بسنجد بمیزان شرع اعمال و اقوال و خطرات و لحظات خود را همچنانکه در خبر

(۱) مفسرین گفته اند یعنی ای پسرک من بدرستیکه خصلتی که در آدمی هست از بدی و اسائه یا احسان اگر باشد در خوردی هموزن خردلی و باشد در جوف سنگ بزرگ یا در آسمانها باشد یا در زمین بیاورد خدا از او در موقف حساب و بر آن حساب کند ۞

وارد شده که فرمودند حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه حساب کشند از شما و بسنجید اعمال خود را پیش از آنکه بسنجند اعمال شما را حکایت شخصی بود نام او توبة بن صمه نقل شده که او حساب میکرد نفس خود را در بیشتر اوقات شب و روز خود پس روزی حساب کرد ایام گذشته عمر خود را یافت شصت سال از عمرش گذشته است پس حساب کرد ایام آنرا یافت که بیست و یکهزار و پانصد روز میشود گفت وای بر من آیا من ملاقات خواهم کرد مالک را به بیست و یکهزار و پانصد گناه این را گفت و بیهوش افتاد و در همان بیهوشی وفات کرد فقیر گوید روایت شده که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرود آمد بزمین بی گیاهی پس فرمود باصحاب خود که بروید هیزم بیاورید عرض کردند یا رسول الله ما در زمین بی گیاهیم که هیزم در آن یافت نمیشود فرمود هر کس هر چه ممکنش میشود بیاورد پس هیزم آوردند ریختند مقابل آن حضرت روی هم چون هیزمها جمع شد حضرت فرمود همینطور جمع میشود گناهان معلوم شد که مقصد آنحضرت از امر فرمودن بآوردن هیزم این بود که اصحاب ملتفت شوند همین طور که در آن بیابان خالی از گیاه هیزم بنظر نمی آمد وقتی که در طلب و جستجوی آن شدند مقدار کثیر هیزم جمع شد و روی هم ریخته شد همین نحو گناه بنظر نمیاید چون جستجو و حساب شود گناهان بسیاری جمع میشود چنانکه توبة بن صمه برای هر روز عمر خود یک گناه فرض کرد بیست و یکهزار و پانصد گناه شد

فصل یکی از مواقف مهوله قیامت موقفی است که نامه های اعمال داده شود

چنانچه حقتعالی در اوصاف قیامت فرموده واذا الصحف نشرت یعنی

وقتی که صحیفه ها منتشر و پهن شود علی بن ابراهیم گفت که مراد صحیفه های اعمال مردم است و نیز حقتعالی در سورهٔ انشقاق فرموده فَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ كِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَابًا یَسِیْرًا الآیات یعنی اما آنکه داده شود نامهٔ او بدست راستش پس زودی حساب کرده شود حساب آسانی و برگردد بسوی کسانش شاد و خرم و اما آنکه داده شود نامهٔ او بپشت سر او پس زودی بخواند هلاک را یعنی بگوید واثبوراه و در آید یا بسوزد در آتش افروخته عیاشی از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون روز قیامت شود بهر کس نامهٔ او را بدهند و گویند بخوان پس حقتعالی بخاطر او می آورد جمیع کرده های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را بنحویکه گویا الحال کرده است پس میگوید ای وای بر ما چه میشود این نامه را که ترک نکرده است صغیره را و نه کبیره را مگر آنکه احصار کرده است آن را ابن قولویه از حضرت صادق ع روایت کرده که هرکه زیارت کند قبر امام حسین ع را در ماه رمضان و بمیرد در راه زیارت از برای او عرض و حسابی نخواهد بود و باو گویند که داخل بهشت شو بدون خوف و بیم علامه مجلسی ره در تحفه فرموده بدو سند معتبر منقول است که حضرت امام رضا ع فرمود هر که زیارت کند مرا با آن دوری قبر من بیایم نزد او در سه موطن روز قیامت تا او را خلاصی بخشم از اهوال آنها در وقتیکه نامه های نیکوکاران در دست راست ایشان و نامه های بدکاران بدست چپ ایشان پرواز کند و نزد صراط و نزد ترازوی اعمال و در حق الیقین فرموده که حسین بن سعید در کتاب زهد از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حقتعالی خواهد مؤمن را حساب کند نامهٔ او را بدست راست او دهد

و میان خود و او را حساب کند که دیگری مطلع نشود و گوید ای بندهٔ من فلان کار و فلان کار کردی گوید ای پروردگار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که آمرزیدم آنها را از برای تو و بدل کردم آنها را بحسنات پس مردم گویند سبحان الله این بنده یک گناه نداشته است و اینست معنی قول حقتعالی هر که نامه او بدست راست او داده شود پس بعد از این حساب خواهد کرد او را حسابی آسان و برمیگردد بسوی اهل خود مسرور و خوشحال راوی پرسید کدام اهل فرمود اهلی که در دنیا داشته است اهل او نیند در بهشت اگر مؤمن باشد پس فرمود اگر نسبت ببنده اراده بدی داشته باشد حساب میکند او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکند و نامه اش را بدست چپ او میدهند چنانچه حقتعالی فرموده است و اما آنکه نامهٔ او را از پشت سر او میدهند پس واثبورا خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد گردید بدرستیکه در اهل خود شاد بود یعنی در دنیا و گمان میکرد که بآخرت بر نخواهد گشت و این اشاره است بآنکه دستهای منافقان و کافران را غل میکنند و نامهٔ ایشان را از پشت سر بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که خداوندا بده نامه مرا بدست راست من و نامهٔ مخلد بودن مرا در بهشت بدست چپ من و حساب کن مرا حسابی آسان و خداوندا مده نامهٔ مرا بدست چپ من و نه از پشت سر من و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من (انتهی) مؤلف گوید که در اینمقام مناسب دیدم تبرک جویم بذکر یک روایت سید بن طاوس رضه

خبری نقل کرده که حاصلش اینست که چون ماه رمضان داخل میشد حضرت امام زین العابدین ع غلام و کنیز خود را نمیزد و هر کدام که تقصیری در خدمت میکردند مینوشت در کتابی اسم آن غلام یا کنیز را و تقصیر او را در آن روز معین بدون آنکه او را تأدیب یا شکنجه کند و این تقصیرات جمع میشد تا شب آخر ماه رمضان آنشب آنها را می‌طلبید و جمع مینمود ایشان را بر دور خود آنگاه بیرون میاورد آن کتابی را که تقصیرات ایشان در آن بود پس میفرمود ای فلان آیا یاد میاوری در فلان روز فلان تقصیر را بجا آوردی و من تأدیب نکردم ترا عرض میکرد بلی یا ابن رسول الله پس بدیگری این را میفرمود و همچنین هر یک هر یک را یاد شان می آورد تقصیر ایشان را و اقرار از آنها میگرفت تا باخر آنگاه می ایستاد در وسط ایشان و میفرمود بآنها که صداها را بلند کنید و بگوئید ای علی بن الحسین پروردگار تو هم هر چه کرده عمل ترا شمرده و ضبط کرده همچنانکه تو ضبط کرده و شمردی بر ما اعمال ما را و نزد خدا کتابی است که نطق میکند بحق و فرو نمیگذارد کوچک و بزرگ عمل ترا مگر آنکه ضبط کرده و نگاهداشته و می یابی هر چه کرده حاضر نزد آن و نوشته شده در آن همچنانکه ما یافتیم اعمال خود را حاضر نزد تو پس عفو و اغماض کن از ما همچنانکه امیدواری از خداوند عفو که ترا عفو کند یاد کن ای علی بن الحسین ذلت مقام خود را در مقابل پروردگار حاکم عادلی که ظلم نمیکند هموزن دانه خردلی پس عفو کن از ما تا خداوند ملیک از تو عفو کند و از تو بگذرد زیرا که خودش فرموده وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ معنی آیه شریفه اینست که باید عفو کنند جریمه را که از گناه کاران صادر شده و رو بگردانند

از انتقام و اغماض نمائید آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خدای مر شما را و پیوسته حضرت تلقین میفرمود ایشان را باین نحو کلمات و ایشان ندا میکردند آنحضرت را و این کلمات را با آنحضرت میگفتند و آن جناب در بین ایشان ایستاده بود و گریه و نوحه میکرد و میگفت پروردگارا تو امر فرمودی ما را که عفو کنیم از کسی که بما ظلم کرده پس ما عفو کردیم پس تو هم پس عفو کن از ما همانا تو اولی هستی از ما بعفو کردن و امر فرمودی ما را که سائل را از در خانه رد نکنیم پروردگارا ما از روی سؤال و مسکنت بدرگاه تو آمدیم و امید احسان ترا داریم پس منت گذار بر ما و ما را نومید برمگردان و از این نوع کلمات میگفت آنگاه رو میکرد بغلامان و کنیزان خود و میفرمود من عفو کردم از شما آیا شما هم از من عفو کردید و گذشتید از بدیها که از من سر زده نسبت بشماها زیرا که من مالک بد ظالم میباشم و مملوکم از برای مالک کریم جواد عادل محسن متفضل غلامان و کنیزان عرض میکردند ما عفو کردیم از تو ای آقای ما تو با ما بدی نکردی میفرمود بگوئید خدایا عفو کن از علی بن الحسین همچنانکه از ما عفو کرد و آزاد کن او را از آتش همچنانکه ما را آزاد کرد از قید بندگی آنها این کلمات را میگفتند و آن حضرت میگفت اللهم آمین

ربّ العالمین اذهبوا فقد عفوت عنکم و اعتقت رقابکم رجاء للعفو عنی و

عتق رقبتی

پس چون روز عید فطر میگشت جایزه میداد بایشان بمقداری که آنها را حفظ کند و بی نیاز کند از آنچه که در دست مردم است و هیچ سالی نبود مگر آنکه آزاد میکرد در شب آخر ماه رمضان بیست نفر یا چیزی کمتر یا زیادتر و میگفت حقتعالی در هر شب از ماه رمضان وقت افطار هفتاد هزار هزار نفر از آتش جهنم آزاد میکند که همگی مستوجب آتش باشند و چون شب آخر شود

بمقداریکه در جمیع ماه رمضان آزاد کرده آزاد فرماید و من دوست میدارم که خدا
مرا ببیند که من آزاد کردم بندگان خود را در دار دنیا بیاید آنکه مرا آزاد فرماید از آتش جهنم

فصل یکی از منازل هولناک آخرت صراط است

وآن جسریست که بر روی جهنم میکشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمیشود و
در روایات وارد شده است که از مو باریکتر و از شمشیر بُرنده تر و از آتش گرمتر است
ومؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن میگذرند مانند برق جهنده و بعضی بدشواری میگذرند
اما نجات می یابند و بعضی از عقبات آن بجهنم می افتند و آن در آخرت نمونه صراط مستقیم
دنیا است که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین از ذریه او
(۴۰) است و هر که از این صراط عدول و میل بباطل کرده است از گفتار یا کردار از همان عقبه
از صراط آخرت میلغزد و بجهنم می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره بهر دو است علامه
مجلسی ره در حق الیقین از کتاب عقاید شیخ صدوق ره نقل کرده که فرموده عقاید ما در عقبات که
در راه محشر است آنستکه هر عقبه اسم واجب و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس انسان بهر عقبه
برسد که مسمی باسم آن واجب است اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار
سال بازمیدارند و طلب حق خدا در آن واجب از او میکنند اگر بیرون آمد از عهده آن بعمل صالحی
که از پیش فرستاده باشد یا برحمتی از خدا که او را دریابد نجات می یابد از آن و میرسد بعقبه
دیگر پس پیوسته او را از عقبه بعقبه دیگر میبرند و نزد هر عقبه سؤال میکنند از آنچه او در صاحب
اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از همه سلامت بیرون رفت منتهی میشود بدار بقا

پس حیاتی می یابد که هرگز مرگ در آن نمی باشد و سعادتی می یابد که شقاوت با آن نمیباشد
و ساکن میشود در جوار خدا با پیغمبران و حجج و صدیقین و شفعاء و صالحان از بندگان خدای
تعالی و اگر او را بر عقبه حبس کنند و طلب کنند از او حقی را که تقصیر در آن کرده و نجات ندهد
آنرا عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در نیابد او را رحمتی از جانب حقتعالی میلغزد قدمش
از آن عقبه و فرو میرود در جهنم پناه میبریم بخدای تعالی از آن و این عقبات همه بر صراط است
و اسم یک عقبه از آنها ولایت است که همه خلایق را نزد آن عقبه بازمیدارند و سؤال
میکنند از ولایت امیرالمؤمنین ع و ائمه بعد از او علیهم السلام اگر اتیان بآن کرده است
نجات می یابد و میگذرد و اگر نه فرو میرود بسوی جهنم چنانکه حقتعالی فرموده است وَقِفُوهُم
اِنَّهُم مَسئُولُون **واهم عقبات مرصاد است** وَاِنَّ رَبَّکَ
لَبِالمِرصاد حقتعالی میفرماید بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که از من نمیگذرد ظلم
ظالمی و اسم یک عقبه رحم است و اسم دیگری امانت و اسم دیگری نماز و
باسم هر فرض یا امری یا نهی عقبه هست که بنده را نزد آن عقبه بازمیدارند و از آن فرض
سؤال میکنند انتهی از حضرت امام محمد باقر ع روایت است که چون این آیه
نازل شد وجیءَ یومئذٍ بجهنم یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت
رسول ص پرسیدند معنی این آیه را فرمود که روح الامین مرا خبر داده که چون حقتعالی اولین
و آخرین را در قیامت جمع کند بیاورند جهنم را با هزار مهار که کشند او را صد هزار ملک
در نهایت شدت و غلظت و جهنم را صدای در هم شکستن و خروش و غضب عظیم

بوده باشد پس نفسی بکشد وصدائی در آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حقتعالی امر
مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هرآینه همه را هلاک کند پس نماند هیچ بنده از
بندگان خدا نه ملکی ونه پیغمبری مگر آنکه فریاد کند ربّ نفسی نفسی پروردگارا
جان مرا جان مرا نجات ده وتو ای پیغمبر خدا ندا کنی اُمّتی اُمّتی واز برای امّت خود
دعا کنی پس صراط را برروی آن بگذارند از مو باریکتر واز شمشیر برنده تر وآن سه قنطره
داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد وصلهٔ رحم دبر دوّم نماز وبر سوّم عدالت پروردگار
عالمیان یعنی حکم در مظلمه های بندگان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در
عقبهٔ اوّل صله رحم وامانت ایشانرا نگاه میدارند اگر قطع رحم وخیانت در اموال مردم
کرده باشند از این عقبه نمیگذرند تا از عهده آن بدرآیند یا بجهنّم افتند واز این عقبه اگر
نجات یافتند نماز ایشانرا نگاه میدارد واگر از این عقبه نجات یافتند عدالت الهی برای
مظالم عباد ایشانرا نگاه میدارد واشاره باینست آنچه حقتعالی فرموده انّ ربّکَ
لَبِالْمِرْصاد بدرستیکه پروردگار تو بر سر کمینگاه است ومردم بر صراط میروند و
بعضی بدست چسبیده اند وبعضی یکپایش لغزیده بپای دیگر خود را نگاه میدارد وملائکه
بردور ایشان ایستاده ودعا وندا میکنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز وعفو کن بفضل
خود وسالم بدار وبسلامت بگذران ایشان را ومردم میریزند در آتش مانند شب پره پس
کسی که برحمت خدا نجات یافت وگذشت میگوید الحمد لله وبنعمت خدا تمام میشود
اعمال صالحات ونمو میکند حسنات وحمد میکنیم خداوند را که نجات داد مرا از تو بعد از

از آنکه ناامید شده بودم بمنّت وفضل خود بدرستیکه پروردگار ما آمرزنده وشکر
کننده است عملهای بندگان خود را ثقه جلیل حسین بن سعید اهوازی از حضرت امام محمد
باقر ع روایت کرده که مردی آمد نزد جناب ابوذر رضی الله تعالی عنه بشارت داد اورا
باولاد آوردن گوسفندانش پس گفت ای ابوذر مژده باد ترا که گوسفندت اولاد آورد
وبسیار شدند فرمود مسرور نمیسازد مرا بسیاری ایشان ودوست ندارم ایشانرا
آنچه کم باشد وکفایت کند بهتر است نزد من از آنچه بسیار باشد ومشغول کند همانا من
شنیدم که پیغمبر خدا فرمود بر دو طرف صراط روز قیامت رحم وامانت است
پس در وقتی که بگذرد بر آن کسیکه صله کننده رحم وادا کننده امانت است
آن دو طرف صراط نمیگذارند که بیفتد در آتش ودر روایت دیگر است که اگر
بگذرد خیانت کنندهٔ در امانت وقطع کننده رحم با این دو خصلت نفع ندهد
اورا عملی دیگر وصراط بیفکند اورا در آتش **حکایت** سیّد اجلّ اکمل مؤیّد علّامه نحریر
بهاء الدین سیّد علی بن سیّد عبد الکریم نیلی نجفی که جلالت شأنش بسیار ومناقبش
بیشمار است وتلمیذ شیخ شهید وفخر المحقّقین است در کتاب انوار المضیئه در ابواب
فضائل حضرت امیر المؤمنین ع بمناسبتی این حکایت را از والدش نقل کرده که در
قریه نیله که قریه خودشان باشد شخصی بوده که تولیت مسجد آن قریه با او بود روزی از
خانه بیرون نیامد اورا طلبیدند عذر آورد که نمیتوانم چون تحقیق کردند معلوم
شد که بدن او بآتش سوخته سوای دو طرف رانهای او تا طرف زانوها که از آسیب

سوختن محفوظ مانده و دیدند درد والم او را بیقرار کرده سبب آن را از او پرسیدند گفت در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مردم در حرج عظیمند و بسیار با آتش میروند و به بهشت کم میروند و من از آن کسانی بودم که به بهشت مرا فرستادند همینکه رو به بهشت بر فتیم بپلی رسیدیم که عرض و طول آن بزرگ بود گفتند که این صراط است پس ما از آن عبور کردیم و هر چه از آن طی میکردیم عرضش کم و طولش بسیار میگشت تا بجائی رسید که مثل تیزی شمشیری شد نگاه کردیم در زیر آن دیدیم که وادی بسیار بزرگی است و در آن آتش سیاهی است و میجهد در آن جمره هائی مثل قله کوهها و مردم بعضی نجات مییابند و بعضی در آتش میافتند و من پیوسته میل میکردم از طرفی بطرف دیگر مثل کسیکه بخواهد بیفتد تا خود را رسانیدم بآخر صراط با آنجا که رسیدم نتوانستم خود داری کنم که ناگاه در آتش افتادم و فرو رفتم در میان آتش پس خود را رسانیدم بکنار وادی و هر چه دست انداختم دستم بجائی بند نشد و آتش مرا پائین میکشید بقوت جریان خود و من استغاثه میکردم و عقل از من پریده بود پس ملهم شدم بآنکه گفتم یا علی بن ابیطالب پس نظر کردم دیدم مردی بکنار وادی ایستاده در دلم افتاد که او علی بن ابیطالب ع است گفتم ای آقای من یا امیرالمؤمنین فرمود دست خود را بیاور نزدیک پس کشیدم دست خود را بجانب آن حضرت پس گرفت دست مرا و کشید مرا بیرون و افکند در کنار وادی پس آتش را از دو طرف ران من دور کرد بدست شریف خود که من وحشت نموده از خواب جستم و اینحال خود را دیدم که می بینید

و سالم نمانده بدن از آتش مگر آنجائیکه امام دست مالیده پس مدت سه ماه مرهم کاری کرد تا سوخته ها بهتر شد و بعد از آن کم بود که نقل کند این حکایت را بجهت احدی مگر آنکه تب میگرفت او را انتهی

ذکر چند عملی برای سهولت گذشتن از این عقبه

غیر از صله رحم و امانت که گذشت سید بن طاوس در کتاب اقبال روایت کرده که در شب اول ماه رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت نماز کند بحمد و توحید و بعد از هر دو رکعت سلام دهد تا محفوظ باشد خودش و اهل و مال و اولادش و از عذاب قبر در پناه باشد و از صراط بیحساب مانند برق بگذرد دوم روایت شده که هر که شش روز از ماه رجب روزه بگیرد از آمنین باشد روز قیامت و بگذرد بر صراط بغیر حساب سوم و نیز سید روایت کرده که کسی که در شب بیست و نهم شعبان ده رکعت نماز کند بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و الهیکم التکاثر ده مرتبه و معوذتین ده مرتبه و توحید ده مرتبه عطا فرماید حقتعالی باو ثواب مجتهدین و سنگین کند میزان او را از حسنات و آسان گرداند بر او حساب را و بگذرد بر صراط مثل برق جهنده چهارم در فصل سابق گذشت که هر که زیارت کند حضرت امام رضا ع را با آن دوری قبر شریفش آن حضرت بیاید نزد او در سه موطن روز قیامت تا او را خلاصی بخشد از اهوال آنها که یکی از آنها نزد صراط است خاتمه

در ذکر چند خبر از سختی عذاب جهنم

أعاذنا الله تعالی منها و چند قصه از قصص خائفان و چند مثلی از مثلهای بلوهر و یوزاسف و غیر آن که موجب تنبه مؤمنان است **أما الأخبار** اول بسند صحیح از ابو بصیر منقول است که بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کردم که ای فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده است فرمود ای ابو محمد مستعد باش برای زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرت است که آن را نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه آن را درست کن بدرستی که جبرئیل روزی نزد حضرت رسول ص آمد رو ترش کرده و آثار اندوه در چهره اش ظاهر بود و پیش از آن هرگاه می آمد متبسم و خندان و خوشحال می آمد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده جبرئیل گفت که امروز دمهائیرا که بر آتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمودند که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حقتعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع (که عرق اهل جهنم از چرک و ریم فرجهای زناکارانست که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم میخورانند) در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیر یکه هفتاد ذرعست و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا گذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از

بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول ص و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حقتعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آنکه گناهی کنید مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل بخدمت آن حضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق ع فرمود که در آن روز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند چون بکنار جهنم میرسند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند پوست تازه ببدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند پس حضرت با بو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مرا و کافیست **دوم** در خبری از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول ص فرمودند که در لیلة المعراج چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا آنکه رسیدم بملکی از ملائکه که عظیم تر از او ملکی ندیدم با هیئتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا نسبت بمن بجا آوردند او بجا آورد ولکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم گفت گنجایش دارد که از او بترسی و ما همه از او ترسانیم این مالک خازن جهنم است و هرگز نخندیده است و از روزیکه حقتعالی او را والی جهنم گردانیده تا حال پیوسته خشم و غضبش بر دشمنان

خدا و اهل معصیت زیاده میگردد و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اگر با کسی بخنده ملاقات کرده بود یا بعد از این میکرد البته برروی تو میخندید و از دیدن تو اظهار فرح مینمود پس من براو سلام کردم و رد سلام من نمود و مرا بشارت بهشت داد پس من بجبرئیل گفتم بسبب منزلت و شوکت او در آسمانها که جمیع اهل سموات او را اطاعت مینمودند بمالک بفرما که آتش دوزخ را بمن بنماید جبرئیل گفت ای مالک بمحمد بنما آتش جهنم را پس مالک پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم گشود ناگاه از آن زبانه باسمان بلند شد و ساطع گردید و بخروش آمد که درهم شدم پس گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را بنیداز فی الحال مالک امر فرمود آن زبانه را که بجای خود برگرد پس برگشت سوم بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حقتعالی هیچ کس را خلق نفرموده است مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم دارند و وقتی اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشانرا در جهنم بآنها مینمایند که این منزلی است که اگر معصیت الهی میکردید داخل این منازل میشدید پس چندان ایشانرا فرح و شادی روی دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آنکه از چنین عذابی نجات یافته اند پس منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشانرا در بهشت و نعمتهائیکه در آنجا مقرر شده بایشان بنمایند و بگویند بایشان که اگر اطاعت الهی را میکردید این منازل را متصرف میشدید پس

ایشانرا حالی رو دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت بنیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم ببدکاران دهند و اینست تفسیر این آیه که حقتعالی در شأن اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان که بمیراث میبرند بهشت را و در آن مخلد و پایدار خواهند بود چهارم و نیز از آن حضرت مروی است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم بجهنم در آیند منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ بصورتی از صورتها در آید خواهید شناخت آنرا گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند سیاه سفیدی و در میان بهشت و و دوزخ بدارند و بایشان گویند ببینید این مرگ است پس حقتعالی امر فرماید که آنرا ذبح کنند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نیست و اینست قول خداوند عالمیان که فرموده وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ بترسان ایشانرا از روز حسرت در روزیکه کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود مراد این روز است که حقتعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشانرا نباشد و در آنروز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد پنجم از حضرت امیرالمؤمنین ع منقول است که فرمود برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان

پیراهن ها از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش برای ایشان بریده اند در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن درها را نمی گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می آید بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود

ششم بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن استغاثه مینمایند و آن جای هر متکبر و جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد ص داشته باشد و فرمود که کسی در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریای آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر باشد

در ذکر قصص خائفان

قصه اول

قصه جوان فاسقی که از خدا ترسید

شیخ کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که شخصی با

اهلش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آنمرد که بر تخته بند شد و بجزیره از جزائر بحر افتاد و در آن جزیره مرد راهزن فاسقی که از هیچ فسقی نمیگذشت بود و چون نظرش بر آن زن افتاد گفت تو از انسی یا از جن گفت از انسم پس دیگر با آن زن سخن نگفت و بر او چسبید و بهیئت مجامعت در آمد چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب میکند و میلرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره بآسمان کرد که از خداوند خود میترسم پرسید که هرگز مثل این کار کرده گفت نه و بعزت خدا سوگند که هرگز زنا نداده ام گفت تو هرگز چنین کاری نکرده چنین از خدا میترسی و حال آنکه باختیار تو نیست و ترا بجبر بر اینکار داشته ام پس من اولایم بترسیدن و سزاوارترم بخائف بودن پس برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ با آن زن سخن نگفت و بسوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کرده های خود در اثنای راه براهبی برخورد و با او رفیق شد چون پاره راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد راهب بآن جوان گفت که آفتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه افکند جوان گفت که مرا نزد خدا حسنه نیست و کار خیری نکرده ام که جرئت کنم و از خدا حاجت طلب نمایم راهب گفت که من دعا میکنم تو آمین بگو چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن ابر میرفتند چون بسیاری راه رفتند راه ایشان جدا شد و جوان براهی رفت و راهب براه دیگر رفت و آن ابر با جوان روان شد و راهب در آفتاب

ماند راهب باو گفت که ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب
شد و دعای من مستجاب نشد بگو چکار کرده که مستحق این کرامت شدهٔ جوان قصهٔ خود را
نقل کرد راهب گفت چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته ترا
آمرزیده است سعی کن که بعد از این خوب باشی

قصهٔ دوم

قصهٔ بهلول نباش

شیخ صدوق روایت کرده که روزی معاذ بن جبل گریان بخدمت پیغمبر ص آمد و سلام
کرد حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله
بر در سرای جوان پاکیزهٔ خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند مانند زنی که
فرزندش مرده باشد و میخواهد بخدمت تو بیاید حضرت فرمود بیاورش پس معاذ
رفت و آن جوان را آورد چون آن جوان بیامد و سلام کرد حضرت جواب فرمود پرسید
که ای جوان چرا گریه میکنی؟ گفت چگونه نگریم و حال آنکه گناه بسیار کرده ام که اگر
حق تعالی بعضی از آنها را مؤاخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مرا مؤاخذه
خواهد کرد و نخواهد آمرزید حضرت فرمود مگر بخدا شرک آوردهٔ؟ گفت پناه میبرم بخدا از
اینکه باو مشرک شده باشم؟ گفت مگر کسی را بناحق کشته گفت نه حضرت فرمود خدا
گناهانت را بیامرزد اگر مانند کوهها باشد در عظمت گفت گناهان من از کوهها عظیمتر
است فرمود خدا گناهانت را می آمرزد اگرچه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان
و آنچه که در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد گفت از آنها نیز بزرگتر است فرمود

خدا گناهانت می آمرزد اگرچه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد گفت از
آنها نیز بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی او نظر فرمود و گفت ای جوان گناهان تو
عظیمتر است یا پروردگار تو پس آنجوان بروی در افتاد و گفت منزه است پروردگار من هیچ
چیز از پروردگار من عظیمتر نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است حضرت فرمود مگر کسی
می آمرزد گناهان عظیم را بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت نه والله یا رسول الله
و ساکت شد حضرت فرمود ای جوان یکی از گناهان خود را نمیگوئی گفت هفت
سال بود که قبرها را میشکافتم و کفن مرده ها را میدزدیدم پس دختری از انصار
مرد او را دفن کردند چون شب در آمد رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم
و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در این حال شیطان مرا وسوسه
کرد و او را در نظر من زینت میداد و میگفت آیا سفیدی بدنش را ندیدی و فربهی رانش را
ندیدی و مرا چنین وسوسه میکرد تا برگشتم و با او وطی کردم و او را بآن حال گذاشتم
و برگشتم ناگاه صدائی از پشت سر خود شنیدم که میگفت ایجوان وای بر تو از حاکم
روز قیامت روزیکه من و تو مخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان
گذاشتی و از قبرم بدر آوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم پس
وای بر جوانی تو از آتش جهنم پس جوان گفت که من با این اعمال گمان ندارم که بوی
بهشت را بشنوم حضرت رسول ص فرمود دور شو (۱) ای فاسق که میترسم باتش
تو بسوزم چه بسیار نزدیکی تو بجهنم حضرت مکرر این را میفرمود تا آن جوان بیرون رفت

پس ببازار مدینه آمد و توشهٔ گرفت و یکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید مشغول
بعبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرد و فریاد میکرد یا رَبِّ هٰذَا عَبْدُكَ
بُهْلُولُ بَيْنَ يَدَيْكَ مَغْلُولٌ میگفت ای پروردگار من اینک بندهٔ تست بهلول
که در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده پروردگارا تو مرا می شناسی
و گناه مرا میدانی خداوندا پروردگارا پشیمان شدم و بنزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم
مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و بجلال
و عظمت پادشاهیت که مرا از امید من ناامید نگردانی ای خداوند من دعای مرا باطل مگردانی
و مرا از رحمت خود مأیوس مکنی تا چهل شبانه روز این را میگفت و میگریست و درندگان و
حیوانات بر او میگریستند چون چهل روز تمام شد دست بآسمان بلند کرد و گفت خداوندا
حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب گردانیدهٔ و گناه مرا آمرزیدهٔ به پیغمبرت وحی
فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و میخواهی مرا عقاب
کنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز
قیامت خلاصم کن پس خداوند عالمیان این آیه را بر قبول توبهٔ او فرستاد
وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ إِلَىٰ قَوْلِهِ تَعَالَىٰ نِعْمَ

(۱) مخفی نماند که فرمایش حضرت رسول آن جوان ظاهراً برای آن بود که خوف او را زیاد کند بعلامت یک در صفحه گذشته
تا از روی حد ندره گاه ممنوع و منقطع از خلق شود تا حق تعالی توبهٔ او را قبول فرماید چنانکه توبه کرد و توبه‌اش قبول شد والله العالم

أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱) چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند و میخواندند و تبسم میفرمودند
و احوال بهلول را می پرسیدند معاذ گفت یا رسول الله شنیدیم که در فلان موضع است
حضرت با صحابه متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند دیدند که آن جوان در میان دو
سنگ ایستاده و دستها را بگردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده و مژگان
چشمش از بسیاری گریه ریخته و میگوید الٰهی خداوند من خلق مرا نیکو ساختی و مرا بصورت
نیکو خلق کردی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری آیا مرا بآتش خواهی سوزاندن
یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانیدن الٰها احسان نسبت بمن بسیار
کردهٔ و حق نعمت بسیار بر من داری دریغا اگر میدانستم که آخر امر من چه خواهد بود آیا
مرا بعزت ببهشت خواهی برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد الٰهی گناه من از آسمانها و
زمین و کرسی واسع و عرش عظیم بزرگتر است چه بودی اگر میدانستم که گناه مرا خواهی
آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد از این باب سخنان میگفت و میگریست و
خاک بر سر میریخت و حیوانات و درندگان بر دورش حلقه زده بودند و مرغان
بر سرش صف زده بودند و در گریه با او موافقت میکردند پس حضرت بنزدیک
او رفتند و دستش را از گردنش گشودند و خاک را بدست مبارک از سرش پاک کردند
و فرمودند که ای بهلول بشارت باد ترا که تو آزاد کردهٔ خدائی از آتش جهنم پس
بصحابه فرمودند که تدارک گناهان را همچو بکنید چنانچه بهلول کرد و آیه را بر او
خواندند و او را ببهشت بشارت فرمودند مؤلف گوید که علامه مجلسی ره در

عین الحیوة در ذیل این خبر کلامی فرموده که ملخصش اینست که باید دانست که توبه را
شرایط و بواعث است اوّل باعث توبه که آدمی را بر توبه میدارد آنستکه تفکر نماید در
عظمت خداوندیکه معصیت او کرده است و در عظمت گناهانیکه مرتکب آنها شده است
و در عقوبات گناهان و نتیجه های بد دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده
پس این تفکر باعث ندامت او شود و این ندامت او را باعث میشود بر سه چیز
که توبه مرکّب از آنهاست اوّل از آنها تعلّق بحال دارد که الحال ترک کند آن
گناهانرا که مرتکب آنها بوده است دوّم متعلق است بآینده که عزم را جزم بکند
که بعد از این عود باین گناهان نکند تا آخر عمر سوّم متعلق است بگذشته که
پشیمان باشد از گذشته ها و تدارک گذشته ها بکند اگر تدارک داشته باشد و بدانکه
گناهانیکه از آن توبه واقع میشود بر چند قسم است اوّل آنکه گناهی باشد که
مستلزم حکم دیگر بغیر از عقوبت آخرت نباشد مانند پوشیدن حریر و انگشتر طلا
بدست کردن برای مردان که در توبهٔ آن همین ندامت و عزم بر نکردن کافیست
برای برطرف شدن عقاب اخروی دوّم آنستکه مستلزم حکم دیگر هست
و آن بر چند قسم است یا حق خداست یا حق خلق اگر حق خداوند تعالی است
یا حق مالی است مثل آنکه گناهی کرده که میباید بنده را آزاد کند پس اگر قادر بر آن
باشد تا بعمل نیاورد بمحض ندامت رفع عقاب از او نمیشود و واجبست که آن
کفاره را ادا کند یا حق غیر مالی است مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده است

میباید قضای آنها را بجا آورد و اگر کاری کرده است که حدی خدا بر آن مقرر ساخته
است مثل آنکه شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار
دارد میخواهد توبه میکند میانهٔ خود و خدای و اظهار آن نمیکند و میخواهد نزد حاکم اقرار
میکند که او را حد بزنند و اظهار نکردن بهتر است و اگر حق الناس باشد اگر حق مالی است
واجب است بصاحب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر کسی را
گمراه کرده است میباید او را ارشاد کند و اگر حدّی باشد مثل آنکه فحش گفته است پس
اگر آن شخص عالم باشد بآنکه این اهانت باو وارد شده است میباید تمکین خود بکند
از برای حد و اگر نداند خلافست میان علماء و اکثر را اعتقاد اینست که گفتن باو باعث
آزار و اهانت اوست و در کار نیست و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد انتهی

قصه سوّم
قصهٔ شخصی که حرارت آفتاب را بخود میچسباند که یاد جهنم کند

ابن بابویه نقل کرده است که روزی حضرت رسول صلعم در سایهٔ درختی نشسته بودند
در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد و جامه های خود را کند و در زمین گرم می غلطید و
گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بچش
که عذاب الهی از این عظیم تر است و حضرت رسول صلعم باو نظر میفرمودند پس او جامه های
خود را پوشید حضرت او را طلبیده و فرمودند ای بنده خدا کاری از تو دیدم که
از دیگری ندیده ام چه چیز ترا باعث بر این شد؟ گفت ترس آلهی مرا باعث این شد

و بنفس خود این گرمی را می چشانیدم که بداند عذاب الهی را که از این شدیدتر است تاب
ندارد پس حضرت فرمود از خدا ترسیده آنچه شرط ترسیدن است و بدرستیکه پروردگار
تو مباهات کرد بتو با ملائکه سموات پس باصحاب خود فرمود که نزدیک این مرد روید تا
برای شما دعا کند چون بنزدیک او آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت و
تقوی را توشه ما گردان و بازگشت ما را بسوی بهشت گردان قصه چهارم

قصه زن زناکار و عابد

از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که
بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود روزی بعضی از آن جوانان
گفتند که اگر فلان عابد مشهور این را ببیند فریفته خواهد شد زن چون این سخن را شنید گفت والله
بخانه نروم تا او را مفتون خود کنم پس در همانشب قصد منزل آن عابد نمود و در را کوبید و گفت
ای عابد مرا امشب پناه ده که در منزل تو شب را بروز آورم عابد ابا نمود از زن
گفت که بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته ام
و اگر در نگشائی ایشان میرسند بمن و فضیحت میرسانند بمن عابد چون این سخن را
شنید در را گشود چون زن بمنزل عابد در آمد جامه های خود را افکند چون عابد
حسن و جمال زن را مشاهده کرد از شوق بی اختیار شد و دست باو رسانید
و در حال متذکر شد و دست از او برداشت و دیگی در بار داشت که آتش در
زیر آن میسوخت رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت زن گفت که

چکار میکنی گفت دست خود را میسوزانم بجزای آن خطائیکه از من صادر شد پس زن
بیرون شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون بیامدند
دستش تمام سوخته بود قصه پنجم

حدیث ابو الدرداء و مناجات حضرت امیر ع

ابن بابویه از عروة بن الزبیر روایت کرده است که گفت روزی در مسجد رسول ص
با جمعی از صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعت رضوان را
ابو الدرداء گفت که ای قوم میخواهید خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه صحابه کمتر و
عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیادتر بود گفتند کیست آن شخص گفت علی بن ابیطالب ع
چون این را گفت همگی رو از او گردانیدند پس شخصی از انصار گفت که سخنی گفتی که هیچکس
با تو موافقت نکرد او گفت من آنچه دیده بودم گفتم شما نیز هر چه دیده اید از دیگران
بگوئید ؟ من شبی در نخلستان بنی النجار بخدمت آنحضرت رسیدم که از دوستان
کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و با آواز حزین و نغمه
دردناک میگفت : الهی چه بسیار گناهان هلاک کننده که از من سر زد و تو حلم کردی
از آنکه در مقابل آنها عقوبت کنی مرا و چه بسا بدیهائیکه از من صادر شد و کرم
کردی و رسوا نکردی مرا الهی اگر عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان
من در نامه اعمال عظیم شد پس من غیر از آمرزش تو امید ندارم و بغیر خوشنودی تو
آرزو ندارم پس از پی صدا رفتم دانستم حضرت امیر ع است پس در پشت درختان

پنهان شدم وآن حضرت رکعات بسیار نماز گذاردند چون فارغ شدند مشغول دعا وگریه ومناجات شد از جمله آنچه میخواند این بود الهی چون در عفو وبخشش تو فکر میکنم گناه بر من آسان میشود وچون عذاب عظیم ترا بیاد بیاورم بلیه خطاها بر من عظیم میشود آه اگر بخوانم در نامه های عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده ام وتو آنها را احصاء فرموده پس بفرمائی بملائکه که بگیرید او را پس وای بر چنین گرفته شده واسیری که عشیرهٔ او را نجات نمیتوانند بخشید وقبیلهٔ او بفریادش نمیتوانند رسید وجمیع اهل محشر بر او رحم میکنند پس فرمود آه از آتشی که جگرها وگرده ها را بریان میکند آه از آتشی که بر میکند پوستهای سر را آه از فرو گیرنده از زبانه های جهنم پس بسیار گریست تا آنکه صدائی از آنحضرت نشنیدم باخود گفتم البته خواب بر آنحضرت غالب شد از بسیاری بیداری نزدیک رفتم که برای نماز فجر او را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم آنجناب را حرکت نفرمود وبمثابه چوب خشک جسد مبارکش بی حس افتاده بود گفتم إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ودویدم بجانب خانهٔ آنحضرت خبر را بحضرت فاطمه ع رسانیدم فرمود که قصهٔ او چون بود آنچه دیده بودم عرض کردم فرمود ای ابو درداء این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو میدهد پس آبی آوردند وبر روی آن حضرت پاشیدند بهوش باز آمد ونظر بسوی من فرمود من میگریستم فرمود از چه میگریی ای ابو درداء گفتم از آنچه می بینم که تو با خود میکنی فرمود اگر ببینی مرا که بسوی حساب بخوانند هنگامیکه گنه کاران یقین بعذاب خود داشته باشند وملائکه غلاظ وزبانیهٔ تند خو مرا احاطه کرده باشند ونزد خداوند

جبار بدارند وجمیع دوستان در آنحال مرا واگذارند واهل دنیا همه بر من رحم کنند هر آینه در آنروز بر من رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست پس ابو درداء گفت والله که چنین عبادتی از اصحاب پیغمبر ندیدم مؤلف گوید که من شایسته دیدم که این مناجات را از آن حضرت بهمان الفاظ که خود آن جناب میخواند نقل کنم تا هر کس خواسته باشد در دل شب در وقت تهجد خود بخواند چنانکه شیخنا البهائی رحمة الله علیه در کتاب مفتاح الفلاح چنین کرده وآن مناجات شریف اینست

«الٰهي كَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ حَلُمْتَ عَنْ مُقَابَلَتِهَا بِنِقْمَتِكَ وَكَمْ مِنْ جَرِيرَةٍ تَكَرَّمْتَ عَنْ كَشْفِهَا بِكَرَمِكَ اِلٰهي اِنْ طَالَ فِي عِصْيَانِكَ عُمْرِي وَعَظُمَ فِي الصُّحُفِ ذَنْبِي فَمَا اَنَا بِمُؤَمِّلٍ غَيْرَ غُفْرَانِكَ وَلَا اَنَا بِرَاجٍ غَيْرَ رِضْوَانِكَ اِلٰهي اُفَكِّرُ فِي عَفْوِكَ فَتَهُونُ عَلَيَّ خَطِيئَتِي ثُمَّ اَذْكُرُ الْعَظِيمَ مِنْ اَخْذِكَ فَتَعْظُمُ عَلَيَّ بَلِيَّتِي آهِ اِنْ اَنَا قَرَأْتُ فِي الصُّحُفِ سَيِّئَةً اَنَا نَاسِيهَا وَاَنْتَ مُحْصِيهَا فَتَقُولُ خُذُوهُ فَيَا لَهُ مِنْ مَأْخُوذٍ لَا تُنْجِيهِ عَشِيرَتُهُ وَلَا تَنْفَعُهُ قَبِيلَتُهُ آهِ مِنْ نَارٍ تُنْضِجُ الْاَكْبَادَ وَالْكُلٰى آهِ مِنْ نَارٍ نَزَّاعَةٍ لِلشَّوٰى آهِ مِنْ غَمْرَةٍ مِنْ لَهَبَاتِ لَظٰى» قصهٔ ششم

قصهٔ حارثة بن مالک صحابی

از حضرت صادق ع منقولست که روزی حضرت رسول ص در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثة بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می آید ورنگ رویش زرد شده وبدنش نحیف گشته وچشمهایش در سرش

فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بچه حال صبح کردی و چه حال داری ای حارثه گفت
صبح کردم یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی و علامتی
و گواهی هست حقیقت و علامت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله
اینست که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا بروزه
میدارد و دل من از دنیا روی گردانیده و آنچه در دنیا است مکروه دل من گردیده و
یقین من بمرتبهٔ رسیده که گویا میبینم عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب
کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می بینم اهل بهشت را
که تنعم مینمایند در بهشت و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنائی میکنند و صحبت میدارند و
و تکیه کرده اند و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه میکنند و گویا
زفیر آواز جهنم در گوش منست پس حضرت باصحاب فرمود این بندهٔ است که خدا دل او را
بایمان منور گردانیده است پس فرمود براینحال که داری ثابت باش ای جوان گفت یا
رسول الله دعا کن که حقتعالی شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا کرد چند روزی
که شد حضرت او را با جناب جعفر بجهاد فرستاد و بعد از نه نفر شهید شد

در ذکر چند مثلی که موجب تنبه مومنان است

مثل اول

بلوهر گفته که شنیده ام مردی را فیل مستی در قفا بود و آن میگریخت و فیل از پی او میشتافت
تا آنکه باو رسید آن مرد مضطر شد و خود را در چاهی آویخت و چنگ زد دو شاخ

که در کنار چاه روئیده بود پس ناگاه دید که در اصل آنها دو موش بزرگ که یکی سفید است
و دیگری سیاه مشغولند بقطع کردن ریشه های آن دو شاخ پس نظر در زیر پای خود افکند
دید چهار افعی سر از سوراخهای خود بیرون کرده اند چون نظر بقعر چاه انداخت
دید اژدهائی دهان گشوده است که چون در چاه افتد او را فرو برد چون سر بالا کرد
دید که در سر آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است پس مشغول شد بلیسیدن آن عسل
و لذت شیرینی ان عسل او را غافل گردانید از آن مارها که نمیداند حال او چون خواهد بود وقتی که
در کام او افتد اما آن چاه دنیا است که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها و آن دو شاخ
عمر آدمی است و آن دو موش سیاه و سفید شب و روزند که عمر آدمی را پیوسته قطع میکنند
و آن چهار افعی اخلاط چهارگانه اند که بمنزله زهرهای کشنده اند از سوداء و صفراء و بلغم
و خون که نمیداند آدمی که در چه وقت بهیجان میایند که صاحب خود را هلاک کنند
و آن اژدها مرگست که منتظر است و پیوسته در طلب آدمیست و آن عسل که فریفته
او شده بود و او را از همه چیز غافل گردانیده بود لذتها و خواهشها و نعمتها و
و عیشهای دنیا است مؤلف گوید از برای غفلت آدمی از مرگ و اهوال بعد از
آن و اشتغالش بلذات عاجله فانیه دنیا مثلی بهتر از این در انطباق آن با ممثل
آن ذکر نشده پس شایسته است که خوب تأمل در آن شود تا شاید سبب تنبه از خواب
غفلت شود در خبر است که حضرت امیر المؤمنین ع داخل بازار بصره شد و نظر
فرمود بمردم که مشغول بیع و شری میباشند گریست گریه سختی پس فرمود ای

عبید دنیا و عمال اهل دنیا هرگاه شما روزها مشغول سوگند خوردن و سوداگری باشید و شبها در رختخواب و فراشهای خود در خواب باشید و در این بینها از آخرت غافل باشید پس چه زمان زاد و توشهٔ برای سفر خود مهیا میکنید و فکری برای معاد خود مینمائید مؤلف گوید مناسب دیدم این چند شعر را در اینجا ذکر کنم

ای بغفلت گذرانیده همه عمر عزیز ... تا چه داری و چه کردی عملت کو و کدام
توشهٔ آخرتت چیست در این راه دراز ... که ترا موی سفید از اجل آورد پیام
میتوانی که فرشته شوی از علم و عمل ... لیک از همت دون ساختهٔ با دد[۱] و دام
چون شوی همره حوران بهشتی که ترا ... همه در آب و گیاه است نظر چون انعام
جهد آن کن که نمانی ز سعادت محروم ... کار خود ساز که اینجا دو سه روز نیست مقام

و شیخ نظامی گفته

حدیث کودکی و خود پرستی ... رها کن کان خماری بود و مستی
چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست ... نمیشاید دگر چون غافلان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال ... چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی ... بصر کندی پذیرد پای سستی
چو شصت آمد نشست آمد پدیدار ... چو هفتاد آمد افتد آلت از کار
بهشتاد و نود چون در رسیدی ... بسا سختی که از گیتی کشیدی

(۱) دد جانوران درنده اند چون شیر و پلنگ وغیرها و دام عکس آنست مانند آهو وغیره و معنی زخارف دنیویه آمده

از آنجا گر بصد منزل رسانی ... بود مرگی بصورت زندگانی
سگ صیاد کاهو گیر گردد ... بگیرد آهویش چون پیر گردد
چو در موی سیاه آمد سفیدی ... پدید آمد نشان نا امیدی

ز پنبه شد بناگوشت کفن پوش ... هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش

و دیگری گفته

از روش این فلک سبز فام ... عمر گذشته است مرا شصت عام
در سر هر سالی از این روزگار ... خورده ام افسوس خوشیهای پار
باشدم از گردش دوران شگفت ... کانچه مرا داد همه پس گرفت
قوتم از زانو و بازو برفت ... آب ز رخ رنگ هم از مو برفت
عقد ثریای من از هم گسیخت ... گوهر دندان همه یک یک بریخت
آنچه بجا ماند و بنیاد خلل ... بار گناه آمد و طول امل
زنگ رحیل آمد از این کوچگاه ... همسفران روی نهاده براه
آه ز بی زادی روز معاد ... زاد کم و طول مسافت زیاد
بار گران بر سر دوشم چو کوه ... کوه هم از بار من آمد ستوه
اگه بر عفو عظیمت گناه ... در جلو سیل بهار است کاه
فضل تو گر دست نگیرد مرا ... عصمتت ار باز گذارد مرا

جز بجهنم نرود راه من / در سقر انداخته بنگاه من
بنده شرمنده نادان منم / غوطه زن لجه عصیان منم
خالق و بخشنده احسان توئی / فرد و نوازنده بغفران توئی

قال رسول الله ص ابناءُ الاربعین زرعٌ قد دنی حصادُهُ ابناءُ الخمسین ماذا قدّمتم وماذا اخّرتم ابناءُ الستّین هلمّوا الی الحساب ابناءُ السبعین عدّوا انفسکم فی الموتی در خبر است که

خروس در ذکر خود میگوید ذکر خدا کنید و در یاد او باشید ای غافلان

هنگام سپیده دم خروس سحری / دانی که چرا همی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آئینه صبح / کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری

ولنعم ما قال الشیخ الجامی

دلا تا کی در این کاخ مجازی / کنی مانند طفلان خاکبازی
توئی آن دست پرور مرغ گستاخ / که بودت آشیان بیرون ازین کاخ
چرا زان آشیان بیگانه گشتی / چو دونان مرغ این ویرانه گشتی
بیفشان بال و پر ز آمیزش خاک / بپر تا کنگره ایوان افلاک
ببین در رقص ازرق طیلسانان / ردای نور بر عالم فشانان
همه دور جهان روزی گرفته / بمقصد راه فیروزی گرفته
خلیل آسا در ملک یقین زن / نوای لا احب الافلین زن

مثل دوم برای دنیا و اهل دنیا که فریب آنرا خورده اند و دل بان بسته اند

بلوهر گفت یک شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا میکردند و بر خود یکسال پادشاه و فرمانفرما میکردند و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان میبرد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود چون یکسال میگذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی و بی چیز بدر میکردند و ببلا و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی در آن مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او میگردید و مصداق این شعر میگشت

ای کرده شراب حب دنیا مستت / هشیار نشین که چرخ سازد پستت
مغرور جهان مشو که چون رنگ حنا / بیش از دو سه روزی نبود در دستت

پس در یکسال اهل آن شهر مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند آن مرد بفراستی که داشت دید در میان ایشان بیگانه و غریب است باین سبب با ایشان انس نگرفت و طلب کرد مردیرا که از مردم شهر خودش بود و از احوال آن شهر باخبر بود در باب معامله خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد آن مرد گفت بعد از یکسال این جماعت ترا از این شهر بیرون خواهند کرد و بفلان مکان خواهند فرستاد صلاح تو در آنست که آنچه میتوانی و استطاعت داری از اسباب و اموال خود در این عرض سال بیرون فرستی بآن

مکان کرترا بعد از سال بنجا خواهند فرستاد که چون بانجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی پس پادشاه بگفته آن شخص عمل نمود و چون سال گذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و بعیش و نعمت روزگار میگذرانید مؤلف گوید حقتعالی در قران مجید فرموده وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ یعنی کسانیکه عمل صالح بجا میاورند برای آسایش و راحت نفسهای خود میگسترانند حضرت صادق ع فرموده عمل صالح سبقت مینماید بر صاحب خود ببهشت پس برای او تمهید مواضع او میکند و همچنانکه خادم یکی از شما تمهید فراش او کند حضرت امیرالمؤمنین ع در کلمات قصار خود فرموده یَا ابْنَ آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَاعْمَلْ فِي مَالِكَ مَا تُؤْثِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ یعنی ای فرزند آدم خودت وصی خود باش و عمل کن در مال خود آنچه که اختیار میکنی که عمل کنند در آن مال از پس تو ای عزیز من

برگ عیشی بگور خویش فرست	کس نیارد ز پس تو پیش فرست
خور و پوش و بخشای و راحت رسان	نگه می چه داری ز بهر کسان
زر و نعمت اکنون بده کان تست	که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
تو با خود ببر توشه خویشتن	که شفقت نیاید ز فرزند و زن
غم خویش در زندگی خور که خویش	بمرده نپردازد از حرص خویش
بغمخوارگی چون سر انگشت تو	نخارد کسی در جهان پشت تو

قال رسول الله وَاعْلَمُوا أَنَّ كُلَّ امْرِئٍ عَلَى مَا قَدَّمَ قَادِمٌ وَعَلَى مَا خَلَّفَ نَادِمٌ

از امالی مفید نیشابوری و تاریخ بغداد نقل شده که وقتی حضرت امیرالمؤمنین ع حضرت خضر ع را در خواب دید از او نصیحتی طلب فرمود او کف دست خود را بآن حضرت نشان داد دید بخط سبزی نوشته شده

قَدْ كُنْتَ مَيْتًا فَصِرْتَ حَيًّا	وَعَنْ قَلِيلٍ تَعُودُ مَيْتًا
فَابْنِ لِدَارِ الْبَقَاءِ بَيْتًا	وَدَعْ لِدَارِ الْفَنَاءِ بَيْتًا

مثل سوم قصه پادشاه و وزیر

نقلست که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطانت و مهربانی داشت با رعیت و پیوسته در اصلاح آنها میکوشید و باموراتشان میرسید و آن پادشاه وزیری داشت موصوف بدرستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت اعانت او مینمود و محل اعتماد و مشورت او بود و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمیداشت و وزیر نیز با پادشاه بر این منوال بود و لکن وزیر بخدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود و محبت ایشانرا بجان و دل قبول کرده بود و بترک دنیا راغب بود و از جهت تقیه از پادشاه و حفظ نفس خود از ضرر او هرگاه بخدمت او می آمد بظاهر سجده بتان میکرد و تعظیم آنها مینمود و از غایت اشفاق و مهربانی که بآن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید تا که شبی از شبها بعد از آنکه مردم همگی بخواب رفته بودند پادشاه بوزیر گفت بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چونست و مشاهده نمائیم آثار بارانها را

که در این ایام بر ایشان باریده است وزیر گفت بلی بسیار نیک است و هر دو سوار
شدند و در نواحی شهر میگشتند در اثنای سیر بمزبله‌ای رسیدند نظر پادشاه بروشنائی
افتاد که از طرف مزبله میتافت بوزیر گفت از پی این روشنائی باید رفت که خبر آنرا معلوم
کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روانشدند تا رسیدند بنقبی که از آنجا روشنائی
میتافت چون نظر کردند مرد درویشی و بدقیافه‌ای دیدند که جامه‌های بسیار کهنه پوشیده
از جامه‌هائیکه در مزبله‌ها اندازند و تکائی از فضله و سرگین برای خود ساخته بر آن تکیه
زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست
گرفته مینوازد و زنی بزشتی خلقت و بدی هیئت و کهنگی لباس شبیه بخودش در برابرش
ایستاده است و هرگاه که شراب میطلبد آن زن ساقی او میشود و هرگاه که طنبور مینوازد آن
زن برایش رقص میکند و چون شراب مینوشد زن او را تحیت میکند و ثنا میگوید بنوعیکه
پادشاهان را ستایش کنند و آن مرد نیز زن خود را تعریف میکند و سیدة النساء
میخواند و او را بر جمیع زنان تفضیلش میدهد و آن هر دو یکدیگر را بحسن و جمال میستایند
و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش میکنند پادشاه و وزیر مدتی
مدید چنین بر پا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی
ایشان از آن حال کثیف تعجب میکردند بعد از آن برگشتند پادشاه بوزیر گفت
گمان ندارم که ما و ترا در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی رو داده باشد
که این مرد و زن از اینحال خود دارند در این شب و گمان دارم که هر شب در این کار باشند

پس وزیر چون این سخنان آشنا را از پادشاه شنید فرصت شمرده گفت ای پادشاه
میترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروریکه باین لذتهای دنیا داریم
در نظر آن جماعتی که پادشاهی دائمی را میدانند مثل این مزبله و این دو شخص نماید
و خانه‌های ما که سعی در بنا و استحکامش میکنیم در نظر آن جماعتی که مساکن سعادت
و منازل باقیهٔ آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما مینماید و بدنهای ما
نزد کسانیکه پاکیزگی و نضارت حسن و جمال معنوی را فهمیده‌اند چنان نماید که این
دو بدقیافه زشت در نظر ما مینماید و تعجب آن سعادتمندان از لذت و شادی
ما بعیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال ناخوشی که دارند پادشاه
گفت آیا میشناسی جمعی را که باین صفت که بیان کردی موصوف باشند
وزیر گفت بلی پادشاه گفت کیستند ایشان وزیر گفت ایشان جمعی اند که بدین الهی
گرویده‌اند و ملک و پادشاهی آخرت و لذات آنرا دانسته‌اند و پیوسته طالب
سعادتهای آخرتند پادشاه گفت ملک آخرت کدام است وزیر گفت آن
نعیم و لذتی است که شدت و جفا بعد از آن نمیباشد و غنائیست که بعد از آن
فقر و احتیاج نمیباشد پس فی الجمله صفات ملک آخرت را بیان کرد تا آنکه
پادشاه گفت آیا برای داخل شدن آن خانه و فایز شدن بآن سعادت فرزانه
راهی و وسیله میدانی وزیر گفت بلی آن خانه مهیا است برای هر که آنرا از راهش
طلب نماید پادشاه گفت چرا تو پیش از این مرا بچنین خانه راه ننمودی و اوصاف

آنرا برای من بیان نمیکردی وزیر گفت از جلالت وهیبت پادشاهی تو حذر میکردم پادشاه گفت اگر این امر که تو وصف کردی البتّه واقع باشد سزاوار نیست که ما او را ضایع کنیم وسعی در تحصیل آن ننمائیم بلکه باید جهد کنیم تا خبر آنرا مشخّص نمائیم وبان ظفر یابیم وزیر گفت رخصت میفرمائی که مکرّر وصف آخرت را برای شما بیان کنم تا یقین شما زیاده گردد پادشاه گفت بلکه ترا امر میکنم که شب وروز در این کار باشی ونگذاری که من بامر دیگر مشغول گردم ودست از این سخن برنداری بدرستیکه این امر عجیب وغریب است که آنرا سهل نمیتوان شمرد واز چنین امر عظیمی غافل نمیتوان شد وبعد از این سخنان وزیر وپادشاه راه نجات پیش گرفته بسعادت ابدی فائز گردیدند

مؤلف گوید شایسته دیدم در اینمقام برای زیادتی بصیرت مؤمنان تبرّک جویم بذکر چند کلمه از یکی از خطب شریفه امیر مؤمنان ع قال احذروا

هَذِهِ الدُّنيا الخدّاعَةَ الغدّارَةَ الّتي قَدْ تَزَيَّنَتْ بِحُلِيِّها وَفَتَنَتْ بِغُرُورِها

وَغَرَّتْ بِآمالِها وَتَشَوَّفَتْ لِخُطّابِها فَأَصْبَحَتْ كَالعَرُوسِ المَجْلُوَّةِ وَالعُيُونُ

إِلَيْها ناظِرَةٌ وَالنُّفُوسُ بِها مَشْغُوفَةٌ وَالقُلُوبُ إِلَيْها تائِقَةٌ وَهِيَ لِأَزْواجِهِمْ

كُلِّهِمْ قاتِلَةٌ فَلا الباقِي بِالماضِي مُعْتَبِرٌ وَلا الآخِرُ بِسُوءِ أَثَرِها عَلَى الأَوَّلِ

مُزْدَجِرٌ یعنی ای مردم در حذر باشید از این دنیای فریبندهٔ مکر کننده که خود را آرایش کرده بزینتهای خود وربوده است دلها را بباطلهای خود وفریفته وبیهوده امیدوار کرده بامیدهای خود وخود را آراسته وبر محلّی برآمده تا بنگرد

بکسانیکه خواستگاری میکنند او را پس گردیده است مانند عروس جلوه داده شده چشمها بسوی او نظر افکنده اند ونفوس شیفتهٔ او شده اند ودلها بسوی او آرزومند گشته اند واو تمامی شوهرهای خود را کشته است (۱) پس نه اشخاصی که باقی هستند از گذشته ها عبرت میگیرند ونه آنهائیکه در آخر هستند بسبب بدی اثر دنیا با اشخاصی که در اول بودند خود را از او باز میدارند پس حضرت بیان فرمود دنائت وپستی دنیا را با آنکه خداوند تعالی دنیا را از اولیاء ودوستان خود گرفت وگسترانید برای دشمنان خود پس گرامی داشت پیغمبر خود محمّد صلعم را هنگامیکه از گرسنگی سنگ بر شکم خود می بست وموسی کلیم خود را که از گرسنگی گیاه بیابان میخورد بنحویکه سبزی آنها از زیر پوست شکمش دیده میشد از کثرت لاغری وکمی گوشت بدنش پس آنحضرت ببرخی از زهد انبیاء واعراضشان از دنیا اشاره کرد آنگاه فرمود این پیغمبران دنیا را از خود بمنزلهٔ مرداری فرض کردند که حلال نیست برای احدی که از آن خود را سیر کند مگر در حال ضرورت خوردند از دنیا بقدریکه نفسی بر ایشان باقی بماند وروحشان بیرون نرود ودنیا نزد آنها بمنزلهٔ مرداری بود که بوی گند آن شدّت کرده باشد که هر کس از نزد آن بگذرد دماغ ودهن خود را بگیرد پس ایشان از دنیا میگیرند بمقداریکه بتکلّف ایشان را بمنزل برساند و

(۱) از حضرت صادق منقولست که فرمود دنیا ممثّل شد برای حضرت عیسی ع بصورت زن کبود چشمی پس حضرت از او پرسید چند شوهر کرده گفت بسیار است عدد آنها فرمود همگی را طلاق گفتهٔ گفت نه بلکه همگی را کشتم حضرت عیسی فرمود وای بر شوهران باقی تو که چگونه عبرت نمیگیرند از شوهران گذشتهٔ تو

و خود را سیر میکنند از آن جهت گند آن و تعجب بکنند از کسانیکه خود را سیر میکنند و شکم خود را پر میکنند از آن و راضی میشوند با نکه دنیا نصیب و بهرهٔ ایشان باشد ای برادران من بخدا سوگند که دنیا از برای کسیکه خیر خواه نفس خود باشد از مردار گندیده تر است و از مرده مکروه تر است لیکن کسی که نشو و نما کرده در دباغخانه بوی گند آنجا را نمییابد و بوی بد اورا اذیت نمیکند چنانکه اذیت میکند کسانیرا که از آنجا عبور میکنند یا می نشینند نزد ایشان

و نیز آن حضرت فرمود **وَاِیّاکَ اَنْ تَغْتَرَّ بِمٰا تَرَیٰ مِنْ اِخْلادِ اَهْلِهٰا وَتَکٰالُبِهِمْ عَلَیْهٰا فَاِنَّهُمْ کِلاٰبٌ عٰاوِیَةٌ وَسِبٰاعٌ ضٰارِیَةٌ یَهِرُّ بَعْضُهٰا عَلیٰ بَعْضٍ یَأْکُلُ عَزیزُهٰا ذَلیلَهٰا وَکَبیرُهٰا قَلیلَهٰا** یعنی و مبادا که فریفته شوی بآنچه که می بینی از میل کردن اهل دنیا بدنیا و برجستن و نزاع کردن آنها با همدیگر در سر دنیا زیرا که ایشان سگ هائی باشند بانگ کننده و درندگانی باشند پی صید دونده که بانگ میکنند بعضی از ایشان بر بعض دیگر میخورد آنکه عزیز و غالب است ذلیل خود را و آنکه بسیار است قلیل خود را فقیر گوید حکیم سنائی این مطلب را اخذ کرده و بنظم در آورده و فرموده

این جهان بر مثال مرداریست / گرگسان گرد او هزار هزار
این مر آنرا همی زند مخلب / آن مر این را همی زند منقار
آخر الامر بگذرند همه / وز همه باز ماند این مردار
ای سنائی از این سگان بزمین / گوشهٔ گیر از این جهان هموار
هان و هان تا ترا چو خود نکنند / مشتی ابلیس دیدهٔ طرار

قال امیر المؤمنین (ع) وَاللهِ لَدُنْیٰاکُمْ هٰذِهِ اَهْوَنُ فی عَیْنی مِنْ عِراقِ خِنْزیرٍ فی یَدِ مَجْذُومٍ بخدا سوگند که این دنیای شما خوارتر است در دیدگان من از استخوان بی گوشت خوکی که باشد در دست صاحب جذام و این نهایت تحقیر است از دنیا چه استخوان از هر چیز بیقدری خوارتر است خصوص اگر از خوک باشد و خصوص اگر در دست مجذوم باشد که در آن حال هیچ چیز از آن پلیدتر نیست **مَثَل** چهارم برای اشخاصی است که عمری بنعمت حقتعالی گذرانیده اند چون مقام امتحان و ابتلاء آنها شد کفران نعم کرده و روی از منعم حقیقی تافتند و بسوی غیر خدا شتافتند و مرتکب شدند آنچه را که شایستهٔ آنها نبوده و این مثل را شیخنا البهائی در کشکول ذکر نموده و آنرا بنظم در آورده و ما در اینجا اکتفا بهمان نظم شریف نموده و آنرا از کشکول نقل مینمائیم

حکایت عابد و سگ

عابدی در کوه لبنان بد مقیم / در بن غاری چو اصحاب رقیم
روی دل از غیر حق برتافته / گنج عزت را ز عزلت یافته
روزها میبود مشغول صیام / یک ته نان میرسیدش وقت شام
نصف آن شامش بدی نصفی سحور / وز قناعت داشت در دل صد سرور
بر همین منوال حالش میگذشت / نامدی از کوه هرگز سوی دشت
از قضا یکشب نیامد آن رغیف / شد ز جوع آن پارسا زار و نحیف
کرده مغرب را ادا و انگه عشا / دل پر از وسواس در فکر غذا
بسکه بود از بهر قوتش اضطراب / نه عبادت کرد عابد شب نه خواب

صبح چون شد زان مقام دلپذیر — بهر قوتی آمد آن عابد بزیر
بود یک قریه بقرب آن جبل — اهل آن قریه همه گبر و دغل
عابد آمد بر در گبری ستاد — گبر او را یک دو نان جو بداد
عابد آن نان بستد و شکرش بگفت — وز وصول طعمه‌اش خاطر شکفت
کرد آهنگ مقام خود دلیر — تا کند افطار بر خبز شعیر
در سرای گبر بد گرگین سگی — مانده از جوع استخوانی و رگی
پیش او گر خط پرگاری کشی — شکل نان بیند بمیرد از خوشی
بر زبان گر بگذرد لفظ خبز — خبز پندارد رود هوشش ز سر
کلب در دنبال عابد پو گرفت — از پی او رفت و رخت او گرفت
زاندو نان عابد یکی پیشش فکند — پس روان شد تا نیابد زو گزند
سگ بخورد آن نان و از پی آمدش — تا مگر بار دگر آزاردش
عابد آن نان دگر دادش روان — تا که باشد از عذابش در امان
کلب آن نان دگر را نیز خورد — پس روان گردید از دنبال مرد
همچو سایه از پی او میدوید — عف عف میکرد رختش میدرید
گفت عابد چون بدید این ماجرا — من سگی چون تو ندیدم بیحیا
صاحبت غیر از دو نان چیزی نداد — واندو نانرا بستدی ای کج نهاد
دیگرم از پی دویدن بهر چیست — وین همه زحمتم دریدن بهر چیست

سگ بنطق آمد که ای صاحب کمال — بیحیا من نیستم چشمت بمال
هست از وقتی که بودم من صغیر — مسکنم ویرانه این گبر پیر
گوسفندش را شبانی میکنم — خانه‌اش را پاسبانی میکنم
گه بمن از لطف نانی میدهد — گاه مشت استخوانی میدهد
گاه از یادش رود طعام من — وز مجاعت تلخ گردد کام من
روزگاری بگذرد کاین ناتوان — نه ز نان یابد نشان نه ز استخوان
گاه هم باشد که این گبر کهن — نان نیابد بهر خود نه بهر من
چونکه بر درگاه او پرورده‌ام — رو بدرگاه دگر ناورده‌ام
هست کارم بر در این پیر گبر — گاه شکر نعمت او گاه صبر
تو که نامد یک شبی نانت بدست — در بنای صبر تو آمد شکست
از در رزاق رو برتافتی — بر در گبری روان بشتافتی
بهر نانی دوست را بگذاشتی — کردهٔ با دشمن او آشتی
خود بده انصاف ای مرد گزین — بیحیاتر کیست من یا تو ببین
مرد عابد زین سخن مدهوش شد — دست خود بر سر زد و بیهوش شد
ای سگ نفس بهائی یاد گیر — این قناعت از سگ آن گبر پیر

بر تو گر از صبر نگشاید دری — از سگ گرگین گبران کمتری

مؤلف گوید چه نیکوست در اینمقام نقل این کلام از شیخ سعدی که گفته اجل کائنات از روی ظاهر آدمی است و اذل موجودات سگ باتفاق خردمندان سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس

سگی را لقمه هرگز فراموش — نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ
دگر عمری نوازی سفله‌ئی را — بکمتر چیزی آید با تو در جنگ

وچقدر شایسته است در اینجا ذکر این خبر شریف که دل را نورانی و چشم را روشن میکند روایت شده که حضرت صادق ع را غلامی بود که هرگاه آن حضرت سواره بمسجد میرفت آن غلام همراه بود چون آن حضرت از استر پیاده میگشت و داخل مسجد میشد آن غلام استر را نگاه میداشت تا آن جناب مراجعت کند اتفاقاً در یکی از روزها که آن غلام بر در مسجد نشسته و استر را نگاه داشته بود چند نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند یکی از آنها رو کرد باو و گفت ایغلام میل داری که از آقای خود حضرت صادق علیه السلام خواهش کنی که مرا بجای تو قرار دهد و من غلام او باشم و بجای تو بمانم و مالم را بتو بدهم و من مال بسیار از هر گونه دارم تو برو آن مالها را برای خود قبض کن و من بجای تو اینجا میمانم غلام گفت از آقای خود خواهش میکنم این را پس رفت خدمت حضرت صادق ع و گفت فدایت شوم میدانی خدمت مرا نسبت بخودت و طول خدمتم را پس هرگاه حقتعالی خیری را برای من رسانیده باشد شما منع آن خواهید کرد فرمود من آنرا بتو خواهم داد از نزد خودم و از غیر خود منع میکنیم ترا پس غلام قصه آن مرد خراسانی را با خویش برای آن جناب حکایت کرد حضرت

فرمود اگر تو بی میل شده در خدمت ما و آنمرد رغبت کرده بخدمت ما قبول کردیم ما او را و فرستادیم ترا پس چون غلام پشت کرد برفتن حضرت او را طلبید و فرمود بجهت طول خدمت تو در نزد ما یک نصیحتی ترا بکنم آنوقت مختاری در کار خود و آن نصیحت اینست که چون روز قیامت شود حضرت رسول ص آویخته و چسبیده باشد بنور الله و امیر المؤمنین ع آویخته باشد برسول خدا و ائمه ع آویخته باشند بامیر المؤمنین و شیعیان ما آویخته باشند بما پس داخل شوند در جائیکه ما داخل شویم و وارد شوند آنجائیکه ما وارد شویم غلام چون این را شنید عرض کرد من از خدمت شما جائی نمیروم و در خدمت شما خواهم بود و اختیار میکنم آخرت را بر دنیا و بیرون رفت بسوی آنمرد مرد خراسانی گفت ایغلام بیرون آمدی از نزد حضرت صادق ع بغیر آن روئیکه با آن خدمت آن حضرت رفتی غلام کلام حضرت را برای او نقل کرد و او را برد بخدمت آن جناب حضرت قبول فرمود ولاء او را و امر فرمود که هزار اشرفی بغلام دادند

این فقیر نیز خدمت آنحضرت عرض میکنم که ای آقای من من تا خود را شناخته ام خود را بر در خانه شما دیده ام و گوشت و پوست خود را از نعمت شما پرورده ام امید آنست که در این آخر عمر از من نگهداری فرمائید و از این در خانه مرا دور نفرمائید و من بلسان ذلت و افتقار پیوسته عرضه میدارم

عَن حِماکُم کَیفَ اَنصَرِفُ — وَهَواکُم لی بِهِ شَرَفُ
سَیِّدی لا عِشتُ یَومَ اَری — فی سِوی اَبوابِکُم اَقِفُ

مثل پنجم برای دنائت و پستی جهل و تحریص بر علم و هنر

ابو القاسم راغب اصفهانی درکتاب ذریعه آورده که مرد حکیم دانائی وارد شد
بر مردی دید خانهٔ آراسته و فرشهای ملوکانه پهن نموده ولکن صاحب منزل مردیست
جاهل ونادان عاری ازحلیه علم وخالی از فضیلت بصورت انسان آن حکیم که
چنین دید تف افکند بصورت او آنمرد ازاین کار حکیم برآشفت وگفت این چه سفاهت
و بیخردی بود که از تو سر زد ای حکیم فرمود این سفاهت نبود بلکه حکمت بود زیرا
که آب دهان را در جائی که خسیس تر و پست ترین جاهای منزل است می افکنند و
من ندیدم در منزل تو پست تر از تو جائی الاجرم ترا شایسته اینکار دیدم پس آب
دهان خود را بصورت تو افکندم مؤلف گوید که تنبیه فرمود این مرد دانا بر قباحت
و دنائت جهل و آنکه قبح و زشتی آن بداشتن منزل خوب و پوشیدن لباسهای فاخر
زائل نخواهد شد ولکن مخفی نماند که فضیلت برای علم وقتی است که با عمل منضم گردد و این
فضیلت با آن خصلت شریفه توأم گردد ((ولقد جاد من قال))

نیست از بهر آسمان ازل — نردبان پایه به ز علم و عمل
علم سوی در آله برد — نه سوی ملک و مال و جاه برد
هرکه را علم نیست گمراهست — دوست او ز انس رای کوتاهست
کار بی علم تخم در شوره است — علم بیکار زنده درگور است
حجت ایزدیست درگردن — خواندن علم و کار ناکردن

آنچه دانستهٔ بکار درآر — خواندن علم جوی از پی کار — تا تو در علم با عمل نرسی
عالمی فاضلی ولی نه کسی — علم در مزبله فرو ناید — که قدم با حدث نمیاید
خیند ازین ترهات محالی — چشمها درد ولاف کحالی — دانش آن خوبتر ز بهر بسیج
که بدانی که می ندانی هیچ

قال عیسی بن مریم اشقی الناس من هو معروف عند الناس بعلمه مجهول بعمله

یعنی حضرت عیسیؑ فرمود شقی ترین مردم کسی است که معروف باشد نزد مردم بعلم و مجهول باشد بعمل حکیم سنائی فرموده

ای هواهای تو خدا انگیز — وی خدایان تو خدا آزار — ره رها کردهٔ از آنی گم
غرذ انستهٔ از آنی خوار — علم کز تو ترا نه بستاند — جهل از آن علم به بود صد بار
غول باشد نه عالم انکه ازو — بشنوی گفت و نشنوی کردار — عالمت غافل است و تو غافل
خفته را خفته کی کند بیدار — کی در آید فرشته تا نکنی — سگ ز در دور و صورت از دیوار
ده بود آن نه دل که اندروی — گاو و خر باشد و ضیاع و عقار — سائق و قائد و صراط الله
به ز قرآن مدان و به ز اخبار

تمام شد آنچه مقدر شده بود ثبت آن در این رساله شریفه در نیمه شهر رمضان المبارک
روز ولادت باسعادت سبط جلیل حضرت خیر الوری جناب امام حسن مجتبیؑ سنه ۱۳۴۷
چون این رساله در این ماه شریف تمام شد مناسب است که بدو دعای شریف ختم
شود اول شیخ مفید در کتاب مقنعه روایت کرده از ثقه جلیل القدر علی بن مهزیار از
حضرت ابو جعفر جوادؑ که مستحب است بسیار گوئی در هر وقت از شب یا روز اینماه از اول

تا باخر آن یا ذَا الَّذِی کَانَ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ ثُمَّ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ ثُمَّ یَبْقیٰ وَ یَفْنیٰ کُلُّ شَیْءٍ یا ذَا الَّذِی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ یا ذَا الَّذِی لَیْسَ فِی السَّمٰوَاتِ الْعُلیٰ وَ لا فِی الْأَرَضِینَ السُّفْلیٰ وَ لا فَوْقَهُنَّ وَ لا تَحْتَهُنَّ وَ لا بَیْنَهُنَّ اِلٰهٌ یُعْبَدُ غَیْرُهُ لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً لا یَقْوی عَلیٰ اِحْصَائِهِ اِلَّا اَنْتَ فَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلوٰةً لا یَقْوی عَلیٰ اِحْصَائِهَا اِلَّا اَنْتَ دوم شیخ کلینی و دیگران روایت کرده اند که حضرت جعفر صادق ع این دعا را تعلیم زراره فرمود که در زمان غیبت و امتحان شیعه بخواند اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَکَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِیَّکَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَکَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَکَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دِینِی بدانکه علماء نوشته اند که از تکالیف آدمی در زمان غیبت دعا برای امام زمان ع و صدقه دادن برای آن وجود مقدس است و از جمله دعاها که وارد شده آنستکه همیشه بگوئی بعد از تمجید حقتعالی و صلوات بر حضرت رسول و آل او ع

اَللّٰهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلیٰ آبَائِهِ فِی هٰذِهِ السَّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلاً وَ عَیْناً حَتّیٰ تُسْکِنَهُ اَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ بِهَا طَوِیلاً کتبه العبد عباس القمی عفی عنه

کتبه العبد محمد صانعی ابن مرحوم فتح الله خوانساری

بتاریخ یازدهم ربیع الاول ۱۳۶۷